

عقائد فلسفی



ابوالعلاء

فیلسوف معرّہ

عشر فروغ

ترجمہ

حُسنِ خدیو جم



ICAS
JAKARTA
LIBRARY

عمر فروخ

در فهرست کتابخانه
ثبت شد

عقاید فلسفی

ابوالعلاء فیلسوف معرّه

درباره:

سیاست - توده مردم - فلسفه اخلاق - فلسفه طبیعی - سرشت انسان - مذهب
فلسفه ماوراءالطبیعه - بزرگان دین - تن و روان - و....

ترجمه

حسین خدیو جم



فروخ، عمر. ۱۹۰۶-۱۹۸۷ .
عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه: درباره سیاست توده مردم ... / عمر فروخ: ترجمه
حسین خدیو جم. تهران: - فیروزه ۱۳۸۱.

ISBN 964-6542-24-7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.
کتاب حاضر شرحی است بر برگزیده «اللزومیات یا لزوم مالایزم یا اللزوم (دیوان)» و
«سقط الزند» ابوالعلاء معری.

کتابنامه: ص. ۴۱۴-۴۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ابوالعلاء معری، احمدبن عبدالله، ۳۶۳-۴۴۹ ق. اللزومیات - نقد و تفسیر. ۲. ابوالعلاء
معری، احمدبن عبدالله. ۳۶۳-۴۴۹ ق. سقط الزند - نقد و تفسیر. ۳. ابوالعلاء معری، احمدبن
عبدالله، ۳۶۳-۴۴۹ ق. شعر عربی - قرن ۵ ق. - تاریخ و نقد. الف. ابوالعلاء معری، احمدبن
عبدالله، ۳۶۳-۴۴۹ ق. اللزومیات. برگزیده. شرح. ب. ابوالعلاء معری، احمدبن عبدالله.
۳۶۳-۴۴۹ ق. سقط الزند. برگزیده. شرح. ج. خدیو جم، حسین، ۱۳۰۶-۱۳۶۵، مترجم. د.
عنوان. ه. عنوان: اللزومیات. برگزیده. شرح. و. عنوان: سقط الزند، برگزیده. شرح.

۸۹۲/۷۱۳۴

۴۰۸ف۴ل/۳۸۷۴PJA

۱۳۸۰

۸۰-۱۱۶۷۰م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:



انتشارات فیروزه: تهران خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، پلاک ۱۳۱۲
مرکز پخش: انتشارات مروارید، تلفن ۰۸۶۶۰۰۶۴۰ - ۰۴۶۶۴۱۴۰۶۴؛ ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فروخ

ترجمه حسین خدیو جم

چاپ اول ۱۳۸۱

چاپ گلشن

صحافی آزاده

تیراژ ۲۲۰۰

شابک ۷-۲۴-۶۵۴۲-۹۶۴ ISBN 964-6542-24-7

فهرست مطالب

۸- ۳	سخنی از مترجم
۱۱- ۹	اولین گفتار
۲۶- ۱۲	دومین گفتار
۳۵- ۲۷	روزگار ابوالعلاء
۵۲- ۳۶	شرح حال ابوالعلاء
۵۴- ۵۳	خصوصیات جسمی ابوالعلاء
۶۷- ۵۵	عناصر شخصیت ابوالعلاء
۹۲- ۶۸	خصوصیات هنری ابوالعلاء
۱۰۵- ۹۳	مقام ابوالعلاء در تاریخ فلسفه
۱۴۴-۱۰۶	خلاصه فلسفه ابوالعلاء
۱۵۱-۱۴۵	بررسی آراء فلسفی ابوالعلاء

- ۱- ایمان مطلق و خدا ۱۵۷-۱۵۲
- ۲- ملائکه و جنّ و شیاطین ۱۵۹-۱۵۸
- ۳- پیامبران و شریعتها ۱۶۶-۱۶۰
- ۴- ادیان و مذاهب ۱۷۴-۱۶۷
- ۵- تقوا و اعمال واجب ۱۷۷-۱۷۵
- ۶- هدایت عقل ۱۸۰-۱۷۸
- ۷- وضع عمومی اجتماع ۱۸۸-۱۸۱
- ۸- فساد سرشت انسان ۱۹۴-۱۸۹
- ۹- سیاست و اموراداری ۱۹۹-۱۹۵
- ۱۰- رجال دین و متظاهران به تقوا ۲۰۲-۲۰۰
- ۱۱- عامه مردم ۲۰۸-۲۰۳
- ۱۲- زن و ازدواج ۲۲۳-۲۰۹
- ۱۳- زهد و کناره گیری از مردم ۲۲۹-۲۲۴
- ۱۴- تن و روان ۲۴۹-۲۳۰
- ۱۵- فلسفه اخلاق ۲۵۹-۲۵۰
- ۱۶- فلسفه طبیعی ۲۶۲-۲۶۰
- ۱۷- فلسفه ماوراء الطبیعه ۲۶۷-۲۶۳
- ابوالعلاء و مذاهب بیگانه ۲۷۲-۲۶۸

۲۸۲-۲۷۳	ابوالعلاء و مذهب «درزی»
۲۸۳	تأثیر ابوالعلاء در شرق و غرب
۲۹۶-۲۸۳	ابوالعلاء و عمر خیام
۳۱۳-۲۹۷	ابوالعلاء و دانته
۳۲۱-۳۱۴	ابوالعلاء و میلتن
۴۱۳-۳۲۲	اشعار منتخب
۴۱۶-۴۱۴	مصادر و ماخذ
۴۲۴-۴۱۷	فهرست اعلام

به سخنور خراسان
محمود فرخ تقدیم می‌شود

سخنی از مترجم

برای هر اندیشمند ژرف بین پس از گردش و سیر
در آثار و افکار حکیمانی چون ابوالعلاء و خیام و دانته
این پرسش پیش می آید :

آنان که اندیشه‌یی جزبیدار کردن مردم خوابزده و
فریبخورده نداشته‌اند و برای رهایی گروهی که در
تاریکنای جهل و تفرقه بسر می بردند و اسیر شیادان پارسانما و
قانونگذاران دروغین شده بودند، کوشش می کردند، چرا
تا این اندازه مورد بی مهری بعضی از خواص واقع شده‌اند ؟

در روزگار ابوالعلاء بر اثر جاه طلبی حکمرانان و
فریبکاری داعیان دسته‌هایی بنام معتزله و مرجئه و قدریه
و دهها گروه دیگر از این قبیل پدید آمده بودند . رهبر

هر گروه برای جلب مریدانی بیشتر و کسب شهرت و مقامی افزونتر تلاش می کرد و پیروان خود را به مبارزه با گروه مخالف برمی انگیزت، در نتیجه، جنگ و ستیزهای مذهبی بوجود می آمد و هر روز گروهی کشته و عده یی بی خانمان می شدند. بر اثر این حوادث، اوضاع نابسامان و احوال پریشانی برای مردم بوجود آمده بود که مقابله با آن برای خردمندی چون ابوالعلا و متفکرانی مانند او ممکن نبود و از صاحب دلان واقع بین و بشر دوستان نازک اندیش جز خون دل خوردن و رنج بردن کاری ساخته نمی شد.

از طرفی مبارزه با این گروهها امکان نداشت زیرا رندان عوام فریبی که مردم بی خبر آن روزگار را مهار کرده و بدنبال خود می کشیدند، قادر بودند با يك اشاره و اطلاق کلمه زندقه و ملحد و کافر، بزندگی هر مزاحمی خاتمه دهند. همین عوامل باعث شده بود که گروه اخوان الصفا برای بیدار کردن مردم بی تجربه و فریب خورده آن روزگار نوشته ها و رسالات فلسفی سودمندی منتشر کنند و نام خود را از آنان پوشیده نگهدارند.

ابوالعلا می خواست با سروده ها و نوشته های خود

چنین مردمی را از خوابزدگی بیدار کند و متوجه حقیقت نماید و در نتیجه از تبهکاری و برادر کشی بازدارد .

پس از آنکه ابوالعلا دریافت که با مردم غافل و فریبخورده روزگار خود نمی تواند بی پرده سخن بگوید، آراء و افکار خود را با جملاتی مبهم ادا کرد تا درك آنها برای همگان به آسانی ممکن نباشد .

بهمین علت گروهی از تذکره نویسان همزمان یا پس از او چون نتوانسته اند اندیشه واقعی او را دریابند، زبان به دشنام او گشوده اند و بدبین و ملحد و زندیق و کافر خوانده اند .

اطلاق این گونه نسبتها به مردی چون ابوالعلا از طرف متعصبانی مانند ابن جوزی بعید نمی نماید ولی از جرجی زیدان که سالها برای آزادی اندیشه قلم زده و در راه تحقیق عمری سپری کرده است جای بسی شگفتی است . جرجی زیدان در کتاب « تاریخ آداب اللغه » ضمن معرفی دیوان لزوم مالایلزوم چنین می نویسد : « اشعار دوران اتروای ابوالعلا با رنگی سیاه که حکایت از بدبینی و نومیدی او می کند رنگ پذیرفته است ، شاید سبب این بدبینی

اختلال عمل دستگاه کوارش و بیماری سوءهاضمه^۱ او باشد که بر اثر روزه مداوم و قناعت به یک یا دو نوع غذا برایش ایجاد شده است.^۲

بررسی آثار ابوالعلا نشان می‌دهد که او پیش از کناره‌گیری از مردم یعنی روزگاری که از تمام لذات زندگی استفاده می‌کرده دارای این گونه افکار و عقاید بوده است منتها آراء و افکار او پس از گوشه‌نشینی شدت و قاطعیت بیشتری پیدا کرده است تا آنکه در پایان عمر زندگی در نظرش بخشش نابجایی محسوب می‌شده، بخششی که به عقیده ابوالعلا عبارتست از جنایتی که پدران در حق فرزندان برای بوجود آوردن آنان مرتکب می‌شوند. بدین سبب او در تمام عمر از ازدواج سرباز زده و از ایجاد فرزندی که گرفتار دوزخ زندگی شود خودداری کرده است و در پایان وصیت کرده که بر گورش این بیت را نقر کنند :

هذا جناة ابي علي^۱ وما جنيت علي أحد^۲

در این ترجمه اشعار ابوالعلا به ترتیب شماره گذاری شد

۱- تاریخ آداب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲- اینست یادگار جنایت پدر بر من و من بر هیچکس این جنایت نکردم.

تا از متن کتاب متمایز و مشخص باشد و اصل آنها نیز به-
آخر کتاب افزوده گردید تا امکان مراجعه برای اهل تحقیق
وجود داشته باشد .

در پایان از الطاف و بزرگواریهای دکتر فارس
احمد ابراهیمی حریری استاد محترم دانشگاه تهران که
بادقت و شکیبایی زحمت مقابله این متن را بعهدہ گرفتند
و نکات مبهم و پیچیده اشعار ابوالعلا را برایم روشن
ساختند بی نهایت سپاسگزارم .
غلط گیری چاپ کتاب را آقای کمال اجتماعی بعهدہ گرفتند
که زحمات ایشان مشکور است .

تهران : پانزدهم دیماه ۱۳۴۲

حسین خدیو جم

اولین گفتار

پندارهای تقیض درباره آراء ابوالعلا

گروهی از ادیبانی که به بررسی مطالب فلسفی می-پردازند، تصور می کنند، ابوالعلا مردی شكاك و حیرت-زده و تقیض گو بوده است. آنان پندارهای خود را با تك. بیتهایی که از لزومیات ابوالعلا سلخ کرده اند می آریند یا اینکه بعضی از اشعار ابوالعلا را به صورت ناروایی درهم آمیخته و به دلخواه یا بقدر ادراك خود نتیجه می گیرند. به عقیده من اینکار به دلائل چهار گانه زیر تهمت زدن به ابوالعلا محسوب می شود.

۱- ابوالعلا در امور علمی مردی مثبت بوده اما در امور ماوراء الطبیعه مانند پیروان مذهب «لاادری» (نمیدانم)

رفتار کرده است .

۲ - بیشتر آراء نقیض در آثار ابوالعلا همان آراء فلاسفه قبل و بعد از ارسطو^۱ می باشد که ابوالعلاء در اشعار خود عرضه کرده تا نقیض بودن آنها را ثابت کند یا اینکه ردیه های بعضی از فلاسفه را بر بعضی دیگر نشان دهد.

۳ - دوستان ادب دوست ما شواهد خود را، بیت بیت از لزومیات ابوالعلا انتخاب می کنند و اینکار به دلخواه آنها انجام می شود، و حال آنکه اگر به هر لزومیه به طور کامل استشهاد کنند عکس تصور خود را در خواهند یافت.

۴ - به ظن قوی ابوالعلا تمام لزومیات خود را به ترتیبی که اکنون در دیوان او موجود می باشد نسروده است، بلکه در فرصتهای مناسب لزومیه هایی را که از لحاظ حروف روی متفق بوده اند می سروده و سپس هر يك را در جای مناسب آن روی قرار می داده است .

بدین سبب نمی توانیم تصور اندیشه ابوالعلا را دریابیم مگر زمانی که تاریخ صحیح سرودن لزومیات او

۱ - در متن عربی (متاخرین و متقدمین) آمده است و مقصود بعد از ارسطو و قبل از او می باشد.

معلوم گردد.

لزومیات ابوالعلا در مدت یکسال و دو سال سروده
نشده بلکه سالیان درازی صرف نظم آنها گردیده است .
بنابر این تعجبی ندارد که در طول زمان برای ابوالعلا تغییر
عقیده بی ایجاد شده باشد ، همچنانکه این تغییر عقیده را
در آثار بعضی فلاسفه قدیم و جدید می بینیم .
حقیقت آنست که ابوالعلا حق توجهی بیشتر را نصابی
عمیق تر به گردن ما دارد .

۱۵ شباط ۱۹۴۴

ع.ف.

دومین گفتار

بحثی در پیرامون ترتیب لزومیات و پاسخ

به آنانکه حقوق دیگران را به یغما می برند

حقوق ادبی از حقوق مادی گرانها تر است ، از خصوصیات حقوق مادی آنست که کم و زیاد می شود یا به دست می آید و از بین می رود و گاهی پس از نابود شدن دوباره بدست می آید .

بدین سبب مردم به فقر بعد از ثروت اهمیت نمیدهند و نیز بسیاری از مردم ثروت بعد از فقر را ناچیز می شمرند ، حتی اگر به کسی زیان مالی بزرگی وارد شود به عنوان تسلیت می گویند : فدای سرت .

اما حقوق ادبی چیز دیگریست : حقوق ادبی نتیجه کوششی است که تمام یا قسمتی از عمر آدمی بر سر آن تلف می شود ، حقوق ادبی شخصیتی (وسیله یی) است که انسانی را از انسان دیگر و عالم را از جاهل و نیک اندیش را از فرومایه جدا می کند .

بنابراین سرقت ادبی زیانش از سرقت مادی برای سارق و مسروق منه بیشتر است . البته به مسروق منه در حین سرقت ضرر می رسد ولی سارق پس از گذشت زمان زیان می بیند .

چندی پیش بخشی از کتاب من «حکیم المعرة» سرقت شد ورنج آن اکنون در روح من تخفیف یافته است . لیکن داستان آنرا اینک بدون شرح و تفسیر در اینجا نقل خواهم کرد ، زیرا اگر اینکار دفاع از حق نباشد بدون شك فصل ادبی جالبی خواهد بود ، این کار بررسی طبیعت بعضی از انسانهاست که دست یافتن به آن در طول زمان برای هر يك از ما بندرت اتفاق می افتد .

- ۱ -

چون هزارمین سال ولادت ابوالعلا فرارسید ، من

در مورد عقاید و آراء این ادیب فیلسوف تحقیقی آماده کرده بودم و در پانزدهم شباط ۱۹۴۴ بنا به تاریخی که خواننده زیر «اولین گفتار» در چاپ اول می بیند بچاپخانه سپردم. چاپ کتاب در چهارم آذار ۱۹۴۴ م. در مطبعه کشف بیروت پایان پذیرفت، همانگونه که خواننده نیز در صفحه آخر چاپ اول مشاهده می کند. بحث ما بر سر یکی از فصل های این کتاب است که اساس این سخن بر آن بنا شده و شامل «ترتیب لزومیات» به حسب تاریخ می باشد. گروهی از مؤلفان پنداشته اند که ابوالعلا مردی حیرت زده و شکاک و دو دل بوده است، زمانی عقیده یی اظهار می دارد و سپس آنرا رد می کند آنگاه دو باره به بیان آن می پردازد.

اما در حین بررسی لزومیات دو مطلب برای من روشن شد: یکی آنکه ابوالعلا گاهی آراء دیگران را نقل می کند تا مورد انتقاد و تهکم قرار دهد یا اینکه فقط به صاحب نظران عرضه کند، که البته بعضی از این آراء مخالف عقیده خود اوست، و حل این مشکل آسانست. اما مطلب دوم که مشکل واقعی است و بر من

کشف شده بدین شرح است :

ابوالعلا لزومیات خود را در طول زمان نسبتاً درازی سروده است و در پایان به ترتیبی که در نسخه های چاپی موجود است مرتب کرده است .

در دیوان موجود ، لزومیاتی است که در آغاز گوشه گیری ابوالعلا سروده شده ولی در آخر دیوان واقع گردیده است و نیز لزومیاتی دیده می شود که پس از آنها یعنی در اواخر عمر ابوالعلا سروده شده ولی به سبب آنکه قافیه آنها از حروف اول الفباست در آغاز کتاب لزومیات قرار گرفته است .

آراء ابوالعلا مانند آراء هر فیلسوف دیگر بواسطه پختگی افکار فلسفی او با گذشت زمان دستخوش تحول بوده ولی تاریخ این تحول تدریجی معلوم نیست ، چون لزومیاتی که این آراء در آنها قرار گرفته به حسب تاریخ مرتب نشده است .

بدین سبب من گفتم : اگر بتوانیم ترتیب لزومیات را از حیث زمان بشناسیم می توانیم تحول اندیشه فلسفی ابوالعلا را دریابیم . در چنین شرایطی ادعای نقیض گویی

درمورد آراء ابوالعلا ازین می رود .

آنگاه به بررسی قرینه‌هایی که بتوان به کمک آنها پایه و اساسی برای این ترتیب تاریخی قرارداد پرداختم ، در نتیجه يك مقدمه و چهار قرینه بدست آمد .

اما مقدمه را خود ابوالعلا در مقدمه دیوان لزومیات نوشته است ، آنجا که می گوید :

« وهذا حينَ ابدأ بترتيبِ هذا النظمِ و هو مائة وثلاثة عشر فصلاً ... » (هنگامی این منظومه را مرتب می کنم که شامل ۱۳ فصل است ...).

اما قرینه‌ها عبارتند از :

الف - اشارات تاریخی .

ب - یاد آوری ابوالعلا در اثناء لزومیات از سالهای

عمر خود .

ج - یاد نمودن ابوالعلا از دوران کودکی و پیری

خود .

د - تحول سبک ابوالعلا .

به کمک تمام این مطالب به حقیقتی رسیدم و

نتیجہ‌ی را که انتظار داشتیم از آنها بدست آوردم :
 ابوالعلا لزومیات خود را « دستہ دستہ » با حروف
 روی مختلف می‌سروده است، البته بهر صورت که برایش
 پیش می‌آمده یا مناسب منظورش بوده . آنگاه این
 لزومیات را به ترتیب حرف روی در جای خود قرار میداده
 است .

پس از دریافت این مطلب بدین وسیله توانستم نقیض
 گویی را از سخنان ابوالعلا نفی کنم و ثابت نمایم که این
 پندار بی اساس یعنی نقیض گویی ابوالعلا ، در حقیقت
 همان تحول رأی و اندیشه است که برای هر فیلسوفی
 پیش می‌آید . زیرا اگر رأیی در روی جیم اظهار شده
 گاهی در واقع پس از رأیی است که در روی قاف آمده یا
 پیش از آن ذکر گردیده است .

- ۲ -

چون در آغاز ماه آذر کتاب من منتشر شد ، چند
 نسخه از آنرا برای چند مجلهٔ ادبی فرستادم و مورد انتقاد

ومعرفی واقع گردید . به عنوان مثال دکتر سلیم حیدر این کتاب را در مجله « الادیب » (بیروت، اول حزیران ۱۹۴۴، ص ۷۸) نقد کرد و به فصلی که شامل « کوشش برای ترتیب لزومیات به حسب تاریخ » بود به خصوص اشاره نمود .

- ۳ -

شش ماه و بیست روز پس از انتشار کتاب « حکیم المعرة » جشن هزارمین سال تولد ابوالعلا در سوریه برپا شد (از ۲۵ ایلول تا اول تشرین الاول ۱۹۴۴) .

گروهی از استادان و ادیبان عرب و غیر عرب در آن شرکت کردند . یکی از شرکت کنندگان در این جشن دکتر عبدالوهاب عزام بود که در آنوقت ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد اول قاهره را بعهدہ داشت .^۱

از طرفی کتاب «المهرجان الالفی» که شامل سخنرانی های این جشن هزاره بود بلافاصله پس از پایان جشن منتشر نشد بلکه در حدود یکسال و چند ماه انتشار آن به

۱- ر. ک: المهرجان الالفی لابی العلاء المعری، دمشق ۱۳۶۴

۲- ۱۹۴۵ م، ص ۲۵۲ .

تأخیر افتاد، بدین سبب برای تمام شیفتگان ابوالعلاممکن نبود از آنچه در این جشن بزرگ ایراد شده به هنگام، باخبر شوند.

- ۴ -

در اواسط سال ۱۹۴۵ در مجله «الرسالة» مصری مقاله‌یی زیر عنوان: «لزوم مالایلم کسی سروده شده و چگونه مرتب شده؟» از دکتر عبدالوهاب عزام رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد اول، در سه قسمت چاپ شد (شماره ۶۲۴ - ۶۲۶، ۱۸ و ۲۵ ژوئن و ۲ ژوئیه ۱۹۴۵). از مطالعه این مقاله دریافتم که دکتر عزام فصلی را که من در کتاب خود «حکیم المعرة» نوشته ام آشکارا سلخ کرده است. او به دلائل من تکیه کرده بود و به ترتیبی که من وضع کرده بودم مطالب خود را مرتب کرده بود و از مثالهایی که من ذکر کرده بودم اندکی فروگذار نکرده بود در صورتیکه اگر میخواست برایش ممکن بود نمونه‌های دیگری انتخاب کند و یا در مورد این موضوع تحقیق تازه‌یی شروع کند.

پیش از هر اقدامی بهتر دیدم نامه‌یی بدکتر عبدالوهاب

عزام بنویسم و مقداری از شگفتی خود را درباره این سلخ عجیب به اطلاع ایشان برسانم ولی دکتر عزام به نامه ام پاسخ نداد (بعد هم مدعی شد که از من نامه‌یی دریافت نکرده است ، حقیقت آنست که اشتباه از من بود ، چون بایستی نامه را با پست سفارشی دوقبضه می فرستادم) .

- ۵ -

چون دکتر عبدالوهاب عزام به نامه ام پاسخ نداد ، بهتر دیدم که مضمون نامه را در مقاله‌یی گسترش دهم و به مجله «الرساله» بفرستم تا برای روشن شدن موضوع آنرا منتشر کنند، ولی مدیر مجله «الرساله» آقای احمد حسن الزیات ، بجای آنکه مقاله را مطابق سنت روزنامه نگاری منتشر کند ، نزد عبدالوهاب عزام می فرستد - که البته اینکار برای مطبوعات مترقی ناپسند است - آنگاه قسمتی از مقاله مرا منتشر می کند تا در پی آن از دکتر عزام دفاع کند ؛ جالب آنکه این مقاله را آقای الزیات بنام من امضاء کرده بود .^۱

۱ - مجله الرساله ، سال ۱۲ شماره ۶۳۱ دوشنبه ۶ اوت

۱۹۴۵ ، ص ۸۵۰ - ۸۵۱ .

حق این بود که مقاله من در مجله «الرساله» منتشر شود همچنانکه مقاله آقای عبدالوهاب عزام منتشر شد. ولی آقای «الزیات» مقاله مرا خلاصه کرد و پیش از انتشار اصل آنرا تسلیم دکتر عزام نمود تا بلافاصله پاسخ ایشان را پس از مقاله خلاصه شده من چاپ کند. دفاع دکتر عزام اینطور خلاصه می شود:^۱

۱- دکتر عزام از کتاب من بی خبر بوده اند.

۲- ترتیب لزومیات به حسب تاریخ در دنیای ادب پیروزی محسوب نمی شود.

۳- این بحث و بزرگتر از آن برای مردی مانند ایشان مهم نیست.

۴- آنگاه می گوید: «بهبتر بود دکتر عمر... کتاب خود را نزد من بفرستد و عقیده مرا بخواهد، زیرا اشتاب در تهمت به شخصی مانند من، به این که سخن دیگران را نقل کرده است، شایسته ادیبان و مناسب دانشمندان نیست». در این اثناء در مجله «الادیب»^۲ مقاله یی به امضاء «قاری»

۱- الرساله، سال ۱۳، شماره ۶۳۵، دوشنبه سوم سپتامبر

۲- «الادیب» بیروت، آب، ۱۹۴۵، ص ۵۶

منتشر شد، که در مورد این شباهت بلکه تطابق میان دلائل من دربارهٔ ترتیب لزومیات و سخنان دکتر عبدالوهاب عزام پرسشی کرده بود که مورد توجه خوانندگان قرار گرفت.

عبدالوهاب عزام در همان مجله به پرسش «قاری» پاسخ داد^۱ و در اثناء این پاسخ چنین گفت: «اگر میان نوشته من با اثر نویسنده دیگر، شباهتی نزدیک یادور دیده می شود باید علت این شباهت از نویسنده آخری پرسیده شود».

بنابراین من که کتاب خود را، حدود یکسال پیش از جشن هزارهٔ ابوالعلا منتشر کرده ام باید اینگونه مورد اتهام دکتر عبدالوهاب عزام واقع شوم - البته به عقیده دکتر عزام.

در حدود سه ماه نتوانستم آقای احمد حسن الزیات را به انتشار عقیده خود آنطور که مایل بودم قانع سازم، ولی ایشان مجله خود را، با آنکه مخالف عرف ادب محسوب می شد، کاملاً در اختیار دکتر عبدالوهاب عزام گذاشته بود

۱- ایلول ۱۹۴۵ ص ۵۷.

در این هنگام چاره‌ی نداشتنم جز آنکه در مجله «الادیب»^۱ مقاله‌ی زیر عنوان: «الاقطاعیة فی الادب والعلم» منتشر کنم. آراء خود را در اینمورد خلاصه کردم، و در پایان یادآور شدم که بهتر بود آقای «الزیات» همانطور که در مجله خود به دکتر عزام فرصت داد هر چه می‌خواهد بگوید بمن نیز این اجازه را می‌داد، و خود او به عنوان شخص ثالث وارد قضیه نمی‌شد.

بالاخره آقای احمد حسن الزیات متقاعد شد که فقط قسمتی از مقاله مرا چاپ کند - البته پس از عرضه نمودن اصل آن به دکتر عزام - سپس دکتر عزام مقاله مرا مانند دفعات پیش با مقداری ادعا و تعریف از خود پاسخ داد، آنگاه در دانش و فضل خود مبالغه کرد تا آنکه گفت:^۲ «اگر عدم اطلاع من از کتاب عمر فروخ عیب محسوب می‌شود من این عیب را پنهان نمی‌کنم. و با خجالت می‌گویم: به خدا سوگند، من حتی عمر فروخ را نمی‌شناسم و سخن خود را در این موضوع با این جمله پایان می‌دهم:

۱- الادیت ایلول ۱۹۴۵ ص ۱۴ - ۱۶ .

۲- الرسالة ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵ ص ۱۰۴۳

در شأن من نیست که وقت خود را ضایع کنم و به جدالی
 بپردازم که صاحب آن با دشمنی و افتراء آنرا مطرح
 کرده است...» سخن دکتر عزام در اینجا ختم می‌شود.
 چون دروغ بافی دکتر عزام به این حد رسید صلاح
 ندیدم بیش از این به دفاع از کتاب و عقیده خود ادامه
 دهم، زیرا قبلاً فکر می‌کردم که در برابر رقیب راد
 و آزاده‌بی قرار گرفته‌ام و نوشته‌های مرا مؤدبانه پاسخ
 خواهد گفت ولی بعد دریافتم که در برابر مردی دروغ‌زن
 واقع شده‌ام.

اما عقیده حقیقی من دربارهٔ دکتر عبدالوهاب عزام
 آنست که او از لحاظ روحی مانند کسانی است که مطلبی
 را در کتاب یا مجله‌یی می‌خوانند و بخاطر می‌سپزند ولی
 بعد فراموش می‌کنند که آنرا خوانده‌اند، بنابراین پس
 از مدتی گمان می‌کنند که آنچه در اندیشه دارند از خود
 آنهاست. این بحث، فصلی معروف از علم روانشناسی
 است.

اما سرقت آثار دیگران، فکر می‌کنم داستان
 مستقلی باشد که برای بحث دربارهٔ آن اکنه‌ن مجال نیست

ولی اگر خدا بخواهد فرصت آن می‌رسد .
 در پایان مطلبی باقی می‌ماند که ذکر آن در اینجا
 مناسب است . در اثناء این مجادله از دوستم آقای دکتر
 زکی محاسنی نامه‌یی دریافت داشتم که در آن از دکتر
 عزام دفاع کرده بود .

آقای دکتر محاسنی این دفاعیه مفصل را در مجله
 «الادیب»^۱ منتشر کرد ، این دوست پیوسته جانب دکتر
 عزام را گرفت و در پایان گفت : « ایدوست بتومی گویم :
 دکتر عزام را متهم مکن که او به تو ستمی نکرده است» .
 چون جدال به نهایت رسیده بود و خواهش دوستم
 دکتر زکی محاسنی برای من ارزنده بود و اجرای آن
 آسان می‌نمود ، بنابراین دو نتیجه بدست آمد « پایان
 قضیه و شفاعت ایشان» و مجادله پایان پذیرفت .

با اینهمه یقین دارم ، در هر نزاعی که قابل فیصله
 باشد مطلب واقعی در درجه اول نه در دست دو طرف متنازع
 است و نه در اختیار گواهان بلکه خوانندگان و گذشت
 زمان هستند که نوشته‌ها را می‌سنجند و به آنچه شایسته

۱- الادیب ، تشرین الاول ۱۹۴۵ ، ص ۵۵ .

است بقا می بخشند : «وأما الزبدُ فيذهبُ جفاءً واما ما ينفع
الناس فيمكث في الارض»^۱ .

۱۱ شعبان ۱۳۶۷ هـ

۱۸ حزيران ۱۹۴۸ م

ع.ف.

۱- قرآن ، سورة رعد ۱۳ : ۱۷

روزگار ابوالعلا و شرح حال او

نموداری از روزگار ابوالعلا در شرق و غرب.
خلاصه شرح حال او. گرفتار زندانهای سه‌گانه

روزگار ابوالعلا - ۱۲۳ سال پیش از جنگهای صلیبی ابوالعلا چشم به جهان گشود و چهل سال قبل از آن جنگهای خانمانسوز، از جهان و جهانیان دیده فرو بست. دوران زندگی او در شرق و غرب، دوران عدم ثبات سیاسی و اجتماعی بوده و روزگار بیماری‌های دینی و اخلاقی محسوب می‌گردد، در تمام اشعار ابوالعلا این حقیقت جلوه‌گر است.

ابوالعلا با سه تن از خلفای بغداد معاصر بوده است:
الطائع (۳۶۳ - ۳۸۱ هـ ، ۹۷۴ - ۹۹۱ م) در

روزگار او کار آل بویه بالا گرفت و عضدالدوله بویه بی به بغداد وارد شد و آل بویه « الطائع » را دستگیر کردند و « القادر » را جانشین او نمودند که چهل و یک سال خلافت کرد. پس از القادر « القائم » به خلافت رسید و چهل و پنج سال یعنی تا سال (۴۶۷هـ ۱۰۷۵م) خلافت کرد.

در این مدت قدرت اصلی در دست آل بویه بود، آنها به دلخواه خود خلفا را عزل و نصب می کردند و عملاً دستگاه خلافت از مقرر فرمانروایی آنها در شیراز اداره می شد: ولی القاب و تشریفات خلافت را برای خلفای بی اراده باقی گذاشته بودند و نیز برای خود القاب تازه بی برگزیدند که به نفوذ و تسلط آنها بر دستگاه خلافت دلالت می کند.

معزالدوله احمد بن بویه چون در جمادی الاول ۳۲۴هـ. بر بغداد مسلط شد خلیفه المستکفی جز اینکه او را استقبال کند و لقب امیر الامرای به او بدهد چاره بی نداشت اما برادر او **عضدالدوله**، شاهنشاه نامیده شد و از تمام مزایای خلافت جز نام آن بهره مند گردید.

روزگار آل بویه در نتیجه آشفته گی هایی که از

طریق دین در عراق پدید آمده بود سخت ترین دوران
پریشانی سیاسی و اداری عراق محسوب می شود.
از طرفی همین ایام دوران نضج و عظمت و پایه گذاری
ادبی بوده است.

در روزگار آل بویه گروه « اخوان الصفا » قد بر
افراشتند و حدود پنجاه رساله تألیف و منتشر کردند که در
آنها علوم آن روزگار را گردآوری کردند و اوضاع
پریشان اجتماعی را نشان دادند و دلبستگی مردم را به
خرافات مجسم نمودند.

با آنکه این گروه نام خود را پوشیده نگاه می -
داشتند ما چند تن از آنها را می شناسیم.^۱

نوشته های آنها به ناخوشنودی از اوضاع دینی
کواهی می دهد و آرزوی آنها را به انتشار دین عقلی مسلم
می دارد.

حکومت آل بویه دو سال پیش از درگذشت ابوالعلا
منقرض گردید .

خلیفه « القائم بامر الله » چون در برابر فتنه

۱- ر.ک: اخوان الصفا تألیف عمر فروخ، بیروت ۱۳۶۴ هـ - ۱۹۴۵ م.

«بساسیری» خود را ناتوان دید (بساسیری یکی از فرماندهان آل بویه بود) به طغرل بیک پیشوای سلاجقه متوسل شد طغرل به بغداد وارد شد و بساسیری و اتباع او را از بغداد بیرون راند. از این پس قدرت طغرل بیک در بغداد بنیان گرفت و بر منابع بنام او خطبه خوانده شد (۴۴۷هـ).

در اقصای مشرق یعنی بخارا و ماوراءالنهر دولت سامانی سرگرم نشر اسلام و بزرگداشت دانش بود. دو طبیب و فیلسوف بزرگ، زکریای رازی و ابن سینا به دربار آنها وارد شدند و نیز در همین دربار قسمتی از تاریخ طبری به فارسی ترجمه شد و فردوسی صاحب شاهنامه زندگی ادبی خود را در آنجا شروع کرد.

در غزنه دولت غزنوی به پا خاست که روابط حسنه خود را با خلفای بغداد حفظ کرد، سلطان محمود غزنوی مشهورترین پادشاه این سلسله (۳۸۸-۴۲۱هـ، ۹۹۹-۱۰۳۰م) در هند پیروزیهای بزرگی بدست آورد، وی توجه زیادی به علم و ادب نمود. در دربار او ریاضی دان فیلسوف ابوریحان بیرونی و شاعر بزرگ ابوالقاسم فردوسی زندگی می کردند.

امادرا ندلس - دوران عظمت و اقتدار بود که با مرگ عبدالرحمن الناصر (۳۵۰ هـ ۹۶۱ م) پایان پذیرفت ، چون حکم بن عبدالرحمن الناصر به سال (۳۶۶ هـ) در گذشت. در مغرب فتنه ها و آشوبها پدید گشت و پرده داران و وزیران امور دستگاه خلافت اندلس را به رأی خود اداره می کردند.

از آن پس حکومت ملوک الطوائفی در اندلس بوجود آمد که هر يك از آن ملوک راضی بودند بر شهر کوچکی حکمرانی کنند . آنها برای حفاظت حکومت خود پیوسته با همسایگان مسلمان در زد و خورد بودند و در بیشتر موارد از فرمانروایان فرنگی که باتمام نیرو برای اخراج اعراب از اندلس می کوشیدند طلب یاری می کردند .

پیش از آنکه ابوالعلا چشم به جهان گشاید «جوهر صقلی» توانست مصر را به نام فاطمی ها فتح کند ، پس از آن تاریخ فرمانروایی خلفای فاطمی از اقیانوس اتلانتیک به دریای احمر و حجاز و شام و موصل گسترش یافت تا آنجا که به فتح بغداد و استیلای بر اندلس طمع کردند.

ابوالعلا با چهار تن از خلفای فاطمی همزمان بوده
است :

۱- ابو منصور نزار العزیز (۳۶۵ - ۳۸۶ هـ ، ۹۷۵ -
۹۹۶ م) که اول خلیفه فاطمی در مصر بوده است ۲ -
الحاکم بامر الله ۳- الظاهر ۴- المستنصر (۴۲۷-۴۸۷ هـ
۱۰۳۵-۱۰۹۴ م) روزگار فاطمی ها در مصر به عصر ابنیه و
علوم مشهور و ممتاز است .

الحاکم بامر الله همان کسی است که دار الحکمة یا
دارالعلم را به سال (۳۹۷ هـ - ۱۰۰۵ م) برای تعلیم مذهب
فاطمی و نشر آن بنانهاد و در روزگار او مذهب درزی^۱ در
سوریه منتشر گردید .

در اروپا پیریشانی کمتر از این نبود؛ ابوالعلا در
حالی که با سه تن از خلفای بغداد و چهار تن از خلفای
فاطمی معاصر بوده با ۲۲ تن از پاپ های رومی همزمان بوده
است .

انگلستان هنوز به فرمانروایی سلاطین خود انگلو-

۱- درزی : خیاط - ابو محمد عبدالله درزی پیشوای این فرقه

است .

سکسون ها در برابر جنگجویان دانمارکی پایداری می کرد ، ابوالعلا پیش از پایان دوره فرمانروایی نرمانها در انگلستان (۱۰۶۶ هـ ۱۰۶۶ م) در گذشت.

در فرانسه اولین سلسله فئودالهای « آل کابت »^۱ حکمرانی می کردند و آلمان درین وقت به ایتالیا حمله می کرد و برای حفظ سیادت خود بر کلیساهای آلمان با پاپ در کشمکش بود.

همچنین تمام اروپا درزندگی فئودالی و بدترین نوع این سیستم غرق بود.

قسمتی از این بدبختی ها نتیجه جنگ میان فرمانروایان و برده کردن و خوار نمودن افراد و جمعیت ها بوده است البته عقب افتادگی زندگی اقتصادی و اجتماعی و جدال میان رجال دین و سیاست به این بدبختی کمک می کرده .

و نیز ابوالعلا با سلسله « بازالیه »^۲ در دوران سلطنت « بیزانس » (۹۶۶-۱۰۵۷ م) معاصر بوده یعنی تمام روزگار اولیه قدرت بیزانس را هنگام فتوحات او در سوریه و

۱- کاپسین ها . ۲- بازالیت ها .

ایتالیا و بالکان و ایام انحطاط وزوال اورادرك کرده است. در گذشت ابوالعلا و خلع میخائیل ششم در یکسال واقع شد، در این هنگام امپراطوری «بیزانس» پس از دوران تاریک توطئه‌های ارتشی و رقابت خواجگان کاخ سلطنتی بر سر اداره امپراطوری و توطئه‌هایی که در خوابگاهها و بسترها منعقد می‌شد روبه‌زوال بود.

اما در سوریه زادگاه ابوالعلا، نا استواری کمتر نبود و وضع بهتری وجود نداشت، حمدانی‌ها بر قسمتی از شمال سوریه که طمع فاطمی‌ها و جنگهای روم آنرا تهدید می‌کرد هنوز فرمانروایی می‌کردند و انطاکیه و لاذقیه در این هنگام در تصرف روم بود.

چون حکومت حمدانی‌ها به سال (۳۹۴ هـ ۱۰۰۳ م) منقرض گردید و دولت «مرداسیه» جانشین آن شد. و از آنجا که رؤسای آن از اعراب بدوی بودند در روزگار آنها پیریشانی اوضاع زیادتر شد.

گرچه ابوالعلا بسیار مورد توجه و احترام مؤسس این سلسله «اسدالدوله» ابوعلی صالح بن مرداس (۴۲۰ هـ ۱۰۲۹ م) واقع شد ولی بد دلایلی که در جای خودش خواهیم

گفت ابوالعلا قلباً از صالح‌راضی نبوده است .
این بود آنچه به زندگی سیاسی در روزگار ابوالعلا
مربوط می‌شود .
اما آنچه به زندگی اجتماعی و عقلی و امثال آن
ارتباط دارد موضوع لزومیات ابوالعلاست که اساس این تحقیق
را تشکیل می‌دهد .

خلاصه شرح حال ابو العلاء

نسبت ابو العلاء به قبیله تنوخ می رسد. تنوخ از اعراب جنوب حجاز بودند که پس از انفجار سد مأرب در یمن اواسط قرن ششم میلادی به شام مهاجرت کردند.

خاندان ابو العلاء در معره، خاندانی خوشنام و ثروتمند و دانش دوست و قضاوت پیشه بودند جد بزرگ او به قاضی گری شهرهای معره و حمص برگزیده شد (۲۹۰ هـ ۹۰۲ م) پس از او عمویش محمد و پدرش عبدالله قاضی حمص شدند (۳۹۵ هـ ۱۰۰۴ م).

همچنین مادر ابو العلاء از خاندان خوشنام حلب بود که به ظن قوی به آل سبیکه معروف بودند و گروهی از این خاندان به دانش و خوشنامی مشهورند.

اما خود ابوالعلا - نام او ، ابوالعلا احمد بن عبدالله بن سلیمان بن محمد است... که عصر روز جمعه ۲۷ ربیع الاول سال ۳۶۳ هـ (۲۶ کانون اول ۹۷۳ م) متولد شد، چون سه سال و نیم از عمر او گذشت به مرض آبله مبتلا گردید، چشم چپش نابینا گردید و چشم راست او سفیدی گرفت، پیش از آنکه ششمین سال عمر او کامل گردد یکبارگی بینایی خود را از دست داد.

ابوالعلا در معره بزرگ شد و از پدر خود مقداری لغت و ادبیات و علم نحو آموخت، پس از آن علم حدیث را نزد گروهی از افراد خانواده اش فرا گرفت که از آنها پدر و جد برادر و مادر بزرگ او را می توان نام برد. ابوالعلا در آغاز جوانی به حلب رفت و نزد چندتن از ادیبان آن دیار به تحصیل ادبیات و علم نحو پرداخت. آنگاه علوم دینی و عربی زیادی که میان ادبا و علمای آن زمان متداول بود، از دانشمندان مشهور حلب فرا گرفت.

ابوالعلا بسال (۳۸۴ هـ ۹۹۴ م) در بیست سالگی از حلب به معره بازگشت و به تنهایی سرگرم مطالعه شد، به

۱- ر.ک. ابن عدیم، ۴ : ۱۰۴ - ۱۰۵.

شاعری و مدیحه سرایی پرداخت و از این راه ثروت زیادی بچنگ آورد. پس از چندی مدیحه سرایی در نظرش ناپسند آمد، از آن پس شعر را فقط در مکاتبه با چند تن از دوستان ادیب خود در ثناء گروهی از خویشانش بکار می گرفت و در پایان منحصرأ برای بیان وجدانیات محض از شعر استفاده کرده است.

علی رغم خوشنامی خاندان ابوالعلا و ثروتمندی پدر و مادر او معلوم می شود که زندگی ابوالعلا در معره مرفه نبوده، زیرا این دو ثروت رو به اتمام بوده است. گرچه تا پدرش زنده بود سختی زندگی برای او ناچیز بود ولی پس از مرگ پدر نیازمند شد. در یکی از نامه هایی که به داعی الدعاء نوشته بنا به قول خودش گوشه نشینی و گوشت نخوردن او از این دوران شروع می شود^۱ یعنی اندکی پس از مرگ پدرش یا پیش از آن هنگامی که به سی سالگی رسیده است.

مرگ پدر ابوالعلا - گروهی از اهل تحقیق پنداشته اند که پدر ابوالعلا به سال (۳۷۷ هـ) در گذشته

۱-میمنی ص ۷۱.

است و عمر ابوالعلا در آن هنگام چهارده یا پانزده سال بوده است ولی گروه دیگر با تعجب می پرسند :

چگونه کودکی در چنین سن می تواند قصیده یی رثائیه برای پدرش بسراید که از لحاظ لفظ و موضوع و معنی بهترین شعر است .

بعضی هم مانند دکتر طه حسین در کتاب « تجدید ذکری لأبی العلاء » چون خواسته اند نظرات تازه یی بر این نابغه نارس تحمیل کنند پس بر سر این جدال صفحات چندی سیاه کرده اند .

حقیقت امر آنست که پدر ابوالعلا که نام کامل او عبدالله بن سلیمان بن محمد بن سلیمان بن احمد بن سلیمان ابن داود بن المطهر می باشد به سال (۳۹۵هـ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۵م) در معرة النعمان در گذشته و ابوالعلا در آن هنگام سی و دو ساله بوده است^۱ .

اول کسی که این اشتباه را دریافت و تاریخ صحیحی را که در کتاب « الانصاف والتحریر » ذکر شده نشان داد ؛ دکتر جبرئیل جبور است . وی در کنفرانسی که بسال

۱- ابن عدیم ، ۴ : ۸۶ .

۱۹۴۴ م. برای جشن هزارهٔ ابوالعلا در بیروت تشکیل شد این حقیقت را بیان داشت .

دکتر جبرئیل جبور در آن روز نیز هنگامی که در این قصیده، سخن ابوالعلا را دربارهٔ کسانی که مرده‌اند نقل می‌کرد حق داشت بگوید : سنی که برای ابوالعلا در روز مرگ پدرش نسبت داده شده عجیب بنظر می‌رسد .

۱- ای چهینه ۱ حقیقت را از آنها جويا شدم جز گمان و پندار از تو خبری نشنیدم .

۲- اگر مانند همیشه می‌بینی که پیوسته سؤال می‌کنم علت آنست که خبر درستی که مرا بی‌نیاز کند بمن داده نشده .

اماعتل اشتباه، اعتماد محققان بر معجم الادباء یاقوت است .

دکتر جبرئیل جبور جملهٔ یاقوت را «توفی عبدالله بحمص سنة ۳۷۷» بررسی کرده می‌گوید :

باید از این جمله کلمه‌یی افتاده باشد یعنی اگر بگوئیم «توفی [والد] عبدالله فی حمص سنة ۳۷۷» جمله درست می‌شود. ضبط این تاریخ برای من دو ارزش دارد .

۱- اشاره به ضرب المثل (عند جبینة الخبر القین) .

اول علت پختگی ابوالعلا در این قصیده است زیرا ابوالعلا در این قصیده با بعضی شکها و لادری هایش از آنچه ما در لزومیات اومی شناسیم، در برابر ما ظاهر می شود که طرز فکر دوران اخیر او را نشان می دهد.

دومین ارزش، از نتیجه ترتیب قصائد او به حسب تاریخ در کتاب «سقط الزند» بدست می آید.

چون قصیدهٔ رثانیه‌یی که ابوالعلا برای پدرش سروده در وسط دیوان واقع شده و پس از آن قصایدیست که اندکی قبل از سفر بغداد یا هنگام اقامت در بغداد یا پس از بازگشت به معره در شرح ناراحتیهای خود سروده است.

سفر بغداد - چون پدر ابوالعلا در گذشت، دنیا از لحاظ مادی و روحی در معره براو تنگ شد، و آرزوی زیارت بغداد در اندیشه‌اش نیرو گرفت.

در بارهٔ علت این سفر آراء مختلفی بیان شده؛ ابن عدیم بیشتر آن آراء را بر شمرده و سپس گفته است: «ابوالعلا برای فرار از فقر یا اندوختن ثروت سفر نکرد بلکه برای کسب دانش و کمال و دست یافتن به کتاب و

کتابخانه به بغداد رفت» .

ولی از سخنان خود ابوالعلا برای ما معلوم می-
شود که سفر او به بغداد هم برای کسب دانش بوده هم
برای اندوختن ثروت ، زیرا چندی پس از بازگشت از
بغداد بسیار به این مطلب اشاره می کند و در مورد
«آل حکار» ساکن بغداد چنین می گوید :

۳ - اگر روزگار از تو رو بگرداند آنها به تو عنایت می کنند و اگر
بخل کند آنها جود می کنند .

۴ - این گروه به کسی ستم روا نمی دارند مگر به مال و اینکار نیز
نشانه بزرگی و عدالت آنها خواهد بود.

۵ - آری خوشا آن بدبختی که سب دیدار بلاد آنها شود و دور باد نعمتی
که باعث دوری از کنار آنها گردد .

قصیده معروف ابوالعلا در دیوان سقط الزند :
«... كأنك خال للمدامة اوعم» نشان می دهد که سفر بغداد
او علت مادی داشته است .

گرچه ابوالعلا در رسائل و دیگر نوشته هایش تمام
علتهای مادی و ادبی را منکر می شود و می گوید: «سو کند
یاد می کنم که برای زیادی مال و دیدار رجال سفر

۱-... مثل اینکه تو عمو یادایی باده هستی .

نکردم ولی اقامت در دارالعلم را ترجیح دادم گرچه روز کارفرست اقامت در آنجا را به من نداد. سفر ابوالعلا به بغداد شامل ناملايمات و دشواریهایی نیز بوده است. ابوالعلا در سال ۳۹۸ هـ. معرّه را به قصد بغداد ترک کرد ولی به بغداد نرسید مگر پس از گذشت سه ماه از سال ۳۹۹ هـ. در صورتی که معمولاً مسافرت از معرّه به بغداد بیش یکماه طول نمی کشیده است.

شك نیست که آوازه ابوالعلا پیش از این سفر در بغداد پیچیده بود، بنابراین از آغاز ورود به بغداد با مردانی برخورد کرد که به دانش او سرگرم و از شعر او خرسند و بر مجالست او شائق بودند ولی وضع مالی و روحی او پریشان بود.

این حقیقت را مخصوصاً در موارد زیادی از دیوان «سقط الزند» درمی یابیم. مثلاً:

۶ - آرزو داشتم شراب نشئه آورد و مرا مست کند تا فراموش کنم که در بغداد هستم .

۷ - فراموش کنم که در عراق؛ کنار آرزوهای از دست رفته خود هستم و مونس و ثروتی ندارم .

۸ - از دو نعمت بی نیازی و دیدار خویشان تهیدستم ، برای

غریب تهیدست این غم بسنده است .

- ۹ - هر گاه بغداد و مردم بغداد جویای حال من شوند .
 ۱۰ - آب دیار من گوارا و شیرین بود ولی آب دجله مانند شراب
 سرخ رنگ است .
 ۱۱ - اگر به سراغ روزی روم افزون نمی گردد ولی روزی بسراغ
 من خواهد آمد چون دنیا شانس و اقبالست .

اما آنچه روح ابوالعلا را می آزرده تنگدستی نبوده بلکه سوء بر خورد بعضی از رجال بغداد بوده است که به دانش و کمال و مقام ادبی او حسد می ورزیدند و نسبت به او اعمالی انجام می دادند که ذوق سلیم از بیان آن شرم دارد.

از این حوادث به عنوان مثال می توان حادثه مجلس سید مرتضی برادر سید رضی را ذکر کرد که ابوالعلا را یکباره از بغداد بیزار کرد و در زندگی و رشد عقلی او تأثیر عمیقی بجا گذاشت :

«در آن مجلس سخن از متنبی به میان آمد ، سید مرتضی بر متنبی خرده گرفت، به سبب کینه و تعصبی که به متنبی داشت عیبهای او را بر شمرد . ابوالعلا که شیفته متنبی بود و او را اشعر شعرای بعد از اسلام می دانست به سید مرتضی گفت: اگر متنبی را جز این شعر «لك يامنازل

فی القلوب منازل» (باشد ای منزل که جانان به دلها جای تو) نبود بزرگی او را بسنده بود. سید مرتضی در خشم شد و دستور اخراج ابوالعلا را صادر کرد، پای او را گرفتند و کشان کشان از مجلس بیرونش کردند.

آنگاه سید مرتضی به حاضران در مجلس گفت: می‌دانید این کور از یاد آوری این قصیده چه منظوری داشت، با آنکه این بهترین شعر متنبی نبود؟... نظر او به یک بیت از این قصیده است که متنبی گفته:

۱۲ - هر گاه مذهب مرا از نادانی شنیدی دانسته باش که آن مذهب دلیل کمال من است.

بر این حوادث باید فساد احوال سیاسی و اجتماعی بغداد را افزود و نیز دریافت خبر بیماری مادر و تمام شدن نقدینه و آشکار گردیدن دشمنان و حسودان از عواملی بوده که زندگی را بر ابوالعلا ناگوار کرده است.

پس از آنکه از کتابخانه‌های بغداد بهره گرفت و از مردان آن دیار تجربه آموخت و از طریق افراد و اجتماعات با مذاهب هندی و فارسی آشنا گردید یا اینکه از طریق مجالسی که از ادبا و دانشمندان و فقیهان در آنجا

تشکیل می‌شد به بعضی عقاید دست یافت، با کراهت از بغداد جدا شد.

بد نیست در اینجا از ترکیب اضافی «اخوان الصفا»
آنطور که در شعر ابوالعلا آمده است یاد آور شویم.
۱۳ - اگر بلاها باعث نابودی من شوند هرگز در دوستی «اخوان الصفا»
حق ناشناسی نخواهم کرد.

عبارت اخوان الصفا در اینجا ترکیب اضافی و به -
معنی یاران و برادران صمیمی است نه گروه «اخوان الصفا»
(مقصود مؤلف آنست که ابوالعلا از بکار بردن این عبارت
به گروه خاصی توجه نداشته).

ابوالعلا در دهه آخر رمضان سال ۴۰۰ هـ. (اواخر
نيسان ۱۰۱۰ م) بغداد را ترك کرد و به معره بازگشت،
پس از ورود؛ از مرگ مادر با خبر شد و بر فقدان او ناله
کرد، این مصیبت به بدبینی او نسبت به دنیا افزود.

چون در معره مستقر شد آنجا را برای زندگی
نامناسب یافت و از جدایی بغداد با تمام مصایبی که از مردم
بغداد دیده بود پشیمان گردید:

۱۴ - وای بر من که به این شهر باز گشتم و از بغداد جدا شدم.

۱۵- هرگاه امور نا موافق را مشاهده کنم می گویم: عاقبت باز گشت به میهن این است .

پس از باز گشت به معرّه در خانه خود؛ گوشه نشینی اختیار کرد و فقط به تحقیق و تدریس پرداخت و از خوردن انواع گوشت و آنچه از حیوان بدست آید مانند شیر و تخم مرغ و عسل امتناع کرد و خود را گرفتار دو زندان (خانه و کوری) خواند، چنانکه اکثر مورخین قدیم و جدید این عبارت را از او نقل کرده اند ولی خود ابوالعلا می گوید در حقیقت گرفتار سه زندان بوده است .

۱۶- خود را گرفتار سه زندان می بینم از این خبر شوم می رس .

۱۷- کوری و خانه نشینی و بقای روح در تنی پلید.

ابوالعلا بطوری که خودش می گوید نیمه دوم عمر خود را در معرّه به عبادت و مناجات با خدا سپری کرده و در این دوران نیز به تألیف و تدریس سرگرم بوده است .

از نوشته ها و اشعار ابوالعلا روشن می شود که پریشانی او فقط بعلت تنگدستی نبوده زیرا در آخر عمر دنیا به او رو کرده است. شاعر فارسی و مبلغ فاطمی ناصر خسرو، هنگام عبور از معرّه به سال (۴۳۸ هـ) از ابوالعلا

چنین یاد می کند : «او مردیست صاحب ثروت و در شهر خود دارای نفوذ بسیار است، برفقرا و پناهندگان انفاق می کند ولی خود او مانند پارسایان و پیریشان روز کاران زندگی می کند»^۱.

۱- عین عبارت سفرنامه ناصر خسرو، در این باره چنین است :
 «... یازدهم رجب، [سال ۴۳۸ هـ] از شهر حلب بیرون شدیم... دیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین رسیدیم... شش فرسنگ دیگر شدیم، **معرة النعمان** بود، باره ای سنگین داشت، شهری آبادان و بر در شهر اسطوانه ای سنگین دیدم چیزی بر آن نوشته بود، بخطی دیگر از تازی، از یکی پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت طلسم کزدمی است، که هرگز عقرب در این شهر نباشد، و نیاید و اگر از بیرون آوردند و رها کنند، بگریزد و در شهر نماند. بالای آن ستون ده ارش [مقیاسی است در پیمایش و سنجش طول : «به فتحین و شین معجمه، از آرنج تا سرانگشتان. غیاث اللغات = ذراع، بکسر اول و عین مهمله، بمعنی بازو و ارش دست یعنی از آرنج تا انگشتان ... غیاث اللغات هـ] قیاس کردم. و بازارهای او بسیار معمور دیدم. و مسجد آدینه شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند بمسجد درشوند، سیزده درجه بر بالا باید شد، و کشاورزی ایشان همه گندم است. و بسیار است. و درخت انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوان است و آب شهر از باران و چاه باشد. در آن شهر مردی بود که وی را **ابوالعلاء معری** می گفتند. نابینا بود. و رئیس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت»

و نیز سخنان زیادی در مصادر عربی ذکر شده
 مبنی بر اینکه ابوالعلا بر جماعتی از محتاجان ثروت و
 → و بندگان و کارگزاران فراوان. مردم شهر او را چون بندگان بودند
 و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و درخانه نشسته
 نیم من نان جوین را به نه کرده کرده، شبانه روز به کرده‌ای قناعت
 کند. و جز آن هیچ نخورد. و من این معنی شنیدم که در سرای باز
 نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند. مگر به کلیات که
 رجوع به او کنند. و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد. و
 خود صائم‌الدهر و قائم‌اللیل باشد. و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود
 و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ی است که افاضل شام و مغرب
 و عراق مفرند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست.
 و کتابی ساخته، آنرا «الفصول والغایات» نام نهاده. و سخنها آورده
 است مرموز. و مثلها به الفاظ فصیح و عجیب، که مردم بر آن واقف
 نمی‌شوند. مگر بر بعضی اندک؛ و نیز آن کسی بروی خواند. چنانکه
 او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضه قرآن کرده‌ای. و
 پیوسته زیادت از دو بست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند
 و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد.
 کسی از وی پرسید که: «ایزد، تبارک و تعالی، اینهمه مال و
 نعمت ترا داده است، چه سبب است که مردم را می‌دهی و خویشان
 نمی‌خوری؟» جواب داد که: «مرا بیش از این نیست که می‌خورم،
 و چون من آنجا رسیدم، این مرد در حیات بود.»^۱

۱ - سفرنامه ناصر خسرو - از روی چاپ برلین مرحوم میرزا
 محمود غنی زاده تبریزی (برلین مطبعه کالیانی بسال ۱۳۴۱
 ق) چاپ تهران - کتابفروشی زوار - آبانماه ۱۳۳۵ خورشیدی
 ص ۱۳ - ۱۲ .

مال انفاق می کرده و به دانشجویانی که برای کسب دانش نزد او می رفتند کمک می کرده است .

میان ابوالعلا و ابو نصر بن ابی عمران معروف به «داعی الدعاة» فاطمی مکاتباتی در تحریم گوشت و آنچه از حیوان بدست می آید ، مبادله شده است .

آنچه باعث این مکاتبه گردیده لزومیهی است از ابوالعلا به مطلع :

۱۸ - در دین و عقل کم مایه شده بی نزد من بیا تا حقایق را بر تو باز گویم .

داعی الدعاة به ابوالعلا چنین می نویسد: «اول سؤال من پرسش کوچکی است از سبب تحریم گوشت و شیر و آنچه از منافع حیوان بوجود می آید ... این سؤال کسی است که از گفتار اهل شریعت در یافته حیوانات برای استفاده بشر آفریده شده اند ...»

ابوالعلا برای پاسخ به این پرسش با کنایه و اشاره به فقر خود اشاره می کند آنگاه در بیان رنجی که از ذبح به حیوان می رسد به تفصیل سخن می گوید ، سپس تصریح می کند و می گوید : «آنچه مرا به ترك حیوانی

وامی دارد آنست که در آمد من در سال بیست و چند دنیار است چون خادم من حقوقش را بگیرد چیز قابلی باقی نمی ماند ، بنابراین من به باقلا و عدس و چیزهای بی مزه مانند آنها قناعت می کنم ...»

داعی الدعاء پاسخ مفصلی برای ابوالعلامی فرستد و به او خبر می دهد که به تاج الامرا^۱ نوشته است مبلغی برای او مستمری قرار دهد تا خرج زندگی و تنگدستی او را کفایت کند ، ابوالعلا به داعی الدعاء پاسخ می دهد که امتناع او از خوردن گوشت به سبب ترك آزار حیوانات است ، و از فقر سخنی نمی گوید .

بخوبی معلوم می شود که دلائل داعی الدعاء از ادله ابوالعلا روشنتر است چون داعی الدعاء از صراحت باکی نداشته ولی ابوالعلا در این موضوع مانند سایر آرائش صریح نیست .

شاید علت تقیه ابوالعلا بدینجا منتهی شود که امتناع از خوردن حیوانی تنها قضیه‌یی فلسفی نبوده بلکه قضیه‌یی دینی است که ابوالعلا در آن با اکثر مسلمانها به مخالفت

۱ ثابت بن ثمال بن صالح بن مرداس.

برخاسته است، علاوه بر این ابوالعلا در روزهای آخر عمرش یعنی هنگامی که با داعی الدعاة سرگرم مکاتبه بوده است فقیر نبوده بلکه به محتاجان و شاگردان خود کمک می- کرده مخصوصاً گروهی از درماندگان از احسان و بخشش او بهره مند می شدند (ابن عدیم ۴ : ۱۵۱ - ۱۵۲).

آنچه مامی دانیم آنست که ابوالعلا در نامه های خود به داعی الدعاة بسیار احتیاط می کرده و اینکار به سبب تسلط فاطمی ها بر معرّه بوده است (۴۳۹ هـ).

خصوصیات جسمی ابوالعلا

ابوالعلا کوتاه قد و لاغر اندام و رنجور بوده و صورتی آبله گون داشته است، در پایان عمر زمین گیر شده و هنگام مرگ سه روز بستری گردیده است و روز جمعه نیمه اول ربیع الاول بسال ۴۴۹ هـ (اوایل آزار ۱۰۵۷ م) در معرّه زندگی را بدورد گفته است.

با آنکه از جنازه او بزرگترین تشییع بعمل آمد؛ و دو بیست قاری قرآن بر مزار او گرد آمدند و چهل و هشت شاعر در عزای او مرثیه سرودند، ولی از آغاز به مزار او توجهی نشده است.

گروهی از دانشمندان مسلمان که در زمانهای مختلف قبر او را زیارت کرده اند مزار او را مخروبه

دیده‌اند .

در سال (۱۹۳۴ م) من مزار او را زیارت کردم مزار
 و اطراف آنرا مخروبه دیدم چون خواستیم به محل ضریح
 وارد شویم در بسته بود ، دوستان به جستجو پرداختند و
 از راهنمایی که با پول زوار ارتزاق می کرد جو یا شدند
 تا بزرگوار او را پیدا کردند .

اخیراً حکومت سوریه ب فکر تجدید بنای آرامگاه
 ابوالعلا افتاده و با از بین بردن مزار قدیم طرحی تازه
 برای تجدید بنای آن ریخته است .

کاش مزار قدیم را به همان صورتی که بود باقی می-
 گذاشتند و بنای تازه را روی آن بنا می کردند .

عناصر شخصیت و خصوصیات هنری

ابوالعلا

- اثر کوری و رنجوری و کم پولی ابوالعلا.
- نیروی عقل و عزت نفس. زندگی و پارسایی.
- قدرت لغوی و وسعت اطلاع و تهکم او.

برای توجیه اندیشه و آرائه طرز فکر نوابغی چون ابوالعلا عناصر شخصیت اثری عظیم دارد.

عناصر شخصیت در گروهی نیرو می گیرد و در عده بی کاهش می یابد؛ این نیرو در ابوالعلا بسیار قوی بوده و خوب جلوه گرفته است.

با وجود عواملی که توانگری و بی نیازی مردی چون ابوالعلا را ایجاد می کرد، روزگار به علت کوری و

رنجوری و مرگ خویشان و کم پولی با او بدتمام کرد .
 بنابراین شکفت نیست که گاهی در لزومیات او بی
 قراری و بدینی و نفرت و تلخکامی و شکایت دیده می شود.
 همچنین غیر منتظر نخواهد بود که ابوالعلا بدون آنکه
 برای بهبود اجتماع نظری اصلاحی پیشنهاد کند از تمام
 امور زندگی رو بگرداند و به انتقاد و تمسخر بپردازد
 و گاهی هم برعکس عمل کند یعنی از هر اصلاح ممکن
 خود داری کند و هر کس را که برای اصلاح اجتماع
 کوشش می کند به کوه فکری و کمراهی متهم کند .

الف - منش یا عناصر شخصیت ابوالعلا

گرچه کوری زودرس روح ابوالعلا را می آزرده ، ولی
 گاهی به سخنانی مانند : « خدا را به خاطر کوری
 سپاس می گویم ، همانطور که دیگران او را برای بینایی
 می ستایند » تظاهر می کرد .

من در امثال این سخن ابوالعلا و بشاربرد که پیش
 از او می زیسته جز تسلیت به نفس و صبر به اجبار حقیقتی
 نمی بینم ، چون گاهی ابوالعلا شکیبایی خود را از دست

- می دهد و ازرنج درون چنین شکایت می کند :
- ۱۹ - آیا خدای بزرگ و دادگر مرا زندانی می کند در حالی که هر باده ذخیره شده باید روزی مصرف شود.^۱
- ۲۰ - پلکهای چشم از بیخوابی بسیار شکایت کردند ولی درمان آنها تیغ جراحی است.^۲
- ۲۱ - برای پایان شب تیره زندگی بسیار صبر کردم، کی صبح می شود و روشنی می رسد .
- خود را گرفتار سه زندان می بینم (قبلاً استشهاد شد).
- ۲۲ - چشمی برای راه پیمائی شب و روز ندارم چون کور هستم و راه برایم روشن نیست .
- ۲۳ - کوری چشم، کوری در دین و آرزو را در پی دارد و درازی شب یلدا ی من باندازه سه شب است .
- کوری ابوالعلا تنها چیز است که بدبینی را در او پدید آورده است .

ب - ابوالعلا رنجور و لاغر اندام بوده اگر به این نقص کوری او افزوده شود می توان علت ترك دنیا و اعراض از مردم و نفرت او را از زن تا اندازه یی دریافت.

۱ - بزلت الراح : باز کردن سرخم شراب برای نوشیدن ، یعنی گرچه زندان کوری من طول کشیده اما به زودی به کمک مرگ از این زندان بیرون خواهم رفت .

۲ - شفار : سیوف ، چون پلك چشم بیمار شود گاهی با بریدن درمان می گردد .

ج - با یقین به اینکه خاندان پدر و مادر ابوالعلا از مردم خوشنام و ثروتمند معره و حلب بوده اند مسلم است که خود او تهیدست بوده است .

آقای مقدسی^۱ پس از آنکه دید گروهی از تذکره نویسان ابوالعلا را فقیر دانسته اند و عده‌یی او را ثروتمند پنداشته اند بدلیل آنکه به فقیران و پناهندگان کمک می کرده است به تحقیق پرداخت و نتیجه گرفت که : ابوالعلا پس از بازگشت به معره حال و روز کارش خوب شده و شاگردانش زیاد گردیده اند ولی از لزومیات او بخوبی روشن می شود که دست تنگ بوده حتی مدت زیادی پس از مراجعت از بغداد :

۲۴ - نفس مرا به کارهای ناممکن تشویق کرد و این تشویق به نومیدی انجامید .

۲۵ - متهم بودن به ثروتمندی سبب شده که مورد چشمداشت مردم باشم .

۲۶ - کمرهان می گویند خدا ترا غنی کرده است دروغ می گویند بلکه غیر مرا غنی کرده است .

۲۷ - زندگی سراسر رنج است و محنت و ناکامی ، جز وقت

۱ - امراء الشعر (۱۹۳۶) ص ۳۳۲ .

گذراندن سودی در آن نیست^۱.
 همچنین از رسائلی که میان ابوالعلا و داعی الدعاة
 فاطمی مبادله شده است معلوم می شود که شاعر ما پیوسته
 از این فقر تا آخر عمر شکایت می کرده ولی در عین حال
 به فقرا و پناهندگان کمک می کرده است.
 بنابراین می توان گفت: که فقر ابوالعلا نسبی بوده
 یعنی نسبت به مردمی که هم شأن او بودند و به مستمندان کمک
 می کردند فقیر بوده است.

باتمام این احوال مهمانان او زیاد بوده اند و بلاشک
 از زیادی عدد آنها و از سنگینی سایه بعضی یا کوچکی
 روح آنها رنج می برده است.

۲۸ - ایدوست باور کن که ثروتی ندارم در حالی که میهمانان و
 طفیلی های من زیاد شده اند.^۲

۲۹ - از این مهمانها گروهی عصاب دست دارند و جماعتی شمشیر
 در کف.

۳۰ - پولهای آنها سره و بی غش است ولی روح آنها اگر بررسی
 شود پراز غش می باشد.

۱ - هواذبر - بقرینه دلالت می کند که شاعر از این کلمه
 شیء پرزحمت و کم ارزش را اراده کرده است.

۲ - الضیفن - طفیلی ها.

د- از بررسی تذکره‌ها معلوم می‌شود که مصائب عمومی و خصوصی زیادی بر ابوالعلا وارد شده است .
 مصیبت عمومی - پس از ضعف دولت حمدانی پریشانی اوضاع سیاسی تمام شمال سوریه را فرا گرفت حتی معره زادگاه ابوالعلا در معرض جنگ واقع شد و آشوب زیادی پدید گشت و بدبختی همه گیر شد .
 امامصایبی که به خود ابوالعلا اختصاص دارد، مرک مادر اوست .

ه - با وجود خوشنامی ابوالعلا در بغداد و معره به سبب کوری، مورد توهین و تحقیر بسیاری از مردم روز-گارش واقع شده است : روزی در بغداد به مجلس سید مرتضی وارد شد، پایش به مردی اصابت کرد، آن مرد گفت: « این سگ کیست؟ »

همچنین روزی خواست به مجلس عالم نحوی ابوالحسن ربعی وارد شود، چون اجازه ورود خواست ابوالحسن گفت: « الاسطبل وارد شود » (اسطبل به لهجه مردم شام یعنی کور) از طرفی برتری مقام ادبی ابوالعلا سبب حسادت و دشمنی گروهی شده بود که گاهی تهمت

زندیقی به او می‌زدند و زمانی ملحدش می‌خواندند .
 گرچه هیچکس نمی‌توانست آشکارا ابوالعلا را
 بی‌آزارد ولی شك نیست که شدت انتقاد او بر حکام و پیشوایان
 دینی و عامهٔ مردم سبب شده بود که مردم نسبت به او اظهار
 نفرت کنند . با آنکه این عوامل منفی همان چیز است
 که فلسفهٔ ابوالعلا متوجه اثبات آن شده است ولی عوامل
 مثبتی را که برای اظهار این فلسفه کمک کرده است نباید
 از یاد برد .

الف - هوش و حافظهٔ زیاد :

ابوالعلا از لحاظ هوش و حافظه در تاریخ عرب
 مانند ندارد و در تاریخ غیر عرب هم من کسی را به پایهٔ
 او نمی‌شناسم ، بدینجهت در بارهٔ هوش او روایات عجیبی
 نقل شده که بعضی از آنها بایستی در ردیف خرافات
 محسوب گردد .

مهم اینست که او توانسته با حافظهٔ بیمانند خود
 مقدار زیادی از لغت عرب را حفظ کند و باسجع و قافیه
 های مخصوص به خود در آنها تصرف نماید ؛ بنابر این
 در رسائل و اشعار او تصرفات وسیع و ظریفی به چشم می-

خورد . همچنین او توانسته است اخبار و اشعار و اطلاعات زیادی از دیگران فرا گیرد و در نوشته‌های خود بکاربرد یا اینکه آراء خود را بر آنها تحمیل نماید یا میان آنها به عللی چند پیوستگی برقرار سازد .

ب - قدرت اندیشه:

ابوالعلا تنها حافظه قوی نداشته بلکه نقاد واقعی بوده است ، حافظه نیرومند او به خوبی توانسته است میان محفوظات او موازنه برقرار کند ، یعنی بعضی مطالب را مقابل بعضی دیگر بگذارد و قوت وضعف آنها را دریابد، همچنین او توانسته مطالبی را که در کودکی از پدر و مادر خود آموخته یا در طول زمان از استادان فرا گرفته یا در برخوردهای عادی از مردم شنیده است یا مشکلاتی که در اثر تفکر برای او حل شده است مورد استفاده قرار دهد .

ج - جرأت و دلیری :

ابوالعلا در اظهار عقیده خود مخصوصاً در لزومیات به حدی جسور بوده که از توهین به صاحبان قدرت و درهم کوبیدن بعضی از معتقدات مردم باکی نداشته است ، در

تمام موارد جدی سخن گفته و هرگز شوخی نکرده است ولی در گفته‌هایش به « تقیه فکری » تمایل داشته و تمام عقاید خود را برملا نمی‌کرده است .

د - غرور و عزت نفس:

ابوالعلا مردی بلند نظر و با اراده و مشکل پسند بوده است ، سرزنش هیچکس را تحمل نکرده و به کمک کسی دل نبسته و از خداوندان ثروت هدیه‌ی بی‌نپذیرفته است (البته غیر از آنچه در آغاز جوانی از راه مدیحه سرایی بدست آورده) .

درباره مطالبی که به حق بودن آنها اعتقاد داشته، مانند پیروی از عقل و عدم خضوع در برابر آنچه مردم بر حسب عادت از طریق دین پذیرفته‌اند یا اجتماع و حکومت بر آنها تحمیل کرده‌اند ، هرگز نرمی نشان نداده است .

ه - دانش و اطلاع:

دانستنی‌های اولیه ابوالعلا همان مطالبی است که از پدر و استادانش قبل از بیست سالگی فرا گرفته که شامل لغت و ادبیات و فقه بوده است . پس از آن بدون استاد به مطالعه و تحقیق پرداخته و از این راه تمام

مذاهب اسلامی و غیر اسلامی روزگار خود را بررسی کرده است.

از علم کلام و علوم عقلی آنچه تاروزگار او به عربی ترجمه شده بود بهره مند گردیده، البته به آنچه شایع است که او بعضی از این علوم را در لازقیه نزد راهبی مسیحی آموخته است نباید توجه کرد که بی اساس است. در قسمتهای بعدی خواهیم دید که ابوالعلا بسیار فریفته فلسفه هندی بوده، تردیدی نیست که به فلسفه چینی نیز توجه داشته است.

و - ابوالعلا زندیق است یا پارسا؟

گروهی در مورد ابوالعلا اشتباه کرده و او را زندیق پنداشته اند ولی حقیقت آنست که او پارسا بوده است بهترین تعریف از زندیق عبارتست: « زندیق کسی است که واجبات دینی را به مسخره بگیرد و از فلسفه فرایض پرسش کند و به انکار یارد آنها افتخار نماید».

حقیقت آنست که ابوالعلا به واجبات ظاهری و قشری تمام ادیان حتی اسلام سخت تاخته است بنابراین اگر این تعریف را بپذیریم باید صفتی غیر از زندیق

یا بدتر از زندیق به ابوالعلا نسبت دهیم، بدین سبب بعضی
 او را کافر یا ملحد پنداشته‌اند که البته اشتباه کرده‌اند. با
 آنکه شرح آراء ابوالعلا درباره « دین و ایمان » به جای
 خود در این کتاب خواهد آمد، ولی بدنیت در اینجا
 اندکی « تقوای » او را بررسی کنیم و بدانیم تا چه حد او
 شخصاً وظایف دینی را انجام می‌داده.

در اینکه ابوالعلا واقعاً مؤمن و دل بسته به دین
 بوده است هیچ تردیدی نداریم.

۳۱ - کار خود را به آفریدگار واگذاردم و نپرسیدم که کسوف
 کی واقع می‌شود.

۳۲ - بسیاری نادانهایی که از چنگال مرک سلامت جسته‌اند و
 فیلسوفانی که به کام مرک فرورفته‌اند.

۳۳ - اگر از مذهب من می‌پرسید، مذهب من ترس از خداست نه
 به صورت تفویض محض و نه جبر حتم.

۳۴ - خدایا مرا از حسرت و پشیمانی روز قیامت در امان بدار
 که قرین ندا متم.

بدون شك ابوالعلا نماز می‌خوانده ولی گروهی بر
 او خرده گرفته‌اند که به نماز جمعه حاضر نمی‌شده است در این
 مورد حق با ابوالعلا بوده چون منظور از نماز جمعه
 اجتماع مسلمانهاست و حضور در مسجد برای آدم کوری

مانند ابوالعلا آزار خود وزحمت دیگران بوده است که چنین عبادتی را دین صحیح از پیروان خود نمی خواهد .
 ۳۵ - خدا را شکر که از همه چیز بی نیاز شده ام، به اندک موجود خوشنودم و برای روزی نمی کوشم .

۳۶ - خدا گواهد است که عبادت او برای من از در و یاقوت گرانبها تر است .

۳۷ - می گویند چرا به نماز جمعه بی که شامل عفو خدا و نزدیکی به مقام قرب اوست حاضر نمی شوی .

۳۸ - آیا حضور در جماعت برای من خوبست در حالی که مزاحم این شترهای جرب هستم ؟

همچنین در ماه رمضان به اعتقاد خودش روزه می - گرفته زیرا او بیشتر روزهای سال را روزه بوده یا مانند روزه داران امساک می کرده است .

در زهد ابوالعلا روزه جزیی اساسی محسوب می شود .

۳۹ - با افطار وروزه، بیداری و خواب زندگی می کنم ولی هیچیک از این اعمال را نمی پسندم .

ابوالعلا به نماز جمعه حاضر نشده و فریضه حج را انجام نداده است ، زیرا حج «موسمی اجتماعی است» و فقط بر مستطیع واجب است. به نظر من ابوالعلا از لحاظ نیروی جسمی و قدرت مالی به انجام فریضه حج قادر

نبوده است .

۴۰ - بازندگی به اجبار هم آغوش شده‌ام و در این دریای پر موج پیوسته شنا کرده‌ام .

۴۱ - من «صرور»^۱ هستم ، به دوعلت چون تاکنون به حج نرفته‌ام و ازدواج نکرده‌ام .

۴۲ - درمنا و دیگر شهرهای حجاز فریضه‌یی انجام نداده‌ام ولی عاجزان بسیاری آنجا را زیارت کرده‌اند .

پس از ترك جماعت و زیارت کعبه به دلایلی که ذکر شد ابوالعلا دارای ثروتی که به حد نصاب برسد نبوده تا اینکه زکوة بپردازد ، اما بدون شك صدقه‌می‌داده است .

معاصی: یقین داریم که ابوالعلا هیچیک از محرّمات دینی را مرتکب نشده است شراب ننوشیده و با زنان حلال نزدیک نشده تا تصور حرام آن پیش آید و نیز در تمام امور دنیایی پارسا بوده و در زندگی به هیچکس زیانی وارد نکرده است بلکه متحمل زیانهای بسیار گردیده است ، با اینهمه از بذل موجودیهای مادی و معنوی خود به مردم دریغ نکرده است .

۱ - صرور: کسی که به زیارت حج نرود و ازدواج نکند، مفرد و جمع آن یکی است (المنجد).

خصوصیات هنری ابوالعلا

خصوصیات عمومی ابوالعلا بواسطه وسعت اندیشه و کثرت معلومات او بسیار است .

او در شعر و نثر به لفظ توجه بیشتری داشته و این توجه به لفظ برای ما سبک خاصی پدید آورده است. این سبک باعث شده که از آثار ابوالعلا به «خوش آهنگ و دلنشین و گوشنوازترین» جملات تعبیر شود، همانطور که محمد شریقی در سخن با ارزش خود که در هزاره ابوالعلا (ص ۲۱۷ - ۲۳۰) زیر عنوان تحقیق مفصل و منظمی درباره سبک نثر و شعر ابوالعلا، یادآور شد.

اگر ما تنها لزومیات او را بررسی کنیم از این خصوصیات مقدار زیادی خواهیم دید که عبارتند از :

قدرت لغوی - این خصوصیت در مفردات زیاد و الفاظ غریب و صیغه‌های کمیابی که ابوالعلا بکار برده دیده می‌شود و از لغات علمی مانند اسماء حیوانات و نباتات و اسماء نجوم که در شعر او هر يك به جای خود آمده روشن می‌شود. همچنین از استعمال لغات جغرافیایی و تاریخی مانند اسمهای مکانها و مزارها و قبیله‌ها و کنیه‌ها و اسمهای اشخاص و بعضی لغات بیگانه مانند اسمهای علم و غیر علم این مطلب آشکار می‌گردد.

۴۳ - كيف الربّاح ، وقد تألّى ربُّنا

بالعصران المرء حلف خسار ،

۴۴ - تروم رزقاً بان سموك متكلاً

وادين الناس من يسعی ويحترف

۴۵ - يكفيك أدمأ بنحض ماء نابتة

و ظلمك النحل ما يعطيكه الضرف

(۴۳) چگونه در طلب سود باشیم و حال آنکه خدا در سوره «العصر» فرموده آدمی زیانکار است.

(۴۴) به قسمت، دل می‌بندی تا ترا متوکل بنامند ولی دین-دارترین مردم کسی است که شغلی پیشه کند.

(۴۵) ترا نانی و آب چشمه‌یی بسنده است از ستم به زنبور عسل بهره زیادی نصیب تو نخواهد شد.

۴۶ - للملك المذکرات عبید

و کذاک المؤنثات اماء ،

۴۷ - فالهلال المنیف و البدر و الفر

قد و الصبح و الثری و الماء

۴۸ - و الثریا و الشمس و النار و النث

رة و الارض و الضحی و السماء

۲ - تصرفات ابوالعلا در فنون بلاغت

ابوالعلا در استعمال صنایع لفظی مانند ، جناس ، طباق ، توریه و تسجیع ، مخصوصاً در نثر متکلف بوده است و به صنایع معنوی نیز دلبستگی داشته و در شعر به صنعت «لزوم مالایلزم» در قوافی مصر بوده است .

۴۹ - أسطراب حو لهن جهول

فهو یرجو هدیا باسطرلاب

(۴۶) برای خدا مردان در حکم برده و زنان مانند کنیزند (یعنی به اجبار در بقاء نسلی کوشند).

(۴۷) ماه نیمه و ماه تمام و ستاره فرقد و صبح و خاک و آب.

(۴۸) و ثریا و خورشید و آتش و ستارگان پراکنده و زمین و روز و آسمان (اسیرند).

(۴۹) خطهایست که نادانی به امید آنکه به کمک اسطرلاب آنها را کشف کند کرد آن می گردد .

- ۵۰- الحظُّ یقسمُ عاشٍ بشرّاً ما اشتكى
 نظراً و عمراً کمهاً بشار
 ۵۱- و هی الحوادثُ عوذٌ و لواقح
 و شوائلٌ و حوائلٌ و عِشارٌ
 ۵۲- کم شرین من أری یكون مقبله
 نقرأ بشارله و لیس یشار
 ۵۳- آیا دیک عدت ایا دیک صیحة
 بعثت بهامیت الکری و هم نائم
 ۵۴- یاقوتٌ ما انت یاقوتٌ و لا ذهب
 فکیف تمعجز اقواماً ساکینا

(۵۰) خوشبختی اینطور تقسیم می شود که بشر (شاعر جاهلی)

بینا باشد ولی بشاربرد کور باشد .

(۵۱) حوادث روزگار عبارتست از طلسم و بارداری و بی شیری

و نازایی .

(۵۲) کندوهایی که عسل آنها بغلط مشهور شده بسیار است

ولی عسل خوب اندک است .

(۵۳) ای خروس فریاد ترا از آنرو به فال نیک گرفته اند

که خفتگان و غمهای خفته را بیدار می کند .

(۵۴) ای قوت (روزی) تو که یاقوت و طلا نیستی پس چرا

گروهی درمانده را محروم می کنی .

۵۵۔ فان تعش تبصر الباكين قد ضحكوا
والضاحكين لفرط الجهل باکینا

لزوم مالایلزم

ابوالعلا تنہا آراء فلسفی خود را در شعر پریپرایہ
و مصنوع جانداہہ بلکہ از قافیہ برای ابراز نبوغ و اظہار
قدرت خود استفادہ کردہ است .

بر ہر شاعر فرض است کہ قافیہ شعر خود را بر
حرف « روی » بنا کند و در تمام قصیدہ خود از آن عدول
نکند، مانند این قصیدہ بہتری .

۵۶۔ اخفی ہویٰ لك فی الضلوع و اظہر
و الام من کمد علیک و اعذر

۵۷۔ و اراکخنت علی النوی من لم یخن
عہد الہوی و ہجرت من لایہجر

(۵۵) اگر زندہ ہمانی خواہی دید کہ گریہ کنندگان
خندان می شوند و اہل خندہ می گریند .

(۵۶) عشق ترا گاہی پنهان می کنم و زمانی آشکار، مردم
از تحمل رنج بیوفایی تو سرزنش می کنند .

(۵۷) من در عشق تو پایدارم ولی تو در عشق ناپایداری ،
دوری کردی از کسی کہ بہ فراق تو راضی نیست .

در اینجا روی «راء» مضموم است و بحتری به حرف پیش از «راء» توجهی نکرده است اما ابوالعلا در اشعار فلسفی خود به يك حرف روی قانع نبوده بلکه همیشه حداقل دو حرف برای روی انتخاب می کرده.

۵۸- ان كان من فعل الكبائر مجبراً

فمقابله ظلم على ما يفعل

۵۹- والله اذ خلق المعادن عالم

ان الحداد البيض منها تجعل

ابوالعلا در این شعر به حرف «لام» اکتفا نکرده بلکه حرف پیش از آن یعنی «عین» را نیز به التزام گرفته است.

چون دو حرف یا بیش از دو حرف را روی قرار دادن بر شاعر فرض نیست بنابراین ابوالعلا اشعاری را که

(۵۸) اگر گناهکار به اجبار گناه می کند پس عقاب او

ظلم است.

(۵۹) خدا که فلزات را آفرید می دانست از آنها شمشیر

های برنده خواهند ساخت.

به این سبک سروده «لزوم مالایلزم» نامیده است .
 مالایلزم در علم بلاغت بابی از ابواب جناس است . لزوم
 ابوالعلا مبتکر این نوع جناس در قافیه نبوده ولی
 در تمام دیوانش صنعت « لزوم مالایلزم » را بکار گرفته
 و هرگز از آن صرف نظر نکرده است بدین سبب این فن
 با نام ابوالعلا قرین گشته است .

گرچه شعرای پیش از او گروهی ندانسته این سبک
 را در آثار خود آورده اند و بعضی هم دانسته این صنعت
 را بکار گرفته اند و «لزوم مالایلزم» در شعر آنها دیده می شود.
 صنعت لزوم مالایلزم را در تاریخ شعر عرب اولین
 بار « کثیر عزة » در قصیده مشهور خود بکار برده است^۱ .

۶۰ - و ما كنت ادرى قبل عزة مالابكا

ولا موجعات القلب حتى تولت

۱ - اول مطلبی که درین باب نوشته شده مقاله استادانه بیست
 که ادیب بزرگ محمد رضا شبیبی ترتیب داد تا در هزاره ابوالعلا
 ایراد شود: «لزوم مالایلزم در ادبیات عرب» (المهرجان الالفی ۳۴۰-
 ۳۶۱) همچنین در مقدمه لزومیات، خود ابوالعلا در انواع قوافی و
 کسانی که پیش از او لزوم مالایلزم را بکار گرفته اند مفصل بحث
 کرده است ، و نیز به «سرافصاحه خفاجی» رجوع شود (تعریف
 القدماء ۳۷۰ و بعد آن)

۶۱ - فقلت لها : يا عزّ، كل مصيبة

إذا وطنت يوم لها النفس دلت

که او «تا» و «لام» را در تمام قصیده به التزام گرفته

است.

خود ابوالعلا به این مطلب اشاره کرده و گفته است:

۶۲ - من مانند کثیر هستم و در حرف قافیه از او پیروی کرده‌ام و در

قافیه «تا» يك حرف به التزام گرفته که واجب نیست^۱.

از اینجا معلوم می‌شود که اندیشه «لزوم مالا یلزم»

از آغاز شاعری مورد توجه ابوالعلا بوده و آنرا در سه

دوره بکار گرفته است:

دوره اول : آنچه در دیوان «سقط الزند» آمده است.

دوره دوم : آنچه در «درعیات» آمده است .

دوره سوم : آنچه در «لزومیات» آمده است .

الف - سقط الزند: برای من روشن است که ابوالعلا

پیوسته به التزام گرفتن چیزهایی که در قافیه واجب نیست

دل بستگی داشته و در دیوان سقط الزند او کمتر قصیده ییست

که از این صنعت خالی باشد. مثلاً قطعهُ :

۱ - لزومیات ۲ : ۲۲۷ بیت دوم

۶۳ - ورائی امام والامام وراء اذا انا لم تكبرني الكبراء
 (ص ۳۲ دیوان) که قافیہ بیت دوم «ثناء» است ولی
 سایر قوافی عبارتند از : هراء - سفراء - ثراء - شعراء -
 العشاء - قدراء - امراء - اسراء - خفراء - فقراء .

در اینجا به قطعہ بسیار مصنوعی از لزوم مالایلم در
 سقط الزند (ص ۶۹) باید توجه کرد که مطلع آن:

۶۴ : ذلت لما تصنع أيا منا نفوسنا تلك الابيات

«روزگار نفسهای مغرور ما را خوار کرد»

با اینکه در اینجا «ت» حرف مؤسس است (یعنی قبل از
 آن الف اطلاق آمده) ابوالعلا «با» و «یاء» مشدد را قبل
 از الف تأسیس به التزام گرفته است و سایر قوافی به ترتیب
 عبارتند : الابیات، العنبيات، غبيات، القصبيات، عربيات،
 ذهبيات، خبيات. الارحبيات.

و نیز در همین دیوان، قصایدی دیده می شود که به
 قصد صنعت «لزوم مالایلم» شروع شده ولی به پایان
 نرسیده است مانند :

۶۵ - متى نزل السماء فحلّ مهدا تغذيه بدرتها الندى .

سقط الزند (۱۰۹-۱۱۰) که قوافی دیگر آن: الندى،
 الندى، الهدى، بدى جلى - على... صلى... ردى... است.

ابوالعلا در اینجا کوشیده است که «دال» را قبل از «یاء» مشدد به التزام بگیرد سپس برای التزام «لام» قبل از «یاء» کوشیده است لیکن در هر دو مورد موفق نشده
ب - درعیات : در دیوان سقط الزند قطعات و قصایدیست که به «درعیات» مشهور است و تمام آنها در آخر دیوان ثبت گردیده است .

بواسطه توصیفهایی که ابوالعلا از زره و فواید آن در این قصاید کرده ، آنها را درعیات می گویند
 تعداد این قصاید که به «درعیات» یعنی «زره‌ها» مشهور شده است ۳۱ درعیه است . بلندترین آنها درعیه ششم است (ص ۱۴۱) به مطلع :

۶۶ - صنت درعی اذرمی الدهر صرعی بما یترک الغنی فقیراً

که ۶۲ بیت است و کوتاهترین آنها درعیه بیست و پنجم است (ص ۱۶۳) به مطلع .

۶۷ - عب سنان الرمح فی مثل النهر

که پنج مصراع از بحر رجز است .
 دنباله این درعیات هشت قطعه دیگر ثبت شده که ابوالعلا در آنها از «درع» وصفی نمی کند ولی شامل افکاری

است که فقط در درعیات آورده شده، اما قوافی این درعیات و قطعات هشت گانه‌یی که دنبال آنها قرار گرفته بر حسب حرف «روی» مرتب نشده است لذا ما نمی‌دانیم این قطعات در طی چه زمانی سروده شده است.

این «درعیات» از آغاز تا به امروز پیوسته از غوامض اشعار ابوالعلا بوده است حتی آقای انیس المقدسی گفت: «هر کس این درعیات را مطالعه کند از مردی مانند ابوالعلا تعجب می‌کند که چگونه سعی خود را به این موضوع کم‌اهمیت مبذول داشته و در اوصاف و مجازها و عبارات پیچیده کوشش خود را بیهوده تلف کرده و خویشتن را بزحمت افکنده است در حالی که کوچکترین ارتباطی به او و زندگی او ندارد. در باره این اشعار نمی‌توانیم عقیده‌یی اظهار کنیم جز اینکه بگوئیم: «ابوالعلا اداتی را بکار گرفته تا قدرت لغوی خود را آشکار سازد».

چون در «درعیات» ابوالعلا تجدید نظر کردم معلوم شد که این اشعار در فاصله تألیف دو دیوان او سروده شده، یعنی بین «سقط الزند» - که ابوالعلا در اکثر

موارد آن دنبال رو متنبی بوده و در آن برای مردم مدیحه سرایی و مرثیه خوانی می کرده است - و «لزومیات» یعنی زمانی که ابوالعلا یکبارگی از مردم رو گردانیده تا به اثبات عقیده خود در مورد زندگی و در باره مردم بپردازد.

همچنین برای من روشن شد که قطعات هشتگانه‌ی که در دیوان کنونی او دنبال «درعیات» آمده دوران کوتاهی را نشان می‌دهد که ابوالعلا می‌خواسته در اثنای آن دلبستگی خود را از يك موضوع برهاند و عنان عقل را رها کند تا در تمام راههای انتقادی به جولان بپردازد البته تا این زمان ابوالعلا به سرودن «لزومیات» نپرداخته است.

اماد لایلی که مرابه این عقیده واداشت، خلاصه‌یست که در اینجا ذکر می‌شود:
اولاً - برای من روشن است که ابوالعلا «درعیات» را در فاصله معینی از زمان سروده است.

بظن قوی او پس از بازگشت از بغداد به نظم این اشعار پرداخته است، این حقیقت را از وسایل چندی درمی‌یابیم. کمترین دلیل اینکه او مقداری از استعارات

و تشبیهات خود را از عراق و سفر به آن دیار به عاریت گرفته است :

۶۸ - با اینکه مرکب من [تمام شب را] نخواید ولی برق نگاه خمار آلودی او را از پادر آورد.

۶۹ - [این نگاه] چون جلوه کوشواره های زرین زیبارویان یامانند درخشد کی های متناوب تازه عروسان است.

۷۰ - راه پیمایی در شب با شمشیر کند و شتر پیر [کاری عاقلانه نیست] .

۷۱ - به سبب دل بستگی به امواج فرات بود که چون به آن دیار (عراق) رسیدی از پا درآمدی .

همچنین می بینیم که ابوالعلا در «درعیات» از پیری و شکستگی خود یاد می کند . در درعیه اول (ص ۱۳۵) گفته :

۷۲ - جامه جوانی را کهنه کردم و باشمشیری که مونس من بود وداع نمودم .

۷۳ - ای رفیق دیرگاهی است که من ثروتم را تلف کرده ام لیکن اکنون حوادث مرا تلف کرده است .

سپس در دو موضع دیگر (ص ۱۳۶ و ص ۱۵۳) گفته است :

۷۴ - رنگ آمیزی مو که مانند شراب بدون خاصیت است آثار پیری مرا تغییر نخواهد داد .

۷۵ - (علائم) پیری را از خضاب و رنگ منع کردم ، ولی از رنگ حوادث و غبار جنگ برکنارش نداشتم .

۷۶ - موهای بناگوش مانند دو کیسه سنگین شده و پیری در میان آنها جلوه گر گردیده است (یعنی موهای چانه من بسبب پیری انباشته و سفید شده).

اما دلیل قاطع بر اینکه «درعیات» را ابوالعلا پس از مراجعت از بغداد سروده است اشاره خود او در این اشعار است به اینکه خویشتن را زندانی کرده تا از مردم دور باشد این گوشه گیری بزرگترین عامل پیدایش لزومیات ابوالعلا بوده است.

در درعیه هفتم گفته است (ص ۱۴۷ - ۱۴۸):

۷۷ - نفس را زندانی کردم تا از شرم مردم راحتش کنم، خالی کردن منزل (از اغیار) خرابکاری نیست.

۷۸ - چون تنها و بدون مزاحم در بیابانی خشک وارد شوی مثل اینست که در بهشت بدون انسان ساکن شده‌ی، مبارکت باشد.

همچنین بخوبی معلوم می‌شود که ابوالعلا می‌خواسته از وصف زره و سیله‌ی بدست آورد تا فضیلت مجاهدین را بر قاعدین اثبات نماید، و در نتیجه برتری کسی که به دنیا جدی می‌نگرد بر کسانی که آنرا بازیگانه و محل لذت با زنان می‌دانند اثبات نماید. آنگاه شاعر از این راه به عوامل زیادی از مشکلات زندگی اشاره می‌کند.

ثانیاً با مطالعه ودقت نظر در درعیات روشن می شود که ابوالعلاء می خواسته در آنها دو حرف روی رابه التزام بگیرد لیکن بوجه اتم واکمل به این کار موفق نشده. گرچه درعیه یازدهم لزومیه کاملی است (ص ۱۵۲).

۷۹ - ما انا بالوغب ولا بابن الوغب

یا ثغب وادینا سلمت من ثغب ۱

۸۰ - حملته فوق بری من ثغب

طرف معد للطعان والشغب ۲

۸۱ - فلم یبال باللوام واللفب

سمع للثعلب فيه كالضغب ۳

۸۲ - اردی ظماء، السمر همت بالثغب

ورد سغبان السیوف بالسغب ۴

لانه عن جلائه ولا ثغب °

و مانند این، درعیه بیست و پنجم است که قافیه های

۱- الوغب : ضعیف . الثغب : غدیر.

۲- الثغب: هلاك. الطرف : اسب نجیب. الشغب: شلوغی جنگ.

۳- اللوام: پرنرم زیر شکم پرنده. اللفب: پردرشت و فاسد.

الضغب : صدای گراک و شغال و خرگوش.

۴- السمر، جمع اسمر: نیزه. الثغب: نوشیدن اندک، السغبان:

تشنه . السغب: تشنگی.

۵- لا ثغب: پنهان نشو.

پنجگانه آن در پنج مصراع عبارتست :

«النهر ، القهر ، مهر ، الشهر ، الدهر»

و نیز در بعضی درعیات ابوالعلا صنعت لزوم مالا-
 یلزم را به پایان نرسانیده است مانند در عیه پانزدهم که
 نوزده بیت است و شاعر در هفت بیت «ل-و-ك» را بالتزام گرفته
 مثل: هلوک، الوک، الصعلوک، ملوک، هلوک (این پنج لغت دنباله
 مطلع درعیه است) که المألوک است (ص ۱۵۵-۱۵۶).
 آنچه در این باب جلب نظر می کند در عیه سی ام
 است که ابوالعلا قافیه آنرا بر «أی» بنا کرده لیکن در هر
 قافیه حرف قبل از «أ» را غیر مکرر آورده است و این
 رویه را در تمام قطعه دنبال کرده است و ما اگر این
 قوافی را بترتیب حروف الفبا مرتب کنیم دریافت این منظور
 آسان می گردد و بدین صورت در می آید (ص ۱۶۹-۱۷۰):
 نأی، دأی، ذأی، شأی، صأی، فأی، لأی، مأی
 وأی - نأی - نأی. که قافیه «نأی» در دیوان چاپی تکرار
 شده ولی اشتباه است و صحیح آن «تأی» است با «ت» دو
 نقطه و معنای آن، سبق است. عجیب است که در شرح-
 التنویر (چاپ مصر، ۱۳۵۸ هـ) نیز «نأی» بانون آمده است

ص ۳۰۸ بیت آخر؛ وچنین شرح شده .

۸۳ - وابن زهیر لوحاز مشبهها

لباء منها بسؤله ونأی

« ... نأی : تکبر - یعنی اگر برای قیس بن زهیر

زرهی مانند این زره بود بر همآوردش چیره می شد .

یعنی به حقش میرسید و زره خود را از ربیع بن زیاد

پس می گرفت، و تکبر می کرد براو هنگامی که زرهش را

می گرفت و او را از آن محروم می کرد» .

ثالثاً - درعیات با لزومیات از حیث مضمون یکسان

هستند یعنی زهد در آنها جلوه گراست و مذمت دنیا بسیار:

۸۴ - شراب را بر خود حرام کردم نه از ترس محتسب بلکه به

علت آنکه عقلم را بدام می افکند .

۸۵ - آنکه به جامه بی خوشحال شود و با پوشیدن آن به خود

بیالد نا پایداری دنیا را از یاد برده است.

۸۶ - دنیا بدکاره بیست که عشاق خود را خوار می کند و از مردان

بدکار، با جلال و شکوه پذیرایی می کند.

۸۷ - نفس را زندانی کردم تا از سر مردم راحتش کنم، خالی کردن

منزل (از اغیار) خرابکاری نیست .

۸۸ - چون تنها و بدون مزاحم در بیابانی خشک وارد شوی مثل

اینست که در بهشت بدون انسان ساکن شده بی مبارکت باشد.

رابعاً - تاختن به زن : در درعیات آشکارا به زن

حمله شده چون اولین مقصود در رعیت فرار از زن است ابوالعلاء در درعیه بیست و نهم از زبان پیر زنی که فرزند خود را به پوشیدن زره برای جنگ و کسب سربلندی اندرزمی دهد او را تشویق می کند تا از ازدواج قطع امید کند می گوید :
اگر بهترین زنان را به تو عرضه کنند آن زن چیزی جز بدترین مخلوق نخواهد بود (ص ۱۶۷ - ۱۶۹) :

۸۹ - از زره غفلت نکن که در برابر شمشیر و نیزه مقاومت می کند

۹۰ - کسی که بازره به جنگ می رود با نفسی مطمئن وارد معره می شود .

۹۱ - پدر تو چیزی جز یک نیزه و شمشیری مساعد واسبی و سپری باقی نگذاشت .

۹۲ - برای بزرگی و ترقی بکوش و پشت خود را با بار همسر سنگین مکن

۹۳ - من پیر شده ام و دریافته ام که دوشیزگان نرم پستان مانند پیران پژمرده نیستند ۱۴ .

۹۴ - فریب دلاله هایی که زیبایی دختران را می ستایند مخور که بسیاری از جوانان را اسیر عفریته ها کرده اند .

۹۵ - می گویند فلانی دختر بهترین قبیله است، درمان چشمهاست اگر او را به دقت بنگری .

۹۶ - آنها جزاند رز میان تھی چیزی ندارند، نه بخدا توجهی دارند و نه فرمان او را اطاعت می کنند .

۹۷ - اگر روزی نصیحت دلاله ها را گوش کنی عفریته یی به تو

خواهند داد که عمرش متجاوز از چهل و نوبه و نازیبا باشد.
 خامساً - شكوك ابوالعلا اولین بار در درعیات بی-
 پرده ظاهر می شود و انکار عالم ماوراء الطبیعه آنطور که
 در تمام لزومیاتش موجود است آشکار می گردد. در (ص
 ۱۵۹) گفته است :

۹۸ - روز کار عبارتست : تنگدستی و آسایش، پیروزی و شکست و روز
 و شب (که تمام نقیض یکدیگرند).

۹۹ - نابود می کند و از بین نمی رود ، فرسوده می کند و فرسوده
 نمی شود و آسایش و مصیبت می آورد .

این گفته بلاشك مشابه سخن اوست در لزومیات :
 ۱۰۰ - ما می میریم همچنانکه پدران ما مردند ولی روزگار بهمین
 صورت باقی می ماند.

۱۰۱ - روز می درخشد و شب می رسد ، ستاره بی غروب می کند و
 کوکبی ظاهر می شود .

سادساً - در یکی از قطعاتی که از درعیات نیست
 لیکن از حیث زمان در ردیف آنهاست و از لحاظ مضمون
 به آنها شباهت دارد می بینیم که ابوالعلا اشتیاق خود را
 به خواب طولانی (مرگ) اظهار می دارد و آسایش ازرنج
 زندگی را در مرگ می بیند همانطور که در لزومیات او
 مشهود است (ص ۱۷۲):

۱۰۲- از این شب و روز (دنیا) جزم‌رک نتیجه‌ی نیست گمان ،
نمی‌کنم فراق او به طول انجامد.

۱۰۳- فضیلت خواب در این است که خفتگان را از دنیایی که به
آزار آمیخته شده بیرون می‌برد .

از این نوع سخن : « یعنی دنیای به‌آزار آمیخته
شده » در لزومیات فراوانست .



خصوصیات دیگری نیز هست که نشان می‌دهد
درعیات قبل از لزومیات سروده شده :

معلوم می‌شود که ابوالعلا پس از بازگشت از بغداد
و کناره‌گیری از مردم، چون می‌خواست با عقایدی تازه
بر مردم ظاهر شود التزام قافیه و صنایع ادبی را بکار
گرفته و «موضوع زره» را انتخاب کرده است. اگر ابوالعلا
به این رویه ادامه می‌داد اشعار او خسته‌کننده می‌شد و
مجال‌اندیشه در آنها تنگ می‌گردید. چه خوب کرد که
خود را از این صنایع ادبی رها کند و درعیات را ترك گفت و
با لزومیاتی که فقط از لحاظ قافیه مصنوع است در برابر
ما ظاهر گردید .

قدرت هنری ابوالعلا

اشعار و ترکیبات ابوالعلا محکم و بی عیب است چون او مردی دانشمند و ادیب و اهل لغت بوده است گرچه بعضی مواقع تکلف، ترکیبات او را ضعیف می کنند و نوعی پیچیدگی در اشعار او به وجود می آورد. زیرا ادیب هر گاه بلفظ توجه داشته باشد نمی تواند آنطور که بایده شاید حق معنی را ادا کند.

وسعت اطلاع ابوالعلا

لزومیات ابوالعلا در حقیقت دایرة المعارف کوچکی است از علم نحو و ادبیات و تاریخ و جنگهای قدیم عرب و اخبار قدما و قرآن و حدیث و فقه و سایر علوم عربی و مقدار زیادی از علوم طبیعی و فلسفی.

شك نیست که ابوالعلا به تمام این علوم مسلط بوده و آنها را به صورتی که در آن روزگار معمول بوده درک می کرده است و آن علوم و معارف را به وجهی نیکو در آثار خود عرضه کرده و عاقلانه نقد نموده است. برای استشهاد، به تمام آنها حاجتی نیست زیرا اینکار به منزله بسط تمام آراء ابوالعلاست که موضوع بحث ما نیست.

تهکم ۱ و انتقاد

ابوالعلا در تهکم و انتقاد تواناست، این رویه او به سبک ادیبان نزدیکتر است تا به طریقه فلاسفه. تهکم تقریباً در اکثر لزومیات او بسیار فراوانست.

بیشتر تهکم ابوالعلا شامل عاداتهای معمول زمان و عقیده‌های موروثی مردم و سیاستمداران و کارگزاران آن عهد می‌باشد حتی شریعت گزاران نیز از تهکم او در امان نمانده‌اند:

۱۰۴- دستی که پانصد دینار دیه آنست برای چه در سرقت ربع دینار قطع می‌شود.

۱۰۵- این تناقضی است که در برابر آن چاره‌بی جز سکوت نداریم و باید از آتش به مولای خود پناه ببریم.

۱۰۶- خدا خواسته که آدمی در شکنجه باشد تا اینکه مرگ او برسد و آشنایانش بگویند فلانی مرد.

۱۰۷- بوارثان میت در روز وفات او تبریک بگویند که آنها به ارث رسیدند و مرده راحت شد.

۱۰۸- گفتند: ما را خدایبست قدیم. گفتیم: راست گفتید ما نیز چنین گوییم.

۱۰۹- او را لامکان پنداشتید و فارغ از زمان پس، بگویند: ؟

۱۱۰- این سخنی است که معنی پوشیده‌بی دارد، یعنی ما را خرد نیست.

۱ تهکم: بمسخره گرفتن، بازیچه پنداشتن.

- ۱۱۱- خدایا زودتر مرا به دیار خوشبختی روانه کن که اینجادیای بدبختی است .
- ۱۱۲- (مردم دنیا) ضرر می زنند در عوض سود می خواهند، آزار می کنند نیکی انتظار دارند و تمام آنها زیان دیده اند .
- ۱۱۳- پادشاهان را می بینم که به ملت توجهی ندارند پس برای چه مالیات و عوارض می گیرند؟
- ۱۱۴- گفتند فلانی با رفیقش خوبست، دروغ گفتند در بشریت خوبی وجود ندارد .
- ۱۱۵- امیرشان با خیانت به امارت رسیده و زاهدشان با نماز شکار می کند.
- ۱۱۶- هر که خواهی باش ، پاك یا آلوده ، اگر نروتمند شوی آقا می شوی.
- گرچه این تهکم ، شوخی و کنایه نیست ولی از مقایسه صحیح با غیر صحیح و معقول با غیر معقول سرچشمه می گیرد ، یعنی تهکم ابوالعلا خنده آور نیست بلکه انسان را به اندیشه و امیدارد ، چون او حقیقت تلخ را در قالب شعر ریخته است .
- شك نیست که برای دریافت تهکم او خواننده به ورزیدگی و آگاهی نیازمند است تا محل هر نکته را دریابد .
- ۱۱۷- فریبی جسد مرده (دو گروه را) به زحمت می افکند، اول تشییع کننده گان دوم گور کن را .

اما قدرت ابوالعلا در انتقاد، به فلسفه نزدیکتر است تا به تهکم.

ابوالعلا با نیروی انتقادی خویش بسیاری از تصورات فیلسوف نمایان و اشتباهات اهل کلام را مطرح کرده است و آنها را با محك عقل بررسی یا با حقیقت قیاس نموده است یا باز کر مثل و مانند رد کرده یا به آنچه به تجربه ثابت شده و ضروریست اعتراف کرده است.

فرق تهکم و انتقاد آنست که در تهکم برای بیان حقیقت معمولاً از شوخی و استخفاف استفاده می شود در حالی که انتقاد جدی گرفتن مطلب و اشتیاق بدریافت حقیقت است.

با این وصف انتقاد ابوالعلا با کمی تهکم آمیخته است و این رویه در تمام اشعار او دیده می شود:

۱۱۸- خدایی قادر و بندگانی بد، گروهی معتقد به جبر و جمعی اسیرمذهب اعتزال.

۱۱۹- اگر کناهکار به اجبار کناه می کند پس عقاب او ظلم است.

۱۲۰- می گویند پایان روزگار نزدیک شده و از عمر زمانه جز لحظه بی باقی نمانده است.

۱۲۱- دروغ می گویند از پایان روزگار خبری ندارند از این

- دروغگویان خیالبا ف حرف گوش نکنید
- ۱۲۲ - ای بنی اسرائیل آیا می توان به مسیح شما امیدوار شد ؟
هیبات با حماقت نمی توان حقیقت را تشخیص داد.
- ۱۲۳ - ما گفتیم مسیح آمد ولی مصلوب نشد ، شما گفتید او نیامده
و گروهی گفتند: مصلوب شد .
- ۱۲۴ - می گویند علت ایجاد کواکب هفتگانه است در حالی که جز
خدای کواکب علتی وجود ندارد .
- ۱۲۵ - این جوان را که می بینی از سنگ سخت تر است و هر جا باشد
بیننده را می فریبد.
- ۱۲۶ - و به اخلاص در دین ادعا می کند در حالی که با کنایه از
الحاد گفتگو می کند .
- ۱۲۷ - خیال می کند که نصف ده ، پنج نیست و جسم در مکان قرار
نمی گیرد.

۱- درسه بیتاخیر ابوالعلا خود را معرفی می کند و مقصود
از جوان خود اوست . (مترجم)

مقام ابوالعلا در تاریخ فلسفه

حکیم است یا فیلسوف؟ سلبی است یا ایجابی؟
اصول فلسفه او .

از راه توسعه در تعریف فلسفه، ما ابوالعلا را فیلسوف می‌نامیم همچنانکه تمام سوفسطائیان و شخص سقراط را فیلسوف می‌خوانیم همانطور که بسیاری از رجال قرون وسطی غرب را فیلسوف می‌گوییم .

اگر ابوالعلا را فیلسوفی در ردیف افلاطون و ارسطو و ابن رشد و کانت بشمریم گناه باشد مقایسه و همانند کردن او با سقراط و قدیس «اگوستینوس» و غزالی و توماس اکوینی و شوپنهاور عدالت خواهد بود و نیز نباید او را

از این گروه پایین تر بدانیم .

اگر بدانیم که فلسفه را اولین بار ارسطو تنظیم کرده است و سقراط بدون اینکه عقیده اش را آشکارا اظهار کند نبوغ خود را تنها در انتقاد وضع آتن و بیدار کردن جوانان آنجا برای دریافت بدیهای اجتماع صرف کرده است؛ و نیز اگر بدانیم که بیشتر کتابهای فلسفی یونان در آغاز شعر بوده ، حق داریم که لزومیات ابوالعلا را کتاب فلسفه بنامیم .

پس مقام ابوالعلا در تاریخ فلسفه چیست ؟

۱ - ابوالعلا آنچه از فلسفه اسلامی را که تا روزگار او معمول شده بود نقد کرده و افکار مردم را به درست و نادرستی آنها متوجه نموده است . با اینکه انتقاد ابوالعلا بیشتر بر تهکم بنا شده و به تحلیل شامل کمتر پرداخته است ولی دلیری و آزادگی او در اظهار عقیده زیاد بوده است زیرا در هر مورد عقل او قاطع و صحیح حکم کرده است حتی در اموری که بعضی از فلاسفه گمان کرده اند عقل نمی تواند آنها را دریابد . بدین سبب مقام فلسفی ابوالعلا بدرجات از قدیس اگوستینوس و توماس اکوینی

بالاترست^۱

۲ - ابوالعلا پزشکی اجتماعی بوده که دردهای اجتماعی را مطالعه و بررسی کرده و درمان پاره‌یی از آنها را نشان داده است لیکن دارو سازی نبوده است که بتواند داروی قطعی را ترکیب کند .

۳ - ابوالعلا از لحاظ اندیشه واقع بین بوده است ، به دنیای خیال تمایلی ندارد و حدسیات را نمی‌پذیرد بلکه

۱ - دوستم « الاب یوحنا فاخوری » در مقاله مفصل خود در مجله « المسرة ۱۹۴۴ » به سبب اینکه ابوالعلا را از قدیس توماس و برتوس ماگنوس برتر دانسته‌ام بر من اعتراض کرده و من دوست ندارم در اینجا عقیده او را رد کنم زیرا در دو چیز مناقشه جایز نیست : حقیقت و عقیده ، ولی باید بگویم : قدیس توماس و برتوس ماگنوس علی‌رغم قدرت تمیزی که به آنها و غیر آنها نیز نسبت داده شده جز دو فقیه چیز دیگری نیستند که کلیسا خواسته به کمک آنها جلو جنبش فکری را که ابن رشد در اروپا ایجاد کرده بود بگیرد . چون قدیس در برابر برهان ابن رشد عاجز شد نتوانست جلو دهان خود را بگیرد ، با صدای بلند گفت : ابن رشد سگ است ، سگی که بر نصرانیت پارس می‌کند . و خوبست بدانیم که فیلسوف دانشگاه پاریس سیغرا البرابنتی (سیکور) - که ترجیح داد در قرن ۱۳ میلادی بدست کلیسا کشته شود ولی عقیده ابن رشد را رد نکند گفته است : برتوس ماگنوس و قدیس توماس فلسفه ارسطو را خراب کرده‌اند ، بدین سبب بهتر دیدم که ابوالعلا را از آندو بالاتر بدانم .

با خیال و گمان می‌جنگد تا حدی که ممکنست اندیشه
 او را اندیشه‌یی مادی شمرد .

۴ - گروهی بر ابوالعلا ستم کرده و آراء او را سلبی
 پنداشته‌اند و گفته‌اند که او به بعضی عادات خرده گرفتار
 است ولی برای اصلاح آنها نکوشیده است یا اینکه در
 بعضی امور که مردم آنرا پذیرفته‌اند شك کرده ولی راه
 اصلاح بهتری پیشنهاد نکرده است .

آری او چنین کرده ولی غیر این را نیز کرده است:
 در اموری معین ایجابی بوده و در پاره‌یی از امور دیگر
 لادری مذهب، و در آنچه به طبیعت آدمی و اصلاح
 اجتماع بستگی دارد بدین بوده است .

الف - ابوالعلا در مورد زن عقیده‌یی مثبت و روشن
 اظهار کرده ، گرچه عقیده‌یی ظالمانه است .

ب - در مورد اخلاق عقیده او ایجابی و آشکار و
 ایده‌آل بوده است .

ج - اعتقاد عملی او درباره دین .

ابوالعلا عمل صالح و اعتقاد صحیح و خوش معاملگی
 را بر عبادات ظاهری و خرافات فریبنده وجدالهای فقهی

ترجیح می دهد .

د - عقیده او درباره زندگی روشن و قطعی است. ابوالعلا مردم را به ترك ازدواج و عدم تولید نسل و آزار نکردن حیوانات و ترك تجمل دعوت می کند، این موضوع بدون شك به بدبینی او مربوط می شود .

ه - ابوالعلا چون درباره بشر دقت کرده و وقایع تاریخی را بررسی نموده است به عقیده مثبتی دست یافته و طبیعت بشری را به فساد محکوم کرده است بنابراین پس از آنکه دریافته است تمام پیامبران و فیلسوفان و اصلاح - طلبان از اصلاح بشر عاجز مانده اند او نیز از اصلاح بشر دست کشیده است .

و - ابوالعلا مردم را در هر کاری به پیروی عقل دعوت می کند و عقل را تنها راهنمای حقیقی می شمرد و جز عقل هر وسیله دیگر را باعث گمراهی می داند .

ز - اما در امور غیر محسوس (اموری که به ماوراء - الطبیعه معروفست)؛ ابوالعلا از رسیدن به حقیقت آنها قطع امید کرده است و نیز وصول دیگران را هم به این حقیقت منکر شده است. آنگاه آراء فلاسفه را در ماوراء -

الطبیعه برشمرده و نقیض گویی های نا آگاهانه آنها را هنگام بحث درباره آن عالم بیان داشته است . بدین سبب وقتی ابوالعلا آشکارا راجع به واقعیت این امور که برای رسیدن به حقیقت آنها راهی نیست « نمی دانم » می گوید ما حق نداریم او را به نادانی متهم کنیم ، امثال این عقیده از قدیم در تاریخ فلسفه معمول بوده است .

فیلسوف سوفسطایی «بروتاگوراس» (متولد ۴۱۱ ق.م) گفته : « اما آنچه به خدایان مربوط است برای من ممکن نیست که بود یا نبود آنها را بشناسم . امور زیادی ما را از این شناسایی منع می کند، مهمترین آنها مشکل بودن این مطلب و کوتاهی عمر بشر است » .

بعد از ابوالعلا نیز چندتن از فلاسفه آشکارا ، شناسایی حقیقت امور ماوراء الطبیعه را محال دانسته اند . از این گروه کفیست ، ابن رشد و کانت را بشناسی و بر مذاهب لادری و طبیعی و مرجئه عقلی از قدما و محدثین مطلع شوی تا بدانی که خودداری ابوالعلا از اظهار حکم قطعی در امور ماوراء الطبیعه چه منفی و چه مثبت جز فلسفه یی صحیح و رأیی درست چیزی نبوده است چون در

اکثر عقاید فلسفی ابوالعلا نقل قول و انتقاد و تحلیل دیده می شود، نباید توقع داشت که در اصل فلسفه او ابتکار تازه‌یی پدید آید، لیکن در هر حال آثار او شامل سبک ابتکاری بزرگی می باشد.

ابوالعلا با این سبک در قالب شعری بیمانند خود و با دقت نظر و روشن بینی که ضمناً با تهکم تلخ وتند آمیخته است مشکلات فلسفی معروف قدیم را حل کرده است. این سبک همان چیز است که نبوغ ابوالعلا را آفریده و او را در میان متفکران مقامی بلند بخشیده است و در تاریخ فلسفه مرتبه‌یی پایین نصیب او کرده است.

اگر ما بخواهیم مصادر این فلسفه را بدست آوریم باید بحث آنها را در مطالب زیر جستجو کنیم:

- ۱- شخصیت ابوالعلا (رجوع شود به عناصر شخصیت او)
- ۲- محیط زندگی ابوالعلا (رجوع شود به روزگار او)
- ۳- تاریخ عرب و ادبیات عربی که از لحاظ ماده و سبک هر دوی آنها اساس کار فیلسوف ما بوده اند.
- ۴- اسلام، که پایه و اساس فلسفه ابوالعلا بر آن بنا شده.

۵ - مذاهب اهل کلام رایج در آن روزگار مثل اشعریه و معتزله و جبریه و مذاهب فقهی اسلامی .

۶ - ادیان مختلف مثل یهودی و نصرانی و مجوسی و صابئی

۷ - مذاهب فلسفی بزرگ یونان مخصوصاً فلسفه طبیعی (فلسفه طالس و پیروان او) و فلسفه سوفسطائیان و فلسفه مشایین پیروان ارسطو آنگاه مذهب اسکندرانی، معروف به افلاطونیان جدید. اینها مطالبی است که ابوالعلا از راه مطالعه دریافته و جدالهای فلسفی موجود در شام آنروز را آنطور که مرسوم بوده شناخته است .

۸ - گمان می رود هنگامی که در بغداد بسر می برده مذاهب فکری شرقی را که در حقیقت ترکیبی از فلسفه ودین است مانند : بودائی، کینویه، صیامیه و تناسخیه با آن مقدار از فلسفه چینی که معتقد به فساد طبیعت بشر است از راه مطالعه یا تماس با مبلغان کسب کرده باشد (۳۹۸-۴۰۰ هـ) اما در مورد عقیده او به اینکه تولید نسل جنایت است باید به مذهب مزدک ایرانی رجوع شود.^۱

۱ - میمنی ص ۱۸۹

برای ما روشن است که در باره زندگی میان عقیده ابوالعلا و مذهب هندی معروف به « جایننا » شباهتی است اهل این مذهب را عقیده بر آنست که انسان نباید جاننداری را، اعم از اینکه انسان باشد یا حیوان یا نبات آزار کند و نباید دروغ بگوید. آنها به زهد مخصوصاً روزه پایبندند و به کف نفس مصرند و بفنا دلبستگی دارند گرچه از اینکه در روزه گرفتن زیاده روی می کنند تا از این راه زودتر به وصال مرگ برسند با عقیده ابوالعلا اختلاف دارند.^۱

۹- مذاهب باطنی: ابوالعلا بر بعضی از این مذاهب مثل گروههای شبیه به جماعت اخوان الصفا و نیز مذهب اخوان الصفا واقعی در بغداد اطلاع یافت و پس از بازگشت به معره (سال ۴۰۰ هـ) با مذهب فاطمی که مذهب درزی شاخه‌یی از آنست آشنا گردید آنگاه مذهب حشاشین و مذهب محمد بن نصیر علوی را که پیروان او به « نصیریه » مشهورند بررسی کرد. این مذاهب در روزگار ابوالعلا بسیار رایج و در اجتماع آن

Cf. Buhler, 12ff. -1

روز مؤثر بوده‌اند .

چون ابوالعلا مخصوصاً بدمذهب درزی توجه زیادی داشته مناسب است درباب بسط فلسفه او فصلی به اینکار اختصاص دهیم .

گروه زیادی از قدما ابوالعلا را به الحاد متهم کرده‌اند، چندی بعد عده‌ی دیگر نیز او را به دین برهمایی منصوب نموده‌اند . بد نیست در اینجا گوشه‌یی از تحول این تهمت را بررسی کنیم .

ثعالبی صاحب « یتیمه الدهر » که بیست سال پیش از ابوالعلا در گذشته راجع به عقیده او چیزی ذکر نکرده است ولی خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد که چهارده سال پس از ابوالعلا در گذشته روایت کرده است که گروهی از مردم او را ملحد می‌دانند همچنین باخرزی که هیجده سال پس از او در گذشته کافی دانسته که بگوید: « بسا که از ظرف وجود او الحاد بتراود . بواسطه کتاب اوست که مردم تصور کرده‌اند با قرآن معارض است لذا از او به بدی یاد کرده‌اند ، ابوالعلا این کتاب را «الفصول والغایات» نام نهاده است ...»

سمعانی که سیزده سال پس از مرگ ابوالعلا در -
گذشته عین عبارت خطیب بغدادی را روایت کرده است
و ما نمیدانیم کدامیک گفته دیگری نقل کرده است .
تا این روزگار تذکره نویسان زهد و ترک حیوانی
ابوالعلا را بدون پیرایه نقل نموده و این اعمال او را به
مذاهب پیشینیان مربوط نمی کردند.^۱

شاید اول کسی که بین این دو تهمت ارتباط برقرار
کرده ابن انباری صاحب « نزهة الالباء فی طبقات الادباء »
متوفی (۵۸۷ هـ) باشد که ۱۲۸ سال پس از ابوالعلا در -
گذشته است. او می گوید : « گفته اند که او برهمایی بوده
است. وقتی شنید که برای بیماری جوجه تجویز کرده اند
گفت: چون ترا ناتوان دیدند خوردنت را تجویز کردند.^۲
از او کلمات و اشعاری مشکوک نقل می شود که تهمت در حق
او را واجب میسازد . والله اعلم »^۳

اما ابوالفرج جوزی متوفی ۵۹۷ هـ . در کتاب خود

۱ - تعریف القدماء ، ص ۳ - ۴ ، ۷ ، ۸ ، ۱۳ .

۲ - « استضعفوك فوصفوك ، فهلا وصفوا شبل الاسد » این
عبارت مضمون قطعه معروف ایرج میرزا است که در این کتاب به جای
خود نقل خواهد شد (مترجم) ۳ - تعریف القدماء ص ۱۷

«المنتظم فی اخبار الامم» گفته است: «از ظاهر کار او معلوم می شود که به مذهب براهمه متمایل بوده است: زیرا آنها ذبح حیوان را جایز نمی دانند و پیامبران را انکار می کنند.

گروهی از علما او را زندیق و ملحد خوانده اند و این مطلب در سخن و اشعار او به خوبی آشکار است....
 آنگاه بر او سخت می نازد و او را به کفر متهم می کند و تأکید می کند که او در کتاب الفصول والغایات به مخالفت باقرآن برخاسته است... آنگاه بدگویی خود را به این جمله ختم می کند: «منزه است خدایی که بصر و بصیرت او را کور کرده است».

پس از ابن جوزی سایر تذکره نویسان این اتهام را نقل کرده اند و به شرح و تفسیر پرداخته اند.

با آنکه ابوالعلا بایروان مذاهب جایننا و براهمه در بعضی عقاید مثل ترك آزار حیوان و انکار بعث و عدم اعتراف به اینکه پیامبران از جانب خدا آمده اند موافق است و این اعمال تنها گواهی است به اینکه او تا اندازه یی به این عقاید دلبستگی داشته است ولی آنطور که ما از

مشرّب فلسفی او در یافته‌ایم این مطلب هرگز دلیل آن نمی‌شود که گفته‌های او به پیروی یکی از این دو مذهب بوده باشد.

ما می‌دانیم که ابوالعلا هیچ مذهبی را به تمامی نپذیرفته است بلکه اصلاً برای خود مذهبی انتخاب نکرده است ولی با پیروان مذاهب در مطالبی که می‌پسندیده همداستان می‌شده و به آنچه به نظرش خوش آیند نبوده خرده می‌گرفته است.

در دیوان «سقط‌الزند» و رساله الغفران و مخصوصاً در لزومیات او می‌توان ترکیبهای مختلفی از مذاهب گونه‌گون را مشاهده کرد.

خلاصه فلسفه ابوالعلا و خصوصیات آن

کوشش برای ترتیب لزومیات به حسب تاریخ،
عقیده ابوالعلا در لزومیات . تقیه و لا ادری
و شك فلسفی و بدبینی او . پیروی از عقل
و اندیشه مادی ابوالعلا .

ابوالعلا مذهبی فلسفی ابداع نکرده و معلوم نیست
در اندیشه چنین کاری بوده باشد و نیز نمی توان گفت
یک مذهب فلسفی را در بست پذیرفته است یا به تمام احکام
مذهب یا دینی معین کردن نهاده است.

ابوالعلا مذاهب را بررسی می کند و از هر مذهبی
عقیده‌یی می پسندد و به کمک آن عقیده به بررسی عقاید

مخالف در مذاهب دیگر می پردازد، البته بدون اینکه به آن عقیده عمل کند یا به نفع آن مذهب تبلیغ نماید. گروه زیادی از اهل تحقیق از این راه بر ابوالعلا خرده گرفته اند، چون در لزومیات او به پاره‌یی از این عقاید برمی‌خورند، می‌کوشند تا آن عقاید را در ردیف آراء او قرار دهند ولی نمی‌توانند، پس فکر می‌کنند که ابوالعلا مردی حیرت زده و سرگردان و شکاک بوده است.

ترتیب **لزومیات**: پیش از آنکه عقاید حقیقی ابوالعلا را معرفی کنیم و ارزش آراء او را در تاریخ فلسفه روشن سازیم یا لااقل بعضی آراء او را با بعضی دیگر در یکجا گرد آوریم و در نتیجه از آراء اصلی او باخبر شویم، باید بدانیم که ابوالعلا لزومیات خود را چگونه سروده و مرتب کرده است.

آیا لزومیات خود را به ترتیبی که در نسخ چاپی موجود است سروده است؟ یا اینکه بدون ترتیب و به حسب اتفاق هر لزومیه را می‌سروده و سپس به ترتیب حرف روی آن لزومیه را در جای خود می‌گذاشته است؟

الف - ابوالعلا در مقدمه لزومیات چنین می گوید:

«از حوادث و اتفاقات گذشته تألیفی گرد آوردم این تألیف شامل برگهایست که در آنها به گفته صحیح توجه کرده ام و آنها را از دروغ پیراسته ام ... بخشی از این مطالب در ستایش خدایی است که از ستودن برترست و گردن هر موجودی زیر بار منت اوست؛ و قسمتی شامل تذکر به فراموشکاران و بیدار کردن خفتگان غافل و پرهیز از دنیاست ... در این اشعار چیزی جز اندرز و ابوابی از فنون که باغریزه آدمی سازگار است عرضه نکرده ام و اگر از حد معمول خارج شده ام فقط به خاطر آن بوده که حقیقت روشن گردد. تمام این اشعار را در کتابی گرد آوردم و آنرا «لزوم مالایازم» نام نهادم...»

آنگاه این مقدمه را چنین ختم می کند: «اکنون به ترتیب این نظم شروع می کنم. این نظم شامل صد و سیزده فصل است برای هر حرف چهار فصل قرار دادم به ترتیب حرکات حرف روی از لحاظ، ضمه و فتحه و کسره و سکون؛ اما الف رایك فصل است چون همیشه ساکن می باشد. در

بعضی فصول برای اینکه حق تألیف ادا شده باشد به يك یا دو قطعه قناعت شده است.»

از آنچه گذشت به خوبی معلوم می‌شود که ابوالعلا پیش از آنکه به ترتیب لزومیات اقدام کند تمام آنها را سروده بوده است، و نیز معلوم می‌شود که لزومیات به ترتیبی که اکنون چاپ شده و در دسترس ماست سروده نشده است. به نظر من ابوالعلا لزومیات را «دسته دسته» می‌سروده یعنی او حرفی از حروف روی را انتخاب می‌کرده مانند: «همزه، ب، ر، م» و عقاید خود را به نام لزومیات مطابق با آن قافیه می‌سروده است.

دلیل درستی این مطلب آنست که می‌بینیم در اکثر لزومیات پشت هم قرار گرفته ابوالعلا روح واحدی سایه افکنده است.

این لزومیات پشت هم قرار گرفته، از اندیشه‌ی واحد یا اندیشه‌هایی نزدیک بهم حکایت می‌کنند و بسیاری از این لزومیات شامل مفردات و ترکیباتی است که ابوالعلا در اختیار داشته و به مناسبت در هر مورد تکرار می‌کرده است.

مثلاً چون به باب «ت» رجوع کنی لفظ «السبت» (شنبه) و مشتقات آن را مکرر می بینی و نیز یادآوری روزهای مقدس نزد مسلمانان و مسیحیان و یهودیان زیاد است (مخصوصاً یکشنبه و شنبه).

۱۲۸ - سیاهی شبی ترسناک آنرا پنهان کرده است و از حرکت باز داشته مانند یهودیان که شنبه آنها را از حرکت باز داشته است.

۱۲۹ - مردمی زندگی می کنند که نشان را جامه نر می و پایشان را قطعه چرمی نبوشانیده است.

۱۳۰ - برای سه گروه مختلف سه روز مقدس است ولی قول مسلمانان حجت است،

۱۳۱ - مسیحیان روز یکشنبه را عید می گیرند و جمعه عید ماست و عید نو شنبه است.

۱۳۲ - آیا شنبه که روز تعطیل است از میان می رود و مردم زرنک پیروز می شوند یا اینکه روز کار بهمین حالت می ماند؟

۱۳۳ - سالها از گمراهی خود خبر دادند همانطور که از یکشنبه و شنبه ها خبر دادند.

۱۳۴ - شنبه را پیروان موسی گرامی داشتند. آیا آن روز روز سر تراشیدن است یا روز خواب؟

۱۳۵ - کرچه پیشوایان یهود شنبه را محترم شمردند ولی برای اهل بصیرت تمام روزها محترم است.

۱۳۶ - خوشا به حال مسیحیان اگر یکشنبه را روزه بگیرند و مبارک باد یهود را اگر شنبه را تعطیل کنند.

۱۳۷- نه در لباس مانند نصارا هستند و نه مایلند که مانند یهود روز شنبه را تعطیل کنند.

ابوالعلا گاهی در لزومیات معانی و ترکیبیات پشت هم قرار گرفته را تکرار می کند و این تکرار بعضی مواقع شامل قافیه نیز می شود. مثلاً گفته است :

۱۳۸- تو که ماهها روزه گرفته‌یی چرا لب فرو نمی بندی در حالی که روزه بدون سکوت طولانی ارزشی ندارد.

۱۳۹- جوانی که زندگی خود را با کمراهی آغاز می کند، تا روز مرگ با کمراهی هم آغوش است.

آنگاه بلافاصله گفته است :

۱۴۰- مست اگر سخنی بگوید بهتر است از عاقلی که خموش باشد.

۱۴۱- باده می نوشد تاحدی که استفراغ کند؛ شگفت نیست اگر بگویی می نوشد تا بمیرد.

چون می بینیم که «روح» شعری ابوالعلا یکی است به این گفته مطمئن می شویم که این لزومیات پشت هم قرار گرفته در نسخه های موجود، باید در يك زمان معین یا در اوقاتی نزدیک بهم سروده شده باشد. بعید بنظر می رسد که بین نظم آنها فاصله زیادی صورت گرفته باشد. بهر حال بدون شك ابوالعلا لزومیات خود را با حرف همزه شروع نکرده تا ادامه دهد و بحرف «ی» (آخرین

حرف الفبا) برسد بلکه بنظر من از اینجا و آنجا می -
 سروده است گاهی هم چند لزومیه را مثلاً با قافیه «راء»
 می سروده و پس از آن چند لزومیه با حرف «عین» می سروده
 است آنگاه دوباره به قافیه «راء» یا قافیه دیگری مشغول
 می شده است. اما او در هر مرتبه لزومیات زیادی می سروده
 است و خیلی کم دیده شده که به نظم يك یادولزومیه بسنده
 کرده باشد .

ب - برای این موضوع دلیل بسیار است : من جمله
 اشارات تاریخی است که یکی از مشهورترین آنها را به
 عنوان نمونه نقل می کنم و آن « داستان صالح بن مرداس
 فرمانروای حلب است که ابوالعلا مردم معرّه را از خشم
 او نجات داد .»

داستان چنین است : دختر باکره یی از مردم معرّه
 از کنار میخانه یی گذشت چند نفر از ساکنان میخانه
 مزاحم او شدند و به او تجاوز کردند؛ دختر روز جمعه به
 مسجد جامع معرّه آمد و سرگذشت خود را برای نماز
 گزاران حکایت کرد ، مردم به میخانه حمله بردند و آنجا
 را ویران کردند . ابوالعلا در این مورد می گوید:

- ۱۴۲ - زن بارداری^۱ روزجمعه به مسجد آمد تا سرگذشت خود را برای اهل شهر حکایت کند ،
- ۱۴۳ - اگر مردم او را یاری نکرده بودند آسمان بر سر آنها سنگ می بارید ،
- ۱۴۴ - بنایی را درهم کوبیدند که در کنار خود بدکاران را جاداده بود، بدکارانی که از فواحش پرده بر گرفته بودند ،
- ۱۴۵ - ما از آغاز ولادت باسر زمین شام انس گرفته ایم و با اعمال زشت سیاه و قرمز بر خورد کرده ایم ،
- ۱۴۶ - من جهان را در مقابل ستمگرزبون می بینم، ستمگر کیست که زنها را می فریبد و باده گساری می کند ،
- ۱۴۷ - زندگی جز دریایی تیره و پر موج و چیز دیگری نیست و کسی که عمرش به پنجاه برسد خطرهای آنرا پشت سر گذاشته است .

این حادثه در سال ۴۱۸ هـ (۱۰۲۷ م) واقع شده و در آن روزگار ابوالعلا پنجاه و پنجساله بوده است در آن هنگام مردی رومی بنام « ثیودور » وزیر صالح بن مرداس بود که گمان می کرد مردم معره پدر زن او را کشته اند . چون اهل معره آن خانه فسق را در شهر خود ویران کردند « ثیودور » را بدآمدو مرگ پدر زن رابه یاد آورد و صالح را بر علیه مردم معره برانگیخت . سخن

۱ - در متن جامع آمده که عبارتست از زنی که برای اولین بار آبتن شود . (مترجم)

«نیودور» در صالح مؤثر افتاد لذا بر مردم معره مالیات سنگینی تحمیل کرد و برگرد شهر لشکری فراوان گمارد تا شهر را ویران کنند.

مردم معره به شاعر خود ابوالعلا پناه بردند و او را به شفاعت نزد صالح فرستادند.

صالح مقدم ابوالعلا را گرامی داشت و از خرابی معره چشم پوشید لیکن به ظن قوی مردم معره را از پرداخت غرامت نبخشوده است. این حوادث باعث شد که ابوالعلا کینه صالح را به دل بگیرد و در چند لزومیه، آشکارا او را به باد دشنام بگیرد:

۱۴۸ - نزد صالح به شفاعت فرستاده شدم، این کار از مردم معره عاقلانه نبود.

۱۴۹ - کارهای نیک او را ملامت نکردم بلکه باطن او را از باطن خودم بهتر می‌پنداشتم.

۱۵۰ - شهر حلب را در دست «صالح» می‌بینم و «سنان» جلق را محاصره کرده است!

۱۵۱ - ای صالح در حالی که به شکست خود یقین دارم، بانواشتی کنم یا دشمنت شوم؟

۱۵۲ - خدای مشکل‌گشا، مردم را از چنگ صالح نجات داد.

۱- جلق: (بضم جیم و تشدید لام) شهری در شام، سنان: نام حاکم این شهر است.

لزومیاتی که شامل این ابیات است باید ابوالعلا در يك زمان یا زمانهای نزدیک بهم سروده باشد. شك نیست که او لزومیه‌یی که شامل بیت اخیر است (نجی‌المعاشر من برائن صالح) بلافاصله پس از لزومیه‌یی که شامل بیت اول است (بعثت شفیعاً) سروده است. البته به دلیل پیوندی که میان آندو برقرار است - با اینهمه در نسخه چاپی «لزومیات» (مکتبه التجاریه، مصر، ۱۳۴۳ هـ. ۱۹۲۴ م) در حدود چهار صد صفحه که شامل ۵۴۶۰ بیت یا زیادتر است بین آنها فاصله قرار گرفته است، بهمین سبب عقیده دارم که ابوالعلا تمام لزومیات را اول سروده آنگاه در سال ۴۱۸ هـ. یا اندکی پس از آن آنها را به حسب حرف روی مرتب کرده است و هر حرف را به ترتیب الفبا در جای خود قرار داده است.

عمر ابوالعلا در آن هنگام چنانکه گفتیم پنجاه و پنج سال بوده است.

ج - دلیل دیگری هست که برای ترتیب لزومیات به حسب تاریخ بسیار ارزنده به نظر می‌رسد و معلوم می‌کند که ابوالعلا زندگی را بررسی می‌کرده آنگاه دوره‌ها و

لذتها و زحمتهای آنرا با دوران زندگی عمومی مردم می‌سنجیده است، بهمین علت بسیار از سن و سال خود سخن می‌گوید؛ البته انتظار نداریم که بگوید پنجاه ساله شده یا اینکه جوان است یا پیری فرتوت .

اینك اییاتی را که ابوالعلا در آنها از عمر خود صریح سخن گفته است انتخاب می‌کنیم :

۱۵۳ - زندگی پس از چهل سال، مرگ است و رسیدن به حقیقت فقدان عمرست .

۱۵۴ - مرا چه شده که پنجاه سال زندگی را درك کرده‌ام ، آیا میان من و حوادث پسمانی برقرار شده ؟

۱۵۵ - اگر به پنجاه سالگی رسیده و خیری ندیده‌ام باکی نیست زیرا مرگ این محرومیت را جبران خواهد کرد.

۱۵۶ - عمرم را به پشت سر افکندم همانطور که مسافران افسار شتر را بر پشت او می‌افکنند .

۱۵۷ - از روزگار چهل مرگب سوار شده‌ام که همه آنها گریز پا بوده‌اند .

۱۵۸ - به جان خودم سوگند که من از پنجاه سالگی گذشته‌ام در حالی که پنج یا ده سال مصیبت برای من بس بود .

۱۵۹ - از پنجاه سال عمری که پشت سر گذاشته‌ام طرفی نبسته‌ام که برای يك روز دیگر دندان بر جگر نهم .

۱۶۰ - من پنجاه سال زندگی کردم، تو چنین آرزویی مکن زیرا لغت تابوت از زندگی مشتق شده (نعش - انتعاش) .

۱۶۱ - پیمانهٔ چهل سالگی را جرعه جرعه نوشیدم و در من مؤثر

افتاد .

۱۶۴- پنجاه سال به ریمان عمر آویختم این ریمان کهنه شده و به زودی پاره خواهد شد .

ابیاتی که گذشت به ترتیبی که در لزومیات آمده در اینجا نقل شد و بدون شك تمام آنها هنگام سرودن شامل عمر واقعی ابوالعلا می باشند . همچنین می بینم که کلمه « چهل » در خلال ابیات است که در آنها عدد « پنجاه » ذکر شده است پس مسلم است که بیت « شربت سنی الاربعین » (جام چهل سالگی را نوشیدم) پیش از بیت « فمالی و قد ادرکت خمسة اعقد » سروده شده لیکن از لحاظ ترتیب پس از آن واقع شده است چون حرف روی بیت اول « عین » و حرف روی بیت دوم « دال » است .

از اینجایی فهمیم که ابوالعلا لزومیات را بدون ترتیب مخصوصی - از لحاظ قافیه - می سروده و سپس هر يك را به حسب حرف روی در جای خود قرار می داده است .

د - در اینجا دلیل سومی ذکر می شود که از لحاظ

ارزش شبیه دلیل دوم است :

ابوالعلا در موارد چندی به کبر سن خود اشاره می کند بدون آنکه آشکارا عدد سالهای عمر خود را

ذکر کند.

مثلاً از کودکی و کهولت و نزدیک شدن پایان
زندگی یاد می کند. اینک نمونه‌یی از آن گفته‌ها :

۱۶۳- سیاهی موی سر ناگهان به سفیدی تبدیل شد ،
۱۶۴- آتش جوانی من سرد شد و متوجهم کرد که برای گرم

کردن دوستان باید از آتش طبیعی استفاده کنم .
۱۶۵- عمرم به درازا کشیده و هنگام آن رسیده است که گور
استخوانهای مرا دربرگیرد .

۱۶۶- بگذار ای برادر ، توبه کنم که از زندگی من جز مهلتی
اندک چیزی باقی نمانده.

۱۶۷- زندگی کرده و آزموده‌ام که من از زندگی ملولم و زندگی
از من .

۱۶۸- آیا روزگار پیری خود را در میان شما از دست بدهم همان-
طور که جوانی خود را از دست دادم ؟

این ابیات از قافیه‌های « الفوب » لزومیات یعنی
از آغاز کتاب لزومیات انتخاب شده است و می بینیم که
در آنها از پیری زیاد و رنج زندگی یاد می کند و می
گوید : « فلم یبق فی الا الذمء » (از زندگی جز لحظه‌یی
برایم باقی نمانده است)؛ یا می گوید : « ملنی و مللته
زمانی » (من از زندگی ملولم و زندگی از من) با آنکه این
ابیات در آغاز لزومیات واقع شده بدون شك ابوالعلا

- آنها را در دوران پیری خود سروده است .
- ۱۶۹- مرغ زندگی بر سر دوراهی جا گرفت می‌دانم که به زودی خواهد پرید .
- ۱۷۰- پیری از من عقب‌افتاد همانطور که بردیگران پیشی گرفت؛ هنوز نوبت پیری من نرسیده است .
- ۱۷۱- ای نشانه جوانی، نمی‌گویم بمان ، وای سیاهی موی سر ، نمی‌گویم سفید نشو .
- ۱۷۲- برای سیه روزان مرگ سعادستت زیرا مرگ آدمی مانند برآمدن روز است .

دیدیم که ابوالعلا در این اشعار پیوسته از موی سیاه و دیر رسیدن پیری سخن می‌گوید و آرزومی‌کند که در جوانی بمیرد پس از آنکه در ابتدای لزومیات گفته است که موی سرش سفید شده و او از روزگار و روزگار از او ملول گردیده است. و اینکه برای او از زندگی جز اندک زمانی باقی نمانده است . چون هرگز ندیده‌ایم کسی که آثار پیری (موی سفید) بر او ظاهر شده دوباره جوان و سیه موی گردد پس یقین می‌کنیم که ابوالعلا این ابیات را که باقافیه «راء و عین» است پیش از آن ابیاتی که دارای قافیه « همزه و ب » می‌باشد سروده است ولی بعدها که لزومیات را مرتب می‌کرده هر قطعه را

به ترتیب حروف الفبا در جای خود قرار داده است .

ه - اما دلیل چهارم مربوط است به چگونگی تحول سبک ابوالعلا و اختلاف نظم در لزومیات او. فکر نمی کنم خلاف گفته باشم، اگر بگویم که پختگی آراء و آثار هر شاعر یا ادیب و عالم و فیلسوف در آغاز کار کمتر است تا دوران آخر عمر او. همچنین از راه صواب منحرف نشده ام اگر بگویم سبک هنرمند در آغاز کارش پیچیده و مبهم و کم جلوه و پرتکلف است و چون عمر بیشتری بر او بگذرد و او به کار خود ادامه دهد خطاهای آن سبک کمتر می شود و بر زیباییهای آن افزوده می گردد. و نیز اگر آدمی در آغاز عمرش که رشد فکری او اندک است سبک مصنوع و مزینی برای خود برگزیند و در بکار گرفتن لغات و صنایع خود را بزحمت افکند، زیبایی الفاظش بر معانی او می چربد و چون آراء او پخته گردد و اندیشه اش افزون شود و معانی بیشتری پی در پی نصیبش گردد نظم و آرایش ظاهری را رها می کند و صنایعی از قبیل جناس و طباق و موازنه را از خاطر می برد. البته اگر از تمام آنها صرف نظر نکند از مقداری چشم خواهد پوشید و ما امثال این

امور را در لزومیات ابوالعلا می بینیم .

مثلاً این قطعه او که با حرف روی « لام » مکسور

سروده شده :

۱۷۳- شواهدی بر وجود حکیمی توانا و یکتا در عزت و کمال ، گواهی می دهد

۱۷۴- بدون تردید ثروت دوست انسانست و فقر مرگی است که سهل- انگاری آنرا همراه می آورد.

۱۷۵- آیا حکمت ستارگانی که پیش از آمدن تو دنیا را زینت کرده اند نمی بینی .

۱۷۶- خدا از جهات ششگانه بر من محیط است نه اینکه گاهی از راست وزمانی از چپ .

پس از این لزومیه سست و پیش پا افتاده لزومیه دیگری می آید که بسیار بی معنی است و بلکه در آن آرای بی دیده می شود که برخلاف فلسفه مشهور ابوالعلا است . مانند کمی اعتماد به عقل و جاوید ماندن بشر و تشویق مردم به ایجاد نسل .

۱۷۷- ایدوست می پرسی که چه دوست دارم و از چه متنفرم؟ من غم خود را دارم تو بر آن نیفزا .

۱۷۸- عقلها از راه نصیحت می گویند: انسان مانند گیاه نیست .

۱۷۹- خاطر ما را زنگ گرفت و جلا نیافت، توقف در دنیا آنرا به جلا محتاج کرده است.

۱۸۰- دنیا خانه بی است که تمام ساکنانش در انتظار وسیله کوچ

کردن هستند.

۱۸۱- در این دنیا بهترین کاری که انجام می‌دهی تولید مثل است ، اگر عزم چنین کاری کردی عاقلانه رفتار کن.

در اینجا لزومی‌های دیگری از این نوع می‌بینی که یکی از آنها نیز دارای قافیه «لام» مکسور است و ابوالعلا در آن از جوانی و گمنامی خود سخن می‌گوید در صورتی که می‌دانیم او در پایان عمر شهره آفاق شده و از هر طرف طالبان علم و ادب به محضر او آمد و شد می‌کردند .

۱۸۲- در جوانی زندگی بسیار زیباست ولی به زودی جامعه جوانی را با لباس پیری باید عوض کرد .

۱۸۳- گمنامی من بلاها را از من دور می‌کند ، فتنه‌ها خفته‌اند و مرا آزار نمی‌کنند.

حالا این لزومیه را بنگر، که باقافیه همزه سروده شده و با آنکه در آغاز دیوان او واقع گردیده است . از لحاظ سبک متین است و آزادی تعبیر و پختگی آراء و بلاغت کامل و تجربه زیاد در آن به خوبی جلوه گراست و نشان دهنده فلسفه واقعی ابوالعلا می‌باشد :

۱۸۴- اهل دانش در دیار خود غریبند، حتی خویشاوندان هم از آنها کناره می‌گیرند.

۱۸۵- آنها شراب سرخ را برای لذت نمی‌نوشند و به دوشیزکان

زیبا دل نمی بندند .

۱۸۶- دلیل بدی زندگی هنرمند همین بس که پس از تحمل رنج

فراوان به اندک قوتی می رسد که نتیجه احسان دیگرانست

۱۸۷- چون آتش جوانی فرو نشیند ناراحت می شوم گرچه در میان

ستارگان منزل گیرم .

۱۸۸- از محبت هرچه بخشیدی افزونت دادم، اگر اینکار را می-

پسندی بر محبت خود بیفزایم.

۱۸۹- بعد از پانزده سالگی بی خبری تمام می شود و پس از گذشت

چهل سال فرصت عشق نیست.

۱۹۰- ریسمان نسل میان آدم و من متصل بود ولی این اتصال را

من قطع کردم.

۱۹۱- ازدواج مانند بیماری مسری است ولی این بیماری به من

سرایت نکرد .

۱۹۲- شناسایی مردم و آگاهی به اینکه جهان را اساسی نیست مرا

به کناره گیری از خلق واداشت .

۱۹۳- چگونه بدست آورم آنچه را که از دست رفته و در آتش

حوادث سوخته است ؟

۱۹۴- چون مرکب برسد نه پرندگان را فرصت پریدن است

نه دوندگان را رخصت کریز .

۱۹۵- پدران با تولید مثل بر فرزندان جنایت می کنند حتی اگر

در آینده فرزندان آنها امیر و خطیب شوند .

۱۹۶- توشه تو از فرزندان فراق است و توشه آنها برای تو کینه.

نجابت را ببین ؟ !

از تمام آنچه گذشت و از سخن خود ابوالعلا، می فهمیم

هنگامی که او مقدمه لزومیات را نوشته تمام قصاید لزومیات ساخته و آماده بوده است و ابوالعلا در آن هنگام فقط اشعار خود را به حسب حروف الفبا مرتب کرده است. و دیدیم که ابوالعلا در اثناء لزومیات سالهای عمر خود را مکرر ذکر می کند یا به پیری و جوانی خود اشاره می کند. همچنین دیدیم که آن سالها را بدون ترتیب، ذکر می کند، یعنی «پنجاه» گاهی پیش از «چهل» یا پس از آن می آید و نیز دیدیم که از پیری و ملولی از زندگی و نزدیکی مرگ یاد می کند سپس باز می گردد و از جوانی و موی سیاه صحبت می کند و می گوید که دوست دارد جوان بمیرد. و نیز در اینجا لزومیاتی دیدیم که اگر سستی و نوری آنها را در نظر بگیریم باید معتقد شویم که در آغاز اشتغال ابوالعلا به نظم لزومیات، سروده شده است، با اینهمه در ردیف حرف «لام» قرار گرفته است و دیدیم که لزومیه‌یی که از لحاظ محکمی و پختگی بحد کمال است چون قافیه‌اش همزه است در آغاز تمام لزومیات واقع شده است.

در اینجا نیز داستان صالح بن مرداس فرمانروای حلب

مورد توجه است، داستانی که در سال ۴۱۸ هـ. واقع شده و ابوالعلا آن را در قافیه‌های «د، ر، ق، ل» به نظم کشیده است. به نظر می‌رسد که ابوالعلا در یک زمان یا زمانهای نزدیک بهم آنها را سروده و سپس در جاهایی که اکنون می‌بینیم قرار داده باشد.

بنابراین ترتیب کنونی لزومیات ترتیبی است که به حسب حرف روی انجام شده بدون توجه به تاریخ نظم آنها. اما نظم لزومیات به احتمال قوی به شکل زیر صورت گرفته است.

ابوالعلا معمولاً چند لزومیه را بر یک قافیه می‌سروده آنگاه به چند لزومیۀ تازه می‌پرداخته که دارای قافیۀ دیگری بوده‌اند و از لحاظ حروف الفبا گاهی بر لزومیۀهای قبل مقدم واقع می‌شدند و گاهی مؤخر و چه بسا در فاصلۀ زمان نسبتاً درازی فقط یک لزومیه سروده است و باین کار ادامه داده تا تعداد لزومیۀهای او به هزار و پانصد و نود و سه رسیده است و عدد ابیات آنها ده هزار و هفتصد و پنجاه و یک بیت است که با قافیه‌های مختلف به نسبت‌های متفاوت سروده شده است.

مثلاً در حالی که تعداد لزومیه‌هایی که دارای قافیه
«راء» هستند دو بیست و چهل و سه لزومیه است از قافیه‌های
الف لینه و غین و واو بیش از شش لزومیه نخواهی دید.

همچنین این لزومیه‌ها در سیزده وزن عروضی با
اختلاف زیادی سروده شده یعنی در بحر بسیط (مستفعلن
فاعلن مستفعلن فاعلن) چهارصد و بیست و هشت لزومیه
سروده شده ولی در بحر مدید (فاعلتن فاعلن فاعلاتن
فاعلن) فقط دو لزومیه نظم گردیده است.^۱

چون ابوالعلا تعداد لزومیه‌های سروده شده خود را
کافی تشخیص داد، با آنکه از لحاظ حروف روی و اوزان
شعری عادلانه و کافی تهیه و تنظیم نشده بود به ترتیب آنها
به حسب حروف قافیه همچنانکه در دیوانهای چاپی
موجود دیده می‌شود مشغول گردید و لزومیه‌هایی
را که از لحاظ زمان مؤخر بود به مناسبت قافیه

۱- این آمار جالب از کتاب «جولفة فی لزومیات المعری» گرفته
شده. این کتاب رساله دکتر است که کمال خلیل یازجی در سال
۱۹۴۲ برای کسب درجه استادی در علوم، به قسمت عربی دانشگاه
آمریکایی بیروت تقدیم کرده است.

مقدم داشت و نیز لزومیه هایی که در زمان جلوتری سروده شده بود بواسطه اینکه قافیه آنها از حروف آخر الفبا بودند در آخر آورد.

اکنون ببینیم فایده این کوشش پر زحمت برای ترتیب لزومیات به حسب تاریخ صحیح یا شبه صحیح چیست؟

این کار دو فایده بزرگ دارد:

۱- بررسی تحول آراء ابوالعلا برای دریافت

مقاصد او.

۲- رد کردن تناقضی که بعضی از ادیبان در لزومیات

ابوالعلا تصور می کنند؛ مثلاً چون می بینیم که او گفته

است:

۱۹۷- عقلها از روی نصیحت می گویند انسان مانند گیاه نیست.

۱۹۸- دنیا خانه بی است که تمام ساکنانش در انتظار وسیله کوچ

کردن هستند.

۱۹۹- در این دنیا بهترین کاری که انجام می دهی تولید مثل است،

اگر عزم چنین کاری کردی عاقلانه رفتار کن.

سپس در جای دیگر می بینیم که ابوالعلا به فنای

بشر معتقد نیست یا اینکه می گوید بشر از رحلت از دنیا

می ترسد یا انسان را عاقلانه به ایجاد نسل تشویق می کند،

آنکاه عقیده‌یی مخالف تمام این گفته‌ها اظهار می‌دارد،
مانند اشعار زیر :

۲۰۰- ابرهائی حامل باران رحمتند و ابرهائی مرکبارند ، پیدایش
انسانها مانند رویش گیاهانست.

۲۰۱- از بدنها مانند درخت خرما شاخه نمی‌روید بلکه مانند گیاه
خودرو نمو می‌کنند .

۲۰۲- اخته شدن بهتر است از ازدواج با زنی آزاده و شریف. پس
چه حالی داری اگر همسر زن بدکاره‌یی باشی !

۲۰۳- اگر دنیای توجای اقامت نیست چرا در آن بنای استوار
ایجاد می‌کنی ؟

۲۰۴- تولید نسل گناهی نابخشودنی است بنابراین جز با زنان عقیم
ازدواج مکن .

۲۰۵- اگر روزی خواستی با زنی ازدواج کنی دانسته باش که
بهترین زنان آنست که عقیم باشد.

بامطالعه این مطالب جایز نیست، که ابوالعلا را به
نقیض گویی و تردید متهم کنیم یا بگوییم ابوالعلا مطلبی
را در جایی جایز می‌داند و همان مطلب را در جای دیگر
منع می‌کند و عقیده‌یی را در اینجا نفی می‌کند و در
جای دیگر اثبات . بلکه لازمست در لزومیات به حسب
تاریخ‌بنگریم تا ببینیم آراء ابوالعلا بدون شك با گذشت
روزگار تحول پیدا کرده است همانطور که این تحول در

آراء سایر فلاسفه شرق و غرب دیده می شود .
 گرچه تعیین تاریخ تمام لزومیات به دقت ممکن
 نیست اما تاریخ سرودن بعضی از آنها را نسبت به سایر
 لزومیات می توان معلوم کرد .

فلسفه ابوالعلا در لزومیات :

لزومیات را چهار عنصر در بر گرفته ، عناصری که
 آراء ابوالعلا را رنگ واقعی می بخشد و فلسفه او را به
 شکل معینی نشان می دهد. این عناصر را نباید جزو عناصر
 شخصیت ابوالعلا شمرد گرچه در بعضی موارد به آنها
 مربوط می شود . و نیز نباید در ردیف خصوصیات هنری
 او قرار داد .

با اینکه در مورد بعضی از این عناصر به اختصار
 در فصل «مقام ابوالعلا در تاریخ فلسفه» صحبت شده است،
 ولی در اینجا نیز باید برای اثبات آنها شواهدی از
 لزومیات نقل کنیم .

۱- تقیه ابوالعلا

ابوالعلا در اظهار عقیده تقیه می کرده و دوست
 نداشته آراء خود را بی پرده بیان کند چون معتقد بوده

که تصریح آن آراء به زیان او و مردم تمام خواهد شد بهمین علت گاهی آراء خود را کتمان می کرده - شاید بیشتر معتقدات خود را کتمان کرده باشد - و گاهی با کنایه و جملات پیچیده یا اشاره مختصری اظهار می کرده است ، یا به بیان حقایق واقعی بدون تفسیر و ذکر علت آنها می پرداخته و سپس با آن حقایق اموری را که در نظر بعضی ناپسند بوده بیان می کرده است.

پس اگر مردم میان آنچه از سخنان ابوالعلا می پسندیدند و قبول می کردند و آنچه از روی عادت، ناپسند می دانستند و بدون شك رد می کردند موازنه‌یی برقرار می کردند می دیدند که این دو مطلب شبیه یکدیگرند یعنی آنچه را که ابوالعلا می خواسته بگوید و در پرده به آن اشاره کرده است دریافته‌اند . آیا ابوالعلا نگفته است :

۲۰۶- پیش تو ریا می کنم، خدا این گناه مرا بیامرزد گرچه ریا

آیین تمام مردم دنیا است !

۲۰۷- گاهی انسان با آنکه در میان آشنایانش خوشنام و مورد

احترامست خلاف پندار آنها رفتار می کند.

۲۰۸- مرا چاره‌یی نیست جز اینکه در شهری اقامت کنم که مردم

- آن در باره‌ام برخلاف حقیقت سخن بگویند .
- ۲۰۹- مرا ثروتمند و دیندار و دانشمند گمان می‌کنند درحالی که میان من و این صفات حجابست
- ۲۱۰- من به نادانی خود اعتراف می‌کنم اما گروهی مدعی دانایی من هستند ، کارهن و آنها عجیب است .
- ۲۱۱- مدح نابجای شما را پاسخ می‌گویم مثل اینکه ما بهم دشنام می‌دهیم !
- ۲۱۲- خدا را ستایش کن و به خاطر کسی که روزی همسایه توشده به انجام یا ترك سنتی تظاهر مکن .
- ۲۱۳- بارها پس از تنگدستی به آسایش رسیده‌یی و بعد از فراوانی به تنگدستی برخورد کرده‌یی .
- ۲۱۴- دین مرا ادا کن و به من قرض مده ؛ چون کسی مانند تو مقصود مرا نمی‌فهمد!
- ۲۱۵- در میان مردم کسی به سعادت ظاهری می‌رسد که در زیربان خود پنهان شود .
- ۲۱۶- بر سختم خرده مگیر زیرا منهم مانند دیگران به مجاز سخن می‌گویم .
- ۲۱۷- همه گفته‌های من حقیقت نیست چون در آنها انواع مجاز موجود است .
- ۲۱۸- زندگی را دوست دارم ، برای من این مصیبت بس است که با نیرنک و فریب زندگی می‌کنم .
- ۲۱۹- از روزگار آزادگان را طلب می‌کنیم و او دوعذر می‌آورد: افلاس و تفلیس .
- ۲۲۰- سخنت را طوری پوشیده بیان کن تا از قبیله جبرئیل یا از قبیله شیطان هیچکس نفهمد .

پس معلوم شد که ابوالعلا بر این تقیه فکری پرده-
پوشی می کرده و مردم را نیز به این کار نصیحت می کند،
آنگاه آشکارا می گوید که تو نمی توانی مقصود مرا درك
کنی .

این کار تعجبی ندارد زیرا متفکران شرق و غرب
هر گاه عقاید خود را آشکار کرده اند مورد آزار عامه و
سرزنش گروهی از خواص واقع شده اند

ما یقین داریم که ابوالعلا از سرودن لزومیات خود
مقاصدی بیش از آنچه مامی توانیم درك کنیم در نظر نداشته
است .

شك نیست که تقیه ابوالعلا در این مورد مانند تقیه
اکثر فلاسفه دو علت داشته است . اول ترس ابوالعلا از
آزار عامه مردم یا گروهی از خواص؛ دوم اینکه بر فیلسوف
واجبست نسبت به اجتماع مصلح باشد و با القاء شبهات بی-
فایده و زیان آور عقاید عامه مردم را متزلزل نسازد؛ البته
بعضی مواقع می تواند به اغراض خود طوری در پرده و کنایه
اشاره کند که بدون اینکه عوام را متأثر سازد برای
خواص قابل درك باشد .

ابوالعلا از این تقیه به دلیل اشعار زیر بسیار ناراحت

به نظر می‌رسد :

۲۲۱- نفرین بر این دنیا که سازش با او جز با دروغ و تقیه ممکن نیست.

۲۲۲- هرگاه از امر محالی سخن بگویم می‌توانم صدایم را بلند کنم ولی برای گفتن حقیقت باید در پرده سخن بگویم!

۲- شك و لا ادري ابوالعلا :

به طوری که دیدیم ابوالعلا معتقد است حقیقت امور از ادراك بشر پوشیده است. او نیز خود را از حقیقت بیخبر می‌داند و آشکارا می‌گوید: دیگران نیز از حقیقت بیخبرند؛ و مدعیان وصول به حقیقت را به مبارزه دعوت می‌کند :

۲۲۳- اما یقین ، چون وجود ندارد، پس بهترین سعی و کوشش من به گمان و حدس منتهی می‌شود .

۲۲۴- از عقل پرسیدم ، پاسخی نداد به او گفتم از مردان پیرس ، آنها نیز ندانستند و فتوا ندادند.

۲۲۵- گفتند، ولی خلاف گفتند ، چون به قیاس و ادارشان کردم اظهار عجز نمودند و به جهل اعتراف کردند .

۲۲۶- سحرخیزان را پرسیدم کجا ظهر کرده‌اند و شبروان را گفتم کجا خفته‌اند ؟

۲۲۷- آیا روانهای این مردم از جانب تقدیر عاریه شده یا بخشش است ؟

۲۲۸- انسان چیزی از حقیقت نمی‌داند و گمان بردن نشانهٔ جهل است زیرا او امر خدا از مغیبات است.

۲۲۹- مطالب بی اساسی را می‌بینم که به وسیلهٔ تمام امتها برگزیده شده و آنها را مختصر یا مفصل نموده‌اند.

۲۳۰- از من پرسیدند، نتوانستم پاسخ دهم، هر کس دانستن حقیقت را ادعا کند دروغ می‌گوید.

مذهب «لاادری» از مذاهب فلسفی قدیم است ولی نام آن جدید می‌باشد.

این مذهب نشان دهندهٔ آرایست که بعضی از متفکران در برابر قسمتی از امور فلسفی و دینی اظهار داشته‌اند؛ اساس این مذهب بیان این حقیقت است که شناسایی علمی امور معنوی و دریافت حقیقت برای انسان غیر ممکن است مگر دریافت آنمقدار از حقیقت که به امور مادی مربوط می‌شود. اما برای دریافت ماوراء این مظاهر طبیعی - مانند، بحث در بارهٔ خدا و خلود و نفس و ثواب و عقاب - دلیلی که اجازه دهد مقداری از آنها را نفی یا اثبات کنیم در دست نیست.

این فلسفه در سخن ابوالعلا به خوبی جلوه گراست:

۲۳۱- برای انسان جز آنچه می‌بیند و حس می‌کند چیزی وجود ندارد و از غیب بیخبر است.

گروهی از ادیبان ما حتی آنهایی که به این اسم میان جوانان مشهورند در فهم شك فلسفی اشتباه کرده‌اند. آنها « شك فلسفی » را باشکی که در نزد عامه مردم مصطلح است درهم آمیخته‌اند. شك فلسفی در راه‌شناسایی حقیقت گام نهادن یا مردّد بودن قبل از شناسایی حقیقت نیست بلکه نتیجه بحث و کاوش است و سپس اعتراف به اینکه کشف حقیقت یا شناخت آن برای بشر ممکن نیست. مبدأ شك فلسفی زائیده تردید عامه مردم است نسبت به درستی احکامی که فهم آنها از حدود تجربه انسان خارج است.

بنابراین ما حتی از اموری که به تجربه ثابت می‌شود نتیجه عقلی نخواهیم گرفت ولی از راه دیگری، غیر از عقل، ناچاریم به وجود آنها معتقد شویم، مثلاً آتش اشیاء را گرم می‌کند و آب به موجودات زنده زندگی می‌بخشد. این اعتقاد فقط از آن جهت است که این امور برای ما عادت شده و به آنها انس گرفته‌ایم و هر اعتقادی خلاف این؛ ما را با مشکلات گوناگونی مواجه خواهد ساخت. به قول بعضی از فلاسفه برای فهم این اعتقاد زحمت فکری

بیشتری باید تحمل کنیم .

مقصود ابوالعلا در اشعار زیر بیان همین موضوع است.

۲۳۲ - در تمام کارها یت تقلید می کنی حتی در گفتن: «خدا ی من یکتا
وبی همتاست ، و از این تقلید خوشنودی.

۲۳۳ - ما مؤمنان، به تفکر در آفریده های خدا امر شده ایم، گرچه
ملحدان نیز چنین کرده اند.

۲۳۴ - همه اهل جدل به خدا متوسل می شوند ولی چون نور حقیقت
را ببینند انکار می کنند!

۲۳۵ - شاید دنیای ما مانند خواب شیرینی باشد و تعبیرش عکس آن
چیز است که ما حس می کنیم.

۲۳۶ - گریه در خواب نشانه شاد است و خنده در خواب به اندوه
تعبیر می شود .

۲۳۷ - آدمی به آنچه در مسیر عادتش نباشد معتقد نیست، با اینهمه
در جوی کوچک دنبال نهنگ می گردد.

۲۳۸ - ما که در کمراهی واقع شده ایم و برای خود دلیل می تراشیم،
تو اگر صاحب یقینی حقیقت را نشان بده!

۲۳۹ - رومی ها چون دوستدار حقیقت بودند اتساب فرزند را به مادر
بهرتر دیدند.

۲۴۰ - اگر عقل سالم باشد تاهنگام مرگ به روح فرصت می دهد و
امور جدی روح را بازیچه می داند.

۲۴۱ - زنان زیبا ، در بازیگه زندگی جز پنداری که به عروسک
شبهت دارد چیز دیگری نیستند!

و در پایان ابوالعلا هر چیز را بر خلاف ظاهرش می

بیند و در تمام امور زندگی شك می کند، شک ی فلسفی و

می گوید :

۲۴۲- آیا در این دنیای نفرین شده حقیقتی هست تا با چراغ در تاریکیهای آن جستجو شود ؟

۲۴۳- مردم را از روزگار بدتر می بینم آیا حقیقتی برای اهل عالم پیدا شده است ؟

۳ - بدبینی :

بدبینی آشکارترین چیزیست که لزومیست ابوالعلا را در بر می گیرد . این بدبینی از ناحیه تحقیق در فلسفه نیست بلکه نتیجه یأس و نومیدی از زندگیت .

معمولاً بدبینی آدم عادی یا خوشبینی او بر اساس نظریه یی معلوم یا مذهبی فلسفی استوار نمی باشد ولی به آن حالات نفسانی که در زندگی عادی عامه مردم یا خواص ظاهر می شود بستگی دارد و آدمی در دو حالت بدبینی و خوشبینی از آنچه به زندگیش بستگی دارد از لحاظ فقر و ثروت ، سلامتی و بیماری ، پیروزی و شکست ، متأثر می شود ، ضمناً طبیعت آدمی در تمایل به بدبینی یا خوشبینی اثری بزرگ دارد .

بدبینی ، در فلسفه شرقی زیاد است مخصوصاً در فلسفه بودایی ، و در تصوف نیز گاهی بدبینی ظاهر می شود .

اما در فلسفه جدید اروپایی بدینی بسیار کمیابست، مانند بدینی اندکی که در آثار شوپنهاور می بینیم. ابوالعلا در بدینی خود تندرو می باشد و از زندگی جز تاریکی چیزی نمی بیند حتی اگر قسمتهای روشن زندگی به او ارائه شود از آن اعراض می کند.

به این گفته او توجه کن :

۲۴۴ - اخلاق روزگار را شناختم، مصیبتش نقد است و خیرش وعده و نسیه .

۲۴۵ - اگر دنیا چنین است پس آنرا بدور افکن ولو اینکه تمام طالع تو مسعود باشد .

۲۴۶ - خوابیدیم و در خواب هم از آزار در امان نبودیم ، ما درجا می زنیم و دنیا به جلو می رود .

۲۴۷ - کسی که پیوسته سواره است از مرکب نمی ترسد و سرازیر شدن در گور برای او در حکم ترقی و صعود است .

۲۴۸ - بسا صاعقه ها که ما را به باران سیل آسا تهدید کرده اند و رعدهایی که ما را متوجه ابرها نموده اند.

ابوالعلا بهر جا متوجه می شود در تمام اشیا - حتی در خود زندگی - چیزی جز بدی نمی بیند و می گوید :

۲۴۹ - اگر بفهمیم ، بدیها ارزش پیدا کرده اند و خونهای مقتول کرامت قاتل محسوب می شود .

۲۵۰ - از روی اجبار به دنیا آمدم و بواسطه دل بستگی ، کوچ کردن

از دنیا برایم ناگوار است.

۲۵۱- سختیهایی به من می‌رسد که قابل تحمل نیست و تیرگی آینه
طبع مرا جلا پاکیزه نمی‌کند.

۲۵۲- آگاه باش که دنیا برای مردمش نامبارک است و زمانی که تو
در آن خوشبخت شوی وجود ندارد.

۲۵۳- اگر پیشوای قومی بودم که بسوی این دنیا روانند؛ با
دروغگو الفت نمی‌گرفتم.

۳۵۴- گنتم: محصول آن شهرها بیمار است و آب شیرینش برای
جوانان تشنه زهر است.

۲۵۵- توقف در این دنیا عذاب است، برای رفتن به دنیای دیگر
زودآماده حرکت شوید و از این خانه چشم ببوشید.

ابوالعلا معتقد است که انسان در هر کار باید از عقل
خود پیروی کند، چه در امور محسوس چه در اخلاق
چه در امور ماوراءالطبیعه. تفصیل این مطلب در جای
خودش خواهد آمد، چون در اینجا این موضوع را به
اجمال بررسی خواهیم کرد:

۲۵۶- با قبول حرف مردمان دروغگو ما منکر عقل می‌شویم در
حالی که عقل شایسته احترام و تصدیق است.

۲۵۷- دنیا فرزندان خود را بسیار فریفته است. بهمین سبب من از
مردمی که در گفتار و روایتشان دروغ است متنفرم.

۲۵۸- از کسی که مردم را به خیر دعوت کند پیروی خواهم کرد
و از دنیا رخت برمی‌بندم در حالی که جز عقل پیشوایی ندارم.

ابوالعلا عقل یا «فلسفه عقلی» خود را برای حمله

بر عقاید فقهی و درهم کوبیدن واجبات دینی که پیوندی با دین واقعی ندارند بکار گرفته است، برای او فرقی نمی‌کند که آیا این واجبات در اساس دین قرار داشته یا بعداً به آن ملحق شده است.

۴- اندیشه عملی:

ابوالعلاء معتقد است در دنیا اموری فایده بسیاری وجود دارد که انسان خود را به آنها مشغول می‌کند؛ او دو نمونه مخصوص از این امور را ذکر می‌کند: اول بحث‌های دینی و علمی که به نتیجه خوبی نمی‌رسند. دوم زیاده‌روی در عبادات ظاهری که دین واجب کرده است مثل نماز و روزه و تسبیح گفتن. ابوالعلاء بر تمام این اعمال عباداتی را که برای جامعه سودمند باشد مانند زکات و انجام کارهای خیریه ترجیح می‌دهد و گاهی در این امور طوری جنبه عملی را در نظر می‌گیرد که می‌توان اندیشه او را اندیشه مادی محض به حساب آورد.

۲۵۹- عفت داشته باشید و نماز بگزارید و از مناظره خاموش شوید که تمام فرمانروایان را - حوادث روزگار معزول می‌کند.

۳۶۰- مردم را در کمراهی و هرج و مرج و میان اعتزال و تفویض

سرگردان می بینم.

۳۶۱- توبه کن و آنچه ابو هذیل (پیشوای معتزله) و ابن کلاب (پیشوای اشاعره) گفته اند بدور افکن .

۳۶۲- اگر حقیقت برای دشمنت روشن شده با او مدارا کن و با فریب و جنجال با او ستیزه مکن .

۳۶۳- می دانم که ابن معلم (رئیس معتزلیان شیعی) با مریدانش شوخی کرده و باقلانی (پیشوای معتزلیان سنی) از او شوخ تر است .

۳۶۴- بسا فقیه بی بصیرتی که در گمراهی واقع شده و کتاب خدا را در آن گمراهی دلیل خود می پندارد .

۳۶۵- اگر دانش، سودمند و دافع ضرر نباشد وای بر علماست !

همچنین ابوالعلا عقیده دارد که برای واجبات دینی ظاهر و باطنی است . او مردم را به ترك ظاهر تشویق نمی کند لیکن باطن را بر آن ترجیح می دهد، مخصوصاً به انجام عبادات اسلامی که شامل جنبه های عملی است و برای اجتماع مفید است تأکید می کند .

آنچه برای اولین بار عجیب می نماید اینست که ابوالعلا بدین مردم را نصیحت می کند که به زندگی نه خوشبین باشند و نه بدبین .

در این گفته تناقضی نیست زیرا به عقیده ابوالعلا خوبی و بدی و مرگ و زندگی و فقر و بی نیازی یکسانند.

اوبه مرحله یی رسیده است که از خوبیهایی که دسترسی به آنها برایش ممکن نیست شاد نمی شود و از بدیهایی که ممکن است به او برسد غمگین نمی گردد، بدین سبب مردم را به ترك خوشبینی و بدبینی دعوت می کند :

۲۶۶- اگر بشارتی شنیدی شادمشو و هر گاه کلاغی آواز بر آورد بفال بد مگیر .

۲۶۷- مصیبت از آن شادی که تو در اندیشه داری بزرگتر است و مطلب، ساده تر از آنست که ترسی به دل بگیری.

۲۶۸- آیا از اینکه حادثه یی از کنار تو گذشت شاد شدی ؟ بعقیده من تفال امری بی اساس است .

۲۶۹- آیا معامله روزگار را با اقوام گذشته دیده یی و نتیجه تجاوز آنها را بریکدیگر دریافته یی ؟

با اینهمه ، این بدبینی شدید، ابوالعلا را از دعوت مردم به کار نیک و اخلاق پسندیده باز نداشته است زیرا او پس از آنکه شخصاً از طلب جاه و مال و لذت دنیا دست کشیده، اهتمامی به این کار نداشته است بلکه میخواست که انسان بدون اینکه به سپاس و عنایت و خوشی ، یا آزاری که ممکن است از جانب دیگران به او برسد توجه داشته باشد، خودش نمونه خوی پسندیده و انصاف باشد .

۵- پیروی از عقل:

گرچه شناسایی حقیقت موجودات برای بشر دشوار است ولی ابوالعلا دوست دارد آدمی در تمام امور پیرو عقل باشد و از تقلید برکنار بماند .

در دنیا مردمی هستند که چشم بسته امور زیادی از پیشینیان خود پذیرفته‌اند و مردمی دیگر اعمالی انجام می‌دهند که موافق عقل بشری نیست؛ ابوالعلا بر این دو گروه می‌تازد و آنها را در هر کار به پیروی از نور عقل تشویق می‌کند:

۲۷۰- اخبار گمراه‌کننده‌یی که برای تو نقل می‌کنند اگر موافق عقل نباشد قبول مکن .

۲۷۱- مردم امیدوارند که پیشوایی سخنور با لشکری فراوان و مسلح ظهور کند (سخنوری در جمع خموشان پدید آید) ،

۲۷۲- بنداری دروغ‌ست ، پیشوایی جز عقل وجود ندارد که در صبح و شام مردم را رهبری کند .

۲۷۳- اگر از عقل اطاعت کنی هنگام حرکت و سکون برای تو خوشبختی می‌آورد .

۲۷۴- با عقل مشورت کن و از غیر او بگریز زیرا عقل بهترین راهنمای خوشبختی است .

۱ - ترجمه این بیت از شرح لزومیات چاپ قاهره انتخاب شد ، ص ۱۷۸ و ۱۷۷ . (مترجم)

۲۷۵- بعضی فقط لباس دین را به خود پوشانیده‌اند که البته چنین دینی دین زندقہا است .

۲۷۶- ای انسان خودخواه ، تصور می‌کنی که تو دینداری ؟ به خدا سوگند که دینی نداری .

۲۷۷- برای عبادت راه کعبه را درپیش می‌گیری درحالی که همسایه فقیر ورفیقت از توشکایت می‌کنند .

۲۷۸- به کوران با دستگیری و راهنمایی احسان کن و به کران بی‌صدا و بدون منت کمک کن .

و نیز ابوالعلا عبادت عقل‌پسند را اگر نتیجه‌بد دهد یا پس از انجام آن ضرری ایجاد شود مفید نمی‌داند .

۲۷۹- تارک نماز از نماز گزاری که به وسیله نماز فریبکاری می‌کند به خدا نزدیکتر است .

۶ - عقیده‌مادی ابوالعلا :

ابوالعلا در بعضی موارد برخلاف عقیده معنوی خود در مورد اخلاق و دین ، مادی مذهب است . چون او معتقد است که هر چه در زندگی به انسان می‌رسد فقط به علت عوامل مادی است :

۲۸۰- صبح و شب و روشنی و تاریکی مرا تحویل یکدیگر می‌دهند و امروز و فردا و دیروز بر من می‌گذرند .

۲۸۱- روز می‌درخشد و تاریکی به اجبار فرا می‌رسد و ماه طلوع می‌کند آنگاه در پی آن خورشید جلوه گر می‌شود .

بررسی آراء فلسفی ابوالعلا

اولا : آراء مستعرضه و تناقض آنها و انتقاد
یا رد ابوالعلا بر آن آراء :

هدف ابوالعلا از سرودن لزومیات منظور شعری
نبوده است یعنی لزومیات طوری آماده نگردیده است که
ابیات هر قصیده دنبال مطلع بیایند ؛ بلکه منظور بیان
هدفهای معلومی است که شعر این شاعر فیلسوف متوجه
آنها شده است .

بدین سبب تعداد ابیات در هر لزومیه به حسب
معنایی که در آن ریخته شده فرق می کند .
گاهی لزومیه‌یی آنقدر کوتاه می شود که به دو بیت
می رسد یا دراز می شود که به نودوشش بیت بالغ می گردد .

آراء ابوالعلا در این لزومیات پراکنده است .
برای روشن شدن مطلب خوبست این آراء را بدو
دسته تقسیم کنیم :

اول آراء مستعرضه (یعنی آراییی که در روزگار
ابوالعلا شایع بوده و ابوالعلا آنها را از جای خود برای
ارائه و تفسیر و نقدورّد یا تأیید برگزیده است).

دوم آراء اصلی (یعنی آراییی که او می خواسته
بر اجتماع تحمیل کند یا اینکه بوسیله بیان آنها خود را
آسوده سازد). اگر ما این آراء را تفکیک کنیم خواهیم
توانست ابوالعلا را از تهمت نقیض گویی که گروهی از
محققان غرب به او بسته اند و چند نفر شرقی عرب زبان نیز
بآنها اقتدا کرده اند برهانیم .

تناقضی که در لزومیات ابوالعلا ذکر شده همان
تناقض اهل فلسفه و اصحاب کلام و ارباب فقه می باشد ،
این همان تناقضی است که ابوالعلا اظهار کرده و انتقاد
نموده یا به مسخره گرفته است ، آنگاه روشن کرده است که
این تناقضها در سرشت آدمی و در عقاید او موجود است .

- ۲۸۲- مردم دنیا مانند روزگار دارای تناقضند ، گرما می گذرد و در پی آن سرما می آید .
- ۲۸۳- تناقضی است که در برابر آن چاره‌ی جز سکوت نداریم و باید از آتش به خدای خودپناه بریم .
- ۲۸۴- با گفته های متناقض مرا خبر کردی ، گفتار نفیض تو مرا به تردید افکنده است .
- ۲۸۵- آنقدر فریاد کردی تا صدایت گرفت و گفתי که میان مردم دنیا در عقیده و مسلک اختلاف است .
- ۲۸۶- جمعی به روز جزا و حقیقت آن ایمان آوردند و گروهی بآنها گفتند شما جز گیاهی بیش نیستید .
- ۲۸۷- خوبی نزد مردم دو مقام دارد و به عقیده بعضی دارای سه مقام است .
- ۲۸۸- به عقیده گروهی روح (از موجودات) خاکی است و نزد جماعتی در آسمانها جای دارد ،
- ۲۸۹- و به صورت بدنی که در آن جای داشته به بهشت یا دوزخ خواهد رفت .
- ۲۹۰- از اینکه گفته اند اجرام سماوی صامت اند جای شکفتی است چون بعضی از آنها دارای اصوات هستند .
- ۲۹۱- از مردمی که دیانت آنها چیزی جز نیرنگ و رشوه گیری نیست اطاعت مکن .
- ابوالعلا این تناقضها را به اشخاص نسبت نمی دهد بلکه معتقد است حقیقت تمام امور مجهولست و برای دریافت همه آنها راهی وجود ندارد بدین سبب این تناقضها باید موجود باشد- همانطور که در بحث خصوصیات

فلسفی او ذکر شده - و این اساس عقیده لادری اوست.

۲۹۲- چون سخنها درباره دین متباین است بنابراین منکر و موحد و مشرك بوجود می آید .

۲۹۳- دنیا خواستگار نیرومند خود را از پا در می آورد ، درحالی که ناتوان طالب آخرت به وصال می رسد .

۲۹۴- اگر جان من از پیوندهای بدنم جدا شود بدن از این جدایی بی خبر خواهد بود .

۲۹۵- من از این دنیا می روم و دیگر بر نمی گردم چه بر کشتنی ! درحالی که این جدایی بواسطه نفرت از دنیا بوده است .

۲۹۶- اموریست که ادراك آنها بر مردم پوشیده است مثل اینکه پای عقل از ادراك این امور دربنداست .

۲۹۷- بعضی از دانشمندان مانند پرنده در هوا ، یا جانوران كوچك دریا، سرگردانند .

گمان نمی کنم لزومی داشته باشد که تمام آراء دیگران را که ابوالعلا نقل و تفسیر کرده است و تناقضاتی که در آنها بیان نموده در اینجا بازگو کنم چون معنی اینکار از سر گرفتن تاریخ فلسفه و پرداختن به تاریخچه جدال فلسفی خواهد بود .

ولی در اینجا از ذکر ایاتی که گواه بر این مطلب است چاره بی نیست :

۲۹۸- اگر آنچه ارسطو گفته درست باشد در گذشته و آینده .

- روزگار از وجود من خالی نبوده و نخواهد بود.
- ۳۹۹- متلاشی می شوم . و بار دیگر جمع می شوم . درختان سدروخرما نیز در این حالت مانند من هستند .
- ۳۰۰- می گویند : روح از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود تا پاکیزه و شفاف گردد.
- ۳۰۱- اخبار کمراه کننده یی که برای تو نقل می کنند اگر موافق عقل نباشد قبول مکن.
- ۳۰۲- جسم و روح پیش از اجتماعشان - دور از اندوه و بیماری - در آسایش بودند.
- ۳۰۳- تنها زیستن بهتر از آمیزش با دیگران است زیرا آمیزش بدبختی می آورد.

آیا شایسته نیست که بگوئیم نقل آراء دیگران در آثار ابوالعلا دلیل آنست که ابوالعلا به آن آراء معتقد بوده است ؟ این گفته وقتی درست است که ما مطالب مهم زیر را در نظر داشته باشیم :

مثلاً آیا ابوالعلا این آراء را برای تهکم و انتقاد یا بزرگداشت نقل کرده یا به عنوان مثال ذکر نموده است یا در ریف مطالبی که می خواسته از آنها نتیجه بگیرد قرار داده است ؛ و آیا این آراء در فلسفه یی که ابوالعلا برای خود برگزیده جای گرفته است یا نه ؟

بررسی دقیق لزومیات ثابت می کند که مقدار

زیادی از آراییی که ابوالعلا را در نظر بعضی از ادیبان نقیض گو جلوه می دهد همان آراییی است که ابوالعلا به مناسبت بیان مقصود خود در موارد متعدد از دیگران نقل کرده است.

از طرفی خود ابوالعلا این آراء را قبول نداشته بلکه آنها را انتقاد یارد کرده است .

ثانیاً: آراء اساسی در لزومیات ابوالعلا :

مقصود از آراء اساسی آراییی نیست که ابوالعلا ابداع و ابتکار کرده است ، بلکه آرایییست که ابوالعلا پذیرفته و به آنها دل بسته و در نتیجه جزییی از فلسفه او که مورد بررسی مناست قرار گرفته است.

از این گونه آراء در لزومیات بسیار است و شامل تمام راههای زندگی که در آن زمان معروف بوده می گردد . بنابراین ما تمام این آراء را بررسی نمی کنیم^۱ تا حقایق لغوی و نحوی و ادبی و شعری و تاریخی و فقهی

۱ - آفای کمال یازجی کوشیده است که این آراء را در رساله خود بنام «جولة فی لزومیات المعری» نقل کند و در این راه بسیار زحمت کشیده است (به رساله او در کتابخانه دانشگاه امریکائی بیروت رجوع شود).

را که ابوالعلا در اثناء «لزومیات» خود مطرح کرده است بر شمیریم، چون این کار در خور این کتاب نیست، ولی به مواردی که معمولاً فلاسفه متوجه چنین آرای بی شده‌اند توجه خواهیم کرد، آنگاه ارزش این آراء و صاحب رأی را با آراء فلاسفه بزرگ خواهیم سنجید.

ابوالعلا این لزومیات را بر حسب مطالب منطقی و علمی و فلسفی مرتب نکرده بلکه بنا به عرف شاعران آنها را بر قافیه‌های شعری و بحرهای عروضی ترتیب داده است. پس در اینجا نخواهیم توانست همانطور که آثار فلاسفه را بررسی می‌کنیم لزومیات ابوالعلا را به ترتیب منطقی بررسی کنیم؛ چون آراء ابوالعلا شامل و معرف اصطلاحات فلسفی مثل نطق و نظریه معرفت و علم‌مبادی وجود مطلق نیست بنابراین خواهیم کوشید تا بعضی از آراء او را با بعضی دیگر جمع کنیم و از آنها موضوعهای روشنی که بتوان در اکثر موارد ترتیب مستقلی برای آنها قائل شد بنا کنیم، در نتیجه ارزش آراء ابوالعلا معلوم خواهد شد.

۱ ایمان مطلق و خدا

ابوالعلا ایمان واحد و مطلق را از ادیان متعدد و مختلف تفکیک می کند و می گوید: وراى تمام این ادیان متناقض ایمان واحد و مطلقى وجود دارد که در آن تمام مؤمنان یکسان هستند. بدین سبب آرزو می کند که مردم دارای چنین ایمان فلسفى بشوند و در کار سرسپردن به دینی مخصوص تعصب نوزند؛ آنگاه بر تمام ادیان می تازد و در این راه بجایی می رسد که بر «دین» به ماهدین حمله می کند.

اما ایمان محض عبارتست از اعتماد بخدا و سپردن هر چیز به او، و خشنودی از آنچه پیش آید آنگاه پارسایی. به عقیده ابوالعلا ایمان در باب جدل و علم کلام

وارد نمی‌شود، گرچه خود او پیوسته آنرا با عقل قرین می‌کند.

۳۰۴- اگر به‌خدای توانا اعتماد داری، گفتار و دیدار خود را به او واگذار.

۳۰۵- آفریدگاری که سرنوشت و خوشبختی و بدبختی بدست اوست کار ترا سامان می‌دهد.

۳۰۶- اگر انسان به‌خدا ایمان آورد باید عاقل باشد و ایمان خود را با کفر نیامیزد.

۳۰۷- در زندگی پارسایی را از دست مده و فرائض آفریدگارت را بجای آور.

۳۰۸- بسیاری پادشاهانی که با اعمال نیک قدرت یافتند و بدین وسیله مشهور شدند و سپس از بین رفتند.

۳۰۹- آسایش و پریشانی من در زندگی به‌درازا کشید، کسی که پرهیزکار باشد آسوده‌خاطر است.

۳۱۰- در تنگدستی و فراخی. با خدا باش و دربارهٔ بعثت پیامبران خدا جدال مکن.

ابوالعلا در مورد ایمان به‌خدا عزمی راسخ دارد و به‌این‌گرایش پایدار است لیکن برای شناسایی خدا مانند علمای کلام از راه جدل وارد نمی‌شود بلکه فقط به آنچه از صفات خدا در قرآن آمده است اکتفا می‌کند. او در مورد ایمان به‌خدا از لحاظ جنبهٔ نظری، اشعری مذهب است. ابوالعلا برای اثبات وجود خدا خودراً به‌رحمت

نمی‌اندازد چون برای او در این امر تردیدی نیست ؛
و کسی را که در چیزی تردید نباشد حاجتی نیست که برای
اثبات وجود آن چیز دلایلی ذکر کند .

در این مورد باید ایمان ابوالعلا را «ایمان وجدانی»
نام نهاد ، چون او به وجود نیرویی دانا و توانا که اساس
این جهانست و بر تمام موجودات مسلط است از روی فطرت
کردن نهاده است ؛ نیرویی که هیچ زمان و مکانی از وجود
او خالی نبوده است و هیچ ملتی از ملت‌های متمدن و وحشی از
گرایش به او خودداری نکرده‌اند :

۳۱۱- چون من از گروه منکران نیستم برایم ثابت کن که آفریدگار
حکیمی هست .

۳۱۲- مطالبی گفتند و نادرستی آنرا دریافتند آن‌گاه دشمنی خود
را آشکار کردند ، آن گفته دروغ بود و آن فریاد هاملت بار .

۳۱۳- گروهی منکر حقیقت‌اند و دسته‌یی برای خدا حد و اندازه
فائلند ، آیا خدا را اندازه‌یی هست ؟

۳۱۴- آفریدگاری هست که در قدیم بودن او تردیدی نیست
.....

۳۱۵- خدا بزرگست ؛ بسیارند پادشاهان با قدرتی که از کاخهای
فراخ به دامن تنگ کور منتقل شدند .

۳۱۶- اعتراف می‌کنم که مرا آفریدگار است توانا و بدایع آفرینش
اورا منکر نخواهم شد .

۴۱۷- به یگانگی خدای دانا اعتراف کرده‌ام ، مرا رهاکن تا در روزگار تنها بسربرم.

در اینجا دو مطلب وجود دارد که به فلسفه ابوالعلا درباره ایمان به خدا بستگی دارد :

اول - میان ابیاتی که ابوالعلا در آنها از خدا سخن می گوید و برای اثبات صفات خدا مبادرت می کند ، تفاوتی آشکار دیده می شود ؛ در بعضی از این ابیات عقیده مذهب اشعری جلوه گراست و بعضی دیگر به فلسفه نزدیک می باشد. این تفاوت باید دنباله تحول فلسفه او در سالیان دراز باشد که ابوالعلا در خلال آن لزومیات خود را می سروده است. پس ابیاتی را که در آنها تقوا و خشوع نمایانست باید پیش از این سالها یعنی در آغاز کار تنظیم لزومیات سروده باشد و ابیاتی که در آنها تنزیه زیاد وجود دارد به دوران آخر عمر او مربوطست.

دوم - ابوالعلا این عبارت را که «خدا هر گاه بخواهد امری را انجام دهد می تواند» بسیار تکرار می کند. شاید در یافته باشی که مقصود ابوالعلا آنست که این امور نباید انجام شود . ولی تا زمانی که ما معتقدیم خدا

بر هر چیز قادر است برای چه در انجام اموری معین قادر نباشد؟ اگر چه انجام آن از نظر عقل غیر ممکن باشد:

۳۱۸- اگر به آتش وارد شوم خدایی دارم که مرا از سوختن نگهدارد.

۳۱۹- او قادر است مرا در بوستانی جا دهد که آبهای شیرین در جویهای آن روان باشد،

۳۲۰- و نگذارد که در قعر جهنم به من غسلین بخوراند و حمیم مذاب بنوشانند.

ابوالعلا در اینجا یاد آور می‌شود که خدا اگر بخواهد او را به آتش ببرد می‌تواند در همان آتش برای او بهشتی بنا کند که چشمه‌های آب شیرین و گوارا در آن جاری باشد و بجای آنکه به او غسلین بخوراند و حمیم بنوشانند در قعر جهنم نعمت اهل بهشت را در اختیار او بگذارند. تردیدی نیست که بیان این مطلب از باب امتناع است؛ چون ممکن نیست که بهشت و دوزخ در یکجا جمع شوند همانطور که ممکن نیست شب و روز در یکزمان واقع شوند. زیرا وقت یا روز است یا شب و نیز در عالم آخرت در مکانی واحد یا بهشت است یا دوزخ. به نظر من ابوالعلا با بیان امثال این «محالات» می‌خواهد متکلمان را دست بیندازد:

- ۳۳۱- هر کاری به فرمان خدا انجام می‌شود، پس بیهوده اشک مریز.
- ۳۳۲- اگر مصلحت باشد جایز است که ستارهٔ ثریا معدوم شود و آسمان بدون ستار باقی بماند .
- ۳۳۳- اگر خدا شمشیر را از بریدن منع کند، کند می‌شود و اگر به حریر برندگی عطا کند تیز می‌گردد .
- بین ابوالعلا چگونه انجام امور غیر ممکن در طبیعت و عادت را ممکن می‌شمرد ؛ او می‌گوید : اگر خدا بخواهد که آهن نبرد ، نمی‌برد و اگر بخواهد حریر برنده گردد می‌شود . این امور مخالف قوانین طبیعت است، قوانینی که خدای بزرگ وضع کرده است .
- آیا خدا قوانین خود را می‌شکند ؟ فکر می‌کنم این گفتهٔ او از این مقوله باشد :
- ۳۳۴- قدرت خدا حقیقتی است که حشر مخلوق و بعث مردگان، آنرا غیر ممکن نمی‌سازد .
- در اینجا پرسشی پیش می‌آید : پس پیوند خدا با مخلوق چیست؟ و ارتباط آسمان با زمین کدام است ؟
- ابوالعلا در بارهٔ این مسأله اینجا بحث نمی‌کند، بلکه در اثنای سخن از نبوت به این مطلب می‌پردازد .

ملائکه و جن و شیاطین

عمالیک و افزام (بلندقدان و کوتاه قدان) و معجزات

عقیده ابوالعلا در این باره صریح است یعنی همه را منکر می شود و اخبار روایت شده در مورد آنها را نمی پذیرد و به وجود آنها معتقد نمی باشد و هر کس را که به آنها ایمان داشته باشد سرزنش می کند و درباره تمام آنها چند بیتی سروده که مشهور است :

۴۲۵- روز کاردرازی زندگی کردم و نتوانستم حسی که جن و فرشته را درک می کند، دریابم .

۴۲۶- فقط از خدا بترس و از تاریکی و جن ترسی به دل راه مده،

۴۲۷- که این اخبار فقط برای فریب دادن بیخبران ساخته شده.

گر چه او در جای دیگر می گوید : خدا اگر بخواهد

بخلقت موجودات ناری و نوری قادر است :

۴۲۸- قدرت خدارا برای ایجاد اشباح نوری بدون گوشت و خون منکر نمی‌شوم .

همانطور که اگر بخواهد می‌تواند در قعر دزوخ بهشت بیافریند . لیکن ابوالعلا گاهی در اموری که بدرک آنها موفق نشده اشتباه می‌کند چون او به عمالیق و اقزام معتقد نیست :

۴۲۹- گفته‌اند مردانی هستند که اندامشان به بلندی درخت خرماست و گروهی هستند که بلندی آنها چند وجب است .

و ما می‌دانیم که مردمی هستند که طول آنها چند وجب بیش نیست . مثل اینکه انتظار داری بگویم ابوالعلا به- کرامات و معجزات و خوارق عادات ایمان نداشته است :
۴۳۰- مردم گمان کردند که گروهی از نیکان بوسیله پرواز با آسمان رفته‌اند ،

۴۳۱- و بر روی آب قدم زده‌اند ، این دروغ است هرگز در هیچ زمانی چنین نبوده است .

۴۳۲- در گذشته هیچکس بر روی آب راه نرفته حتی سعد و سعید و ابوبکر و عمر .^۱

۱ - در متن سعدان و عمران آمده و مؤلف در پی‌اوردنی چنین نوشته : سعدان، سعدابی و قاص و سعید بن مالک؛ و عمران ، ابو کر و عمر خطاب . یعنی این گروه بزرگ و پارسا بر آب راه نرفته‌اند چگونه ممکنست دیگری بر آب راه رود .

پیامبران و شریعتها

عقیده ابوالعلا در باره پیامبران خوب نیست، اعتقاد او نیز مانند اعتقاد گروه اخوان الصفاست که می گویند: «تمام شریعتها ساخته و پرداخته بشر است^۱». ابوالعلا به هیچ رابطه‌ی بین آسمان و زمین معتقد نیست و پیوند مادی یا معنوی محسوسی میان خالق و مخلوق نمی بیند. و بر تمام فرستادگان می تازد مخصوصاً در لزومیات اخیر او این تاختن بصورت زنده‌ی آشکار می شود:

۳۳۳- گفته‌های فرستادگان را حقیقت مپندار که آنها گفتار دروغی را بهم بافته اند .

۳۳۴- مردم بزندگی خوشی مشغول بودند آنها با آوردن امر محالی

۱- ر.ک . اخوان الصفا تألیف دکتر عمر فروخ .

زندگی رامکدر کردند .

گرچه با دقت نظر در لزومیات روشن می شود که ابوالعلا در آغاز کار عقیده داشته که پیامبران را مرتبه بزرگی است چون آنها مردم را هدایت می کنند و اخلاقشان را منزه می سازند ، بدین سبب واجبست مقام آنها در میان مردم بالا باشد :

۳۳۵- گروهی یاهو گفتند تا اینکه نادانها گمان کردند که نبوت نیرنگ و فریب است .

۳۳۶- گروهی گفتند : «خداى شما برای بشر عیسی و موسی را مبعوث نکرده است» .

۳۳۷- آن فرستادگان برای مردم سرگرمی درست کردند و مقدساتی بوجود آوردند .

۳۳۸- اگر می توانستم تجاوزکاران را شکنجه می کردم تا نابود کردند .

۳۳۹- به خدا اقرار کردند و او را ثابت نمودند ، آنگاه گفتند: پیامبری و کتابی نیست .

۳۴۰- درسززش دیگران اصرار ورزیدند و توبه نکردند ، اگر صدای شمشیر رامی شنیدند توبه می کردند .

ابوالعلا در اینجا از «نبوت» دفاع می کند چون دین فرمانده بزرگ اجتماعی و وسیله اصلاح مردم است: (پیامبر حقیقتی آورد تا شما را اصلاح کند ...)

به دلایلی که ذکر شد ابوالعلا در آغاز کار خود مردم را به قبول نبوت و آنچه از طریق نبوت شناخته‌اند مثل بعث و بهشت و دوزخ و توبه دعوت می‌کرده :

۳۴۱- اگر در خانه بدبختی (دنیا) نماز گزار باشی در خانه خوشبختی (آخرت) سربلند خواهی بود .

۳۴۲- کسی که بهشت جاوید و لذت آنرا به نعمت ناپایدار روزگار فروخت زیان کرد .

۳۴۳- کاریک انجام ده و به نتیجه آن امیدوار باش که آن اندوخته روز محشر است .

۳۴۴- زندگی عبارتست از پارسایی یا مصیبت آنگاه مرگ ، پس از مرگ هم بهشت است یا دوزخ .

ابوالعلا پس از آنکه اعمال مردم را بررسی کرده دریافته است که تأثیر انبیاء اندک بوده و مردم به نیکی - هایی که انبیا برای بشر آورده‌اند توجهی نکردند بلکه به ظاهر گفته‌های آنها قانع شدند و در نتیجه گمراه گردیدند .

ابوالعلا معتقد است که نبوت به دو علت نتوانسته به هدف اصلی خود برسد :

اول - اینکه بعضی از پیامبران ، شریعت بعضی دیگر را نقض کرده‌اند .

۳۴۵- عیسی آمد و شریعت موسی را نقض کرد و محمد (ص) نماز پنجگانه را آورد .^۱

۳۴۶- و گفتند بعد از این پیامبری نخواهد آمد و مردم در میان فردا و دیروز هلاک شدند .

دوم- گروهی که رسالت و نبوتی نداشتند لیکن به شرح و تفسیر شریعت‌های پرداختند و بر رسولان و پیامبران دروغ می‌بستند .

۳۴۷- پیروان مذاهب در اختلافی واقع شدند که باعث ویرانی خوابگاهها و گهواره‌ها گردیده است (بزرگ و کوچک را بزرگت افکنده) .

۳۴۸- نصاری بر عیسی دروغ بستند همچنانکه یهود بر موسی .

در مورد دوم ابوالعلا معتقد است که انبیا شریعت‌ها را بدون در نظر گرفتن هدف و نتیجه‌ی وضع کرده‌اند و اغلب مذاهب از مثل‌اعلی (ایده آل) خالی هستند. ولی خود آنها تصور کردند که سعادت بشر در این ادیان است بدین سبب با مسلک‌ها و اعمالی که مورد قبول همگان است آنها را پر کردند و مردم را بوسیله بهشت و دوزخ فریفتند و گروهی به میل و خواسته خود این شریعت‌ها

۱- این بیت در لزومیات؛ موسی دعوت کرد و رفت و عیسی آمد ... و گفته شد دینی غیر از این می‌آید... ولی در کتاب «تجدید ذکری لابی‌العلا» ص ۲۸۹ بصورت متن ضبط شده .

را دسته بندی کردند تا اینکه فرقه های مذهبی بوجود آمدند که هر کدام خود را بر حق و دیگران را کمراه می داند؛ و این امر مخالف نتیجه یی است که از شریعتها و نبوتهای واقعی انتظار می رود.

۳۴۹- عقل در شکفت است و تمام شریعتها خبر تقلید شده یی

هستند و هیچ خبره یی این خبر را بررسی نکرده است.

۳۵۰- چرا بعضی مجوس و مسلمانند و گروهی نصرانی و یهودی شدند؟

۳۵۱- و آتشکده ها تعبداً زیارت می شوند و مسجد ها و کلیسا ها

معمورند ؟

۳۵۲- شریعتها در میان ما کینه افکندند و ما انواع دشمنی را از

آنها ارث برده ایم.

۳۵۳- اگر خردمند به عقل خود رجوع کند برای شریعتها ارزشی

فائل نخواهد شد.

۳۵۴- دین و کفر و خبر های روایت شده و فرقان امر کننده و

تورات و انجیل وجود دارند.

۳۵۵- هر گروهی به خرافاتی پای بندند؛ آیا ممکن است روزگاری

مردم به حقیقت معتقد شوند ؟

سپس ابوالعلا از این موضوع منصرف می شود و از

نتیجه بعثت انبیا پرسش می کند و می گوید :

اگر منظور از این کار اصلاح بشریت بوده است،

چرا مردم پس از آمدن انبیا در همان حالتی هستند که

قبل از بعثت آنها بوده اند ؟

۳۵۶- اندرز گویان بسیار اندرز گفته اند و در دنیا پیامبران زیادی برسالت آمدند ،

۳۵۷- و رفتند ولی مصیبت باقیست و درد هنوز ترا رنج می دهد.

۳۵۸- پیامبر حقیقتی آورد تا شمارا اصلاح کند، آیا این اصلاح در طبیعت شما اثری گذاشت ؟

با اینهمه ابوالعلاء محمد (ص) را از سایر انبیا برتر

می شمرد و دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح می دهد.

۳۵۹- محمد شما را به بهترین اعمال دعوت کرد ولی سر نیزه مانند ته آن نیست.

۳۶۰- شماره بزرگداشت آفریدگار روز و ستارگان پیدا و ناپیدای شب فراخواند.

۳۶۱- برای شما تکالیفی از واجب و مستحب معین کرد که حتی برای ضعیفان انجام آنها دشوار نیست .

۳۶۲- شمارا به پاکیزه داشتن بدن و لباس و ادار کردن و از تهمت به زنان عیف بر حذر داشت.

۳۶۳- و حرام کرد شرابی را که نوشندگان آنرا مانند شتر مرغ گریز یا در جست و خیز می بینی.

۳۶۴- (میخوارگانی که) جامه فرمائروایی را مانند خوب رویان بلند جامه ، متکبران به بر خاک می کشند.

۳۶۵- درود خدا براو؛ مادامی که خورشید طلوع می کند و مشك بو می دهد نام او در محافل پایدار است.

۳۶۶- اگر به اسلام مصیبتی وارد آید محمد(ص) ناراحت می شود،

من انسانی مانند او که دارای چنین عواطفی باشد ندیده‌ام.
 همچنین ابوالعلا در مورد اسلام می‌گوید: اسلام
 دین عملی و اجتماعی است که پیروان خود را به پارسایی
 و میانه روی در عبادات و ادار کرده است، به نظافت امر
 نموده و از تهمت زدن به زنان غفیف منع کرده است، شراب
 را حرام کرده و پرداخت زکات را دستور داده است و اخلاق
 پسندیده آورده است که در تمام آنها ایده آل بزرگ و مثل
 علیایی که ابوالعلا برای خود و برای بشریت آرزو داشته
 فراوانست.

ادیان و مذاهب؛ داعیان و اهل طریقت

دیدیم که ابوالعلا به شریعت‌های مصلح بشر
 ساخته است بنابراین اگر به پیشوایان ادیان و مذاهبی
 که در نظر او از نام دین جز کسب مال و رسیدن به مقام
 و بهره گرفتن از لذات هدف دیگری ندارند حمله کند
 تعجیبی ندارد .

همچنین از کسی که در باره پیامبران و اولیای خدا
 بدبین بوده است اگر داعیان و صاحبان طریقت‌ها و
 اولیای دروغین را سرزنش کند جای شگفتی نخواهد بود.
 ابوالعلا در اظهار عقیده خود در باره دین اسلام
 عموماً و سایر ادیان خصوصاً صریح بوده است :

۳۶۷- مسلمانان و نصرانیان اشتباه کردند و به حقیقت نرسیدند ،
 یهودیان سرگردان شدند و مجوسان کمراه گردیدند.

۳۶۸- مردم دنیا دو دسته اند: **عاقل بی دین و مؤمن بی عقل!**

۳۶۹- اگر از پیشوایان دین چیزی بیرسم گفته خود را با قیاس
تفسیر می دهند ،

۳۷۰- عقل را با خرافات عوام فریب منکر می شوند .

۳۷۱- ای کمراهان به خود آید و بیدار شوید که معتقدات شما
فیرنگ پیشینیان است !

۳۷۲- هدف آنها جمع مال بود ، موفق شدند و سپس هلاک گردیدند
و سنت لثیمان ادامه یافت ۱.

اما پیشوایان مذاهب خاصه ، هر يك برای کسب
مال به وسیله مذهب خود با دیگران جنگیدند و بشر را
در دریای بزرگی از ستیزه و گمراهی افکندند که برایش
امید نجات نیست .

۳۷۳- گروهی روز «خم» را بزرگداشتند و گروهی به قصد معارضه
با آن از روز « غار» تجلیل کردند. ۲.

۳۷۴- مردم برخلاف حقیقت گام بر می دارند متشیع راه افراط در

۱- ر.ک. : مجلة الامالی (بیروت ، سال اول شماره ۱۰) چهارم

نشرین اول ۱۹۳۸ .

۲ - مؤلف در پاورقی چنین توضیح می دهد : روز غدیر خم
پیامبر درباره امام علی گفت : من کنت مولاہ فعلی مولاہ ، بدین
سبب شیعیان این روز را بزرگ می دارند . و روز « غار » آنروز -
یست که پیامبر به اتفاق ابوبکر صدیق به قصد مهاجرت از مکه
خارج شدند و در غار ثور پنهان گردیدند تا زمانی که اهل مکه از
یافتن آنها مأیوس شدند و آنها بجانب مدینه رفتند .

- پیش گرفت و «شاری» ناصبی راه تفریط^۱
- ۳۷۵- مردم امیدوارند که پیشوایی سخنور با لشکری فرادان و مسلح ظهور کند ،
- ۳۷۶- پنداری دروغست ، پیشوایی جز عقل وجود ندارد که در صبح و شام مردم را رهبری کند ،
- ۳۷۷- این مذاهب فقط وسیله جلب دنیا برای رؤسا هستند ،
- ۳۷۸- مانند آنکس که زنگیان را در بصره کرد خود جمع کرد و آن قرمطی که در احساء چنین کرد ،
- ۳۷۹- این مذاهب را از زندگی خود ساخته‌اند و هر کس به بررسی آنها مشغول شود به بیدار خوابی دچار می‌گردد .

ابوالعلاء پیشوایان فرقه‌های بزرگ را به صاحب زنج تشبیه می‌کند و این شخص علی بن ابان است که با گروهی از زنگیان و اعراب به بصره حمله کردند و آن شهر را آتش زدند و شمشیر در میان مردم گذاشتند و در آنجا به فسق پرداختند بطوریکه ابن رومی می‌گوید: «زنگیان آشکارا مقدسات اسلامی را زیر پا گذاشتند» .

مراد از قرمطی ، ابوالقاسم بن زکریه است که بر مکه حمله برد و حجر الاسود را از خانه کعبه جدا کرد .

از این مطالب بدینی ابوالعلاء در باره پیشوایان مذاهب

۱- «شاری» یکی از خوارج است و خوارج دشمن سنی و شیعی

برای ما روشن می شود .

ابوالعلا نسبت به پیشوایان مذاهب فقهی «ائمۀ اربعه» که در شکل واجبات دینی و حلال و حرام و قبول یارد بعضی مطالب اختلاف کرده اند و نیز به فقیهان طرفدار آنها ؛ کوچکترین ارفاقی نکرده است .
۳۸۰- شافعی چیزی را جایز و حلال دانست که ابوحنیفه آنرا جایز نشمده بود .

۳۸۱- پیران و جوانان ماگمراه شدند و دوشیزه یا عجوی هم هدایت نگردید .

۳۸۲- فقیه مانند میهمان ناخوانده به خانه مردمی وارد شده که برای اجرای اوامر او تعجیل می کنند .

۳۸۳- اگر بدرستکاران امر مشکلی تحمیل شود می پذیرند ولی من به بردباری فقیهان مطمئن نیستم .

همچنین داعیان و صوفیان و امثال آنها نیز بسیار مورد تهکم و سرزنش ابوالعلا واقع شده اند :

۳۸۴- تردیدی ندارم که امام می داند داعیان، مذهب را وسیله کسب قرار خواهند داد .

۳۸۵- صوفیان به اینکه نسبت آنها به صوف (پشم) منتهی شود راضی نشدند و ادعا کردند که از طاعت نیز صاف شده اند .

۳۸۶- تبارک الله؛ روز کار پر از دروغست و مردم به صفائی موصوفند که حقیقت ندارد .

۳۸۷- برای عقل ثابت شده که نسبت صوفیه به گوسفند می رسد منتها گوسفندی که با شاخ زدن زبان می رساند .

۳۸۸- گروهی به پندار خود از عبادتی شاد شدند ؛ خدا گواهد است که آنها سود و زیبایی نکرده‌اند.

اما راجع به سایر رجال دین که پیامبر و صاحب شریعت و مذهب نبودند در مبحث «زندگی اجتماعی و فساد آن» از آنها سخن خواهیم گفت.

پس اگر ابوالعلا در بارهٔ رسولان و پیامبران بدبین بوده ، و وعده‌های آنها را رد می کرده است و به رؤسای مذاهب کینه می‌ورزیده و از فقیهان متنفر بوده است ، چرا در لزومیات خود کلمهٔ دین را بسیار تکرار می‌کند و ارزش آنرا یادآور می‌شود ؟

بنابراین معنی دین در نظر ابوالعلا چیست ؟

برای تفسیر این عقیدهٔ ابوالعلا کوششی نخواهم کرد و بیان این حقیقت را به خود او وا می‌گذارم تا بدانی هنگامی که کلمهٔ دین را بکار می‌گرفته در اندیشه چه داشته است :

۳۸۹- اگر نمازی را قضا کنی یا روزه‌ی را به عمد بشکنی عقاب می‌شوی ولی عقاب سرقت يك درهم بیشتر است .

۳۹۰- اگر روزی مرا به دینم دلبستگی نباشد یقین بدان که خوشبختی را برای غیر خودم آرزو خواهم کرد.

۳۹۱- دین عبارتست از خوشرفتاری با تمام مردم ، کسی که منکر

حق مردم است چه دینی دارد؟

۳۹۲- مهار کردن نفس و او را بکار خیر واداشتن از اداره کردن لشکری انبوه مشکلتر است .

۳۹۳- روزه ماه رمضان اگر مقرون به معصیت نباشد انسان را از روزه شعبان یا رجب بی نیازی کند.

۳۹۴- دین ، دوری کردن از لذتهاست در همه وقت ، هنگام ثروت و سلامت و قدرت .

ابوالعلا کلمه نیکو کاری را بادیق قرین می کند و آن کلمه بیست که اهل جاهلیت بر پارسایان ، به خصوص بر طاعت خوبان اطلاق می کردند؛ اندیشه نیکو کاری در نظر ابوالعلا جایگزین کلمه دین در اسلام گردیده است ، گواه بر این مطلب گفته خود اوست :

۳۹۵- پارسای واقعی آن نیست که اگر خانه خدا را زیارت کرده باشد نیکو کارش بنامی ،

۳۹۶- سید و نیکوکار کسی است که به آزار کسی راضی نمی شود و اسرار مردم را فاش نمی کند ،

۳۹۷- یا نسبت به سیه روزان و محتاجان و یتیمانی که در اثر جنگ بی پدر شده اند بخشنده است ،

۳۹۸- در روز صدایش به دشنام بلند نمی شود و در شب به همسایگانش آزار نمی رساند .

ابوالعلا از این که بعضی از مردم معنی سخنش را خوب

نفهمند و ارزش نماز و روزه و حج را از او پیرسند و

بگویند این اعمال اگر دین یا پیروی از دین نیست پس چیست؟ وحشت دارد، بنابراین در جای دیگر آشکارا می گوید:

۳۹۹- تسبیح بگو و نماز بخوان و کعبه را بجای هفت بار هفتاد بار طواف کن، با تمام اینها تو عابد نیستی.
۴۰۰- کسی که خواسته هدف خود را به هنگام، انتخاب نکند دین را نشناخته است.

ابوالعلا از مردم می خواهد که دین آنچه را برای سعادت برادران و همنوعان می خواهد انجام دهند زیرا آنچه را برای خدا خواسته است فقط به خدا مربوط است نه به دیگران.

در این مورد ابوالعلا عقیده مرجئه را اختیار کرده است، مرجئه بدون آنکه عمل کسی را رد یا قبول کنند قضاوت بر اعمال بشر را بخدا و روز قیامت وا می گذارند. اما ابوالعلا در این مورد اندکی تندروی کرده است، او می گوید:

۴۰۱- قضاوت در باره دین تو وظیفه من نیست که برایت عفو بنویسم.
فائلشوم.

۴۰۲- اگر کسی بدی را از من دور کند، سعادت و خوشبختی از آن او خواهد بود.

۴۰۳- چنین کسی اگر می خواهد کتاب موسی را بخواند و اگر دوست دارد محبت شعیا را به دل بگیرد.

در جای دیگر می بینیم؛ ابوالعلا معتقد است که پارسایی و نیکوکاری و ترك آزار مردم و پرهیز از کار زشت و خوش همسایگی اساس دین صحیح است به شرط آنکه آدمی این اعمال خوب را با میل و اختیار انجام دهد و از کارهای زشت پیش از آنکه پیری و ناتوانی مانعش شود دوری کند.

۱ - یکی از پیامبران بنی اسرائیل است .

۵ تقوا و اعمال واجب در اسلام

ابوالعلا مردم را به تقوا امر می کند و انجام واجبات دینی را نیکو می شمرد و از اینکه گروهی خود را در لباس تقوا پنهان می کنند تا بر مردم ستم نمایند یا آنها را بفریبند یا بدون آنکه حقیقت تقوا را بفهمند در انجام آن زیاده روی می کنند متأثر می شود و آنها را بر حذر می دارد و تیز از اینکه گروهی واجبات دینی را انجام نمی دهند یا در صورت انجام بدرستی آنها توجهی ندارند ناراحت می شود.

می خواستم تمام وجوه تقوا و ورع و انجام واجبات مانند نماز و روزه و زکات و حج را از نظر ابوالعلا طبقه بندی کنم ولی دیدم اینکار ما را از هدف اصلی باز می

دارد بنابراین یکبارگی برای تمام آنها در اینجا به استشهاد می‌پردازم .

بادقت و تأمل در ایاتی که ذکر می‌شود هر کس می‌تواند برای خود نتیجه بگیرد:

۴۰۴- اگر تقوا عبارتست از حماقت و ناتوانی، پس خران زبون پرهیز کارند .

۴۰۵- اساس دین از هم پاشیده شده و نشانه‌های آنرا روزگار تغییر داده است .

۴۰۶- زکات و روزه و نماز و طهارتی باقی نمانده است .

۴۰۷- می‌میرم درحالی که درباره آفرید کار تردیدی ندارم، پس بر من گریه می‌کنید و دیگران را مگریانید .

۴۰۸- مذهب مرا انتخاب کنید که به صلاح شماست، در زندگی نماز بنخوانید و زکات بدهید .

۴۰۹- آنکس که مردم را به پرداخت زکات و خمس سفارش کرده کار خوبی کرده است .

۴۱۰- ای فریب خورده! پنداشتی که دیندار هستی، به خدا سوگند که تودینی نداری!

۴۱۱- برای عبادت به جانب کعبه می‌روی درحالی که همسایه فقیر و رفیقت از تو شکایت می‌کند .

همچنین می‌بینیم که ابوالعلا در انجام واجبات دینی بین مردان و زنان فرق می‌گذارد. او معتقد است آنچه دین از زن می‌خواهد کمتر از آنچه از مرد،

می‌خواهد به علت آنکه زن در روز کار ابوالعلا و در نظر او نمی‌توانست به واجبات عملی دین اقدام کند یعنی چون زن وسیله‌یی از وسائل فتنه‌یست که با انجام جنبه‌های دین معارض است بنابراین از او می‌خواهد مانند مردان بکارهای خیر بپردازد ولی برای حج و نماز جماعت مانند مردان به خود زحمت ندهد :

۴۱۲- دوشیزه را در نماز به سوره‌های حمد و اخلاص پاداش سوره-
های یونس و براءت می‌دهند.

۴۱۳- در خانه بمان که حج را بر پیر زنان و دوشیزگان واجب
نمی‌دانم .

۴۱۴- هر گاه توانستی کار نیکی انجام بده و اگر نیکی ترا فرا خواند
آری بگو .

٦

هدایت عقل

ابوالعلا معتقد است که هر کس از عقل خود پیروی کند گمراه نمی‌شود؛ البته اگر عقل داشته باشد؟! اما اگر کسی عقل نداشته باشد به تقلید از دیگران عمل می‌کند یا مانند حیوانات بدنبال آنها کشیده می‌شود.

ابوالعلا به‌حاکمیت عقل در اموری که مردم عادهً این حاکمیت را می‌پذیرند قانع نشده بلکه می‌خواهد در هر کاری عقل قاضی شود.

این دعوت در بیشتر هدفهایی که ابوالعلا در لزومیات خود اختیار کرده حتی در عبادات به صورت هدایت به کمک نور عقل و اندیشه آشکار می‌شود و او در

تمام موارد دو چیز را بسیار کوچک می‌شمرد: تقلید و اخبار روایت شده .

بدین سبب او معتقد است که هر خبر روایت شده یا عادت شایع شده‌یی را باید با میزان عقل سنجید؛ و در ترازوی قضاوت ابوالعلا کفهٔ این گونه اخبار و عادات بسیار سبک است :

۴۱۵- پنداری دروغست، پیشوایی جز عقل وجود ندارد که در صبح و شام مردم را رهبری کند.

۴۱۶- آیا سخن راوی درست است که ما قبول کنیم یا تمام آن اخبار؛ اباطیل و افسانه‌است؟

۴۱۷- خردمندان فتوادادند که آن گفته‌ها دروغست و عقل نونهای است که میوهٔ آن حقیقت و راستی است.

ممکن است کسی تعجب کند و بگوید: ابوالعلا بر معتزله می‌تازد، در حالی که آنها عقل را بر نقل ترجیح می‌دهند همان‌طور که خود او در اینجا اینکار را کرده است. آری با آنکه او با عقیدهٔ آنها در برتری عقل از روایات و اخبار دینی موافق است معتزلی نیست ولی او فقط بر آن دسته از معتزلی‌ها می‌تازد که اوقات خود و دیگران را با جدلهای بی‌نتیجه ضایع می‌کنند نه آنها که

عقل را در مرتبه‌یی بلند قرار می‌دهند . ابوالعلا در باره
عقل مبالغه کرده و آنرا پیامبر دانسته است:

۴۱۸- ای فریب خورده! اگر عقل داری حقیقت را از او پیرس که
هر عقلی پیامبر است.

وضع عمومی اجتماع

از مطالعه قسمت اول لزومیات به نظر می رسد که وضع زندگی اجتماعی در روزگار ابوالعلا از آنچه در زمانهای قبل یا بعد از او بوده خیلی بدتر است، ولی اگر این مطالعه را تا آخر کتاب دنبال کنیم و در اطراف لزومیات دقیق شویم علت این تصور نادرست روشن می شود، زیرا وضع اجتماعی روزگار ابوالعلا و قبل از او یا بعد از او یکی بوده است یعنی فساد اجتماعی به آن شدت که در لزومیات وصف شده نبوده است بلکه ابوالعلا با مبالغه ادبی آنرا معرفی کرده و مطالب زیادی از بدبینی خود را بر آن افزوده است. خود او می گوید:

۴۱۹- مردم دنیا از آغاز خلقت چنین بوده اند، نادانها نباید گمان کنند که مردم فاسد شده اند.

تجسیم واقعی وضع اجتماعی روزگاری که ابوالعلاء در آن زندگی می کرده از لزومیات ممکن نیست و از این طریق نمی توان جز وضعی درهم و ناقص بدست آورد و مسلماً چنین چیزی وضع اجتماعی که ابوالعلاء در آن می زیسته نخواهد بود بلکه نمونه‌یی از تنفر ابوالعلاست نسبت بآن اجتماع یا هر اجتماعی که دیدار آن برای او ممکن بوده است، بنابراین آنچه از این راه بدست آید در حقیقت نمونه‌یی از بدبینی ابوالعلاء خواهد بود. بدین سبب ماهرگز نخواهیم کوشید که جوانب اجتماع را در لزومیات ابوالعلاء بررسی کنیم مگر وجوهی را که فقط شامل بدبینی اومی گردد و این همان وجوهی است که خود ابوالعلاء آنها را بیان کرده است.

اما علم اقتصاد و علم سیاست و جغرافیای انسانی و نظام اداری به صورتی که در علوم اجتماعی امروز می شناسیم در لزومیات دیده نمی شود و اگر اشارات اندک ابوالعلاء در لزومیات بررسی شود معلوم می گردد که آن اشارات یا بدون قصد ذکر شده یا در حقیقت به امور دیگری که ابوالعلاء می خواسته آنها را بررسی و حل کند مربوط می

شود .

فکر می کنم اگر در اینجا با دکتر طه حسین که به دو بیت مشهور ابوالعلا استشهاد کرده است همداستان شویم مبالغه باشد :

۴۲۰- از زندگی ملول شدم ، تا کی باملتی که امیرانشان به نادرستی انجام وظیفه می کنند زندگی کنم .

۴۲۱- به رعیت ستم کردند و فریب او را مباح دانستند ، مصالح مردم را نادیده گرفتند در حالی که اجیر آنها بودند .

طه حسین می گوید : « از اینجا می فهمیم که ابوالعلا بحکومت موروثی معتقد نبوده است او فقط به انتخاب و بیعت عقیده داشته همچنانکه جمهوری خواهان معتقدند »^۱

در شگفتم که چگونه دکتر طه حسین از این دو بیت معنی بیعت و انتخاب و عقیده جمهوری خواهی ابوالعلا را فهمیده است. شاید کلمه « امرأها » او را به این عقیده واداشته باشد. اگر طه حسین در این کلمه دقت می کرد، آنگاه با نظری سطحی به مطالعه بیت دوم می پرداخت بدون تردید برایش روشن می شد که در اینجا ابوالعلا به تمام فرمانروایان حمله می کند ، خواه امارت را به ارث برده باشند یا غصب

۱- تجدیدن کری لابی العلاء المعری ص ۳۰۳-۳۰۴

کرده باشند یا اینکه مردم با میل و رغبت آنها را برای فرمانروایی برگزیده باشند .

البته تردیدی نیست که ابوالعلا در ترکیب اجتماع نظری انتقادی داشته است . او معتقد است که تمام مردم از لحاظ طبیعت بشری (که پس از چند سطر دربارهٔ فساد آن سخن خواهیم گفت) یکسانند و این برابری به ارادهٔ آنها نیست ، بلکه به سبب طبیعتی است که در هر زمان و مکان برای آنها ایجاد شده است .

از آغاز خلقت بشر ، برابری در میان انسانهایی ریزی شده چون همهٔ آنها فرزند يك آدم هستند .

پس میان فرزند زن آزاد و شریف و فرزند زنی که خود را برای مردها می آراید فرقی نخواهد بود .

و سیانِ من أمه حرّة حسان ، و من أمه فرتنا
و نیز میان عرب و بربر و آزاد و برده و هاشمی و غیر هاشمی

۱ - فرتنا اسم یونانی (فرتونی) من اسماء البنات ، و يقصد

ما اشرنا اليه .

یعنی کسی که مادرش آزاد و شریف باشد با آنکه مادرش خطا

کار باشد یکی است .

فرقی نیست :

۴۲۲- هاشمی نباید بر مردی که از خاندان بربر است فخر بفرشد.

۴۲۳- خدا سوگند یاد کرده که نزد او علی و قنبر یکسانند .

آنگاه ابوالعلا مبالغه کرده و بشر را به حیوان درنده

تشبیه می کند و می گوید : عرب در میان آنها مانند عجم

یا زنگی است ، و در برابر جن و انس مردّد مانده است :

۴۲۴- انسانیت تغییر یافته و شیر درستی مانند روباه شده و انسان

مانند نسناس گردیده است .

۴۲۵- هر عاقلی که این تغییر را ببیند از خود می پرسد : آیا اینها

جن هستند یا انسان ؟

۴۲۶- عرب و عجم از بین رفتنی هستند و همه ما در ستمگری شبیه و

مانند یکدیگریم .

۴۲۷- سرنوشتی غالب و امری قدیم است که عالی و دانی در برابر

آن یکسانند .

۴۲۸- اختلاف نژاد معلول علت آمیزش است بنابراین عرب و زنگی

برابرند .

همچنین به عقیده ابوالعلا حقوق اجتماعی افراد بشر

یکی است گرچه این مطلب باعث شود که میان اقوام دشمنی

پدید آید و جنگهای دائمی ایجاد شود :

۴۲۹- تمام مردم برابرند ، گرچه آتش جنگهای خانمانسوز شعله ور

کردد .

در این انتقاد تلخی که ابوالعلا از اجتماع می کند

عقاید اولیه اجتماعی نیز وجود دارد که بسیار با ارزش است چون این آراء ابوالعلا جنبه اصلاحی دارد .

مثلاً ابوالعلا معتقد است که مردم در اجتماع به حسب اعمالشان بر سه دسته اند: گروهی که با اعمال نیک راه فراز می پیمایند تا مانند فرشته می گردند و گروهی که با رفتار نادرست بر راه نشیب سرازیر می شوند تا با حیوانات در یک ردیف قرار می گیرند ، دسته سوم انسانهای معمولی هستند یعنی آنانکه خوبی و بدی را در اعمال خود مخلوط می کنند . و چون مردم بعضی به بعضی دیگر نیازمند هستند بنابراین هر کس خادم دیگریست :

۴۳۰- آدمیان را سه رتبه است : ملك مقرب ، و انسان ، و گروهی غیر انسان .

۴۳۱- اگر کسی کار نیک انجام دهد به مقام فرشتگان نزدیک می شود که بهترین نوع مخلوقست ،

۴۳۲- و اگر همت خود را پست کند به جنس حیوانات می گراید که بدترین نوع مخلوقند .

۴۳۳- مردم از شهری و دهاتی همه بهم نیازمند هستند و ندانسته خادم یکدیگر می باشند .

۴۳۴- هر عضوی برای کاری ساخته شده که انجام می دهد پس با دست راه رفتن ممکن نیست بلکه باید با پا راه بروی .

ابوالعلا حق دارد که معتقد شود زیادی مردم باعث

زیادی فساد می گردد . چون زیادی مردم باعث زیادی احتیاجات آنها می شود و در نتیجه بر خورد منافع و مصالح آنها پیش می آید که بر قابت و همچشمی منتهی می شود و در چنین حالتی است که پریشانی اجتماع زیاد می گردد: ۴۳۵- اگر مردم زیاد شوند فساد شایع می شود همانطور که سخن چون زیاد شده فاسد گردیده است .

ظلم اجتماعی زیاد شده ، ثروتها بتساوی تقسیم نمی شود؛ مردمی از گرسنگی به خود می پیچند در حالی که همسایگان آنها از پر خوری در عذابند . اگر مردم فقط زکات مال خود را می پرداختند در بین آنها این اندازه اختلاف طبقاتی دیده نمی شد :

۴۳۶- جویندگان آب زیادند در میان آنها گروهی تشنه اند و گروهی در اثر آشامیدن آب بیمار شده اند .

یعنی جویندگان آب می خواهند آب زیادی بنوشند، بعضی از آنها هر چه بچنگشان آید مینوشند و گروهی برای بدست آوردن آب از بس رفت و آمد کرده اند خستگی آنها را از پاد آورده است (یعنی بعضی از مردم با کمترین کوشش به ثروتی زیادتر از احتیاج خود می رسند و گروهی با کوشش فراوان باندک قوتی دست می یابند یا بهمان اندک

هم نمی‌رسند) اما دارویی که ابوالعلا برای ازبین بردن این ظلم اجتماعی تجویز می‌کند فقط پرداخت زکات است مطابق شرع :

۴۳۷- ای قوت تو که باقوت و طلا نیستی پس چگونه مردم فقیر را عاجز می‌کنی؟

۴۳۸- فکر می‌کنم اگر مردم زکات خود را بپردازند هیچ فقیری را شاکی نخواهی دید .

بنابراین اگر ابوالعلا اشتراك در مال را سفارش می‌کند اشتراك در زن را ناپسند می‌داند چون در چنین حالتی برای اجتماع مشکلات تازه‌یی بوجود می‌آید :

۴۳۹- بدترین زناحواصیلها (مشاعات) هستند که بزودی مهمل می‌شوند و مانند زمین اولاد اشتراکی حمل می‌کنند .

فساد سرشت انسان

پس از آنکه ابوالعلا تمام افراد بشر را از لحاظ طبیعت یکسان دانست و آنها را تا مرتبه درندگان پایین آورد سرشت آنها را به فساد محکوم کرد؛ نه تنها از اصلاح آنها دست کشید بلکه از امکان اصلاح آنها نومید شد. بعقیده او تمام مردم در این فساد یکسانند، و اگر برای یکی از آنها اندکی خوبی مقدر شده باشد آن شخص باید به سختی خود را بطرف آن خوبی بکشد در حالی که نفس او بشدت بجانب بدی متمایل است. زیرا همه بدیها در سرشت آدمی کاشته شده، اومی گوید: «فریب در دل او نقش شده و نیرنگ در دل مردم».

ابوالعلا ما را نصیحت می کند که برای اصلاح بشر

- بخود زحمت ندهیم چون خدا نخواسته آنها پاك باشند .
- انبیا برای این اصلاح کوشیده‌اند و نتیجه‌ی نگرفته‌اند . بدین سبب اگر انسان به طبیعت خود عمل کند و به خواسته خود توجه نماید و اسیر غرائزی گردد که تمامش در اصل بد و ناپسند است نباید او را سرزنش کرد:
- ۴۴۰- گرچه مردم از لحاظ نیک‌اندیشی فرق دارند ولی از جهت بدسرشتی یکسان هستند .
- ۴۴۱- مردم در زندگی به یک جهت روانند ، نرماده آنها از پاکی بی بهره‌اند .
- ۴۴۲- راه دست یافتن به عمل پرخطر است و شیرینی آنرا تلخی پوشانیده است . آیا هیچ تلخی را دیده‌ی که شیرین شود ؟
- ۴۴۳- در سرشت فرزندان حواء و تمام مخلوق بدی نهاده شده؛ پس بیهوده مگو: این دشمنی و کینه توزی چیست؟
- ۴۴۴- طبیعت به آسانی به جانب بدی می‌رود ولی بطرف خوبی باید با ریمان کشیده شود .
- ۴۴۵- در غریزه‌ها اخلاق ناپسندی نهاده شده، پس آیا سزاوار است ما را برای بدکاری و حسادت سرزنش کنند ؟
- ۴۴۶- خدا برای دانشمندان ما پاکی مقدر نکرده است پس از عامه مردم نباید پاکی انتظار داشته باشی .
- ۴۴۷- آدمی بدوست و هم‌وعش ستم می‌کند همانطور که گرک هنگام گرسنگی هم‌جنس خود را می‌خورد .
- ۴۴۸- انسان ذاتاً فاسد است و هر کس با حکمت خود برای اصلاح او بکوشد کمراه است .

۴۴۹- بدی طبیعتی است که غریزه آن میان هر نوع و جنس تقسیم شده است .

۴۵۰- آیا نمی بینی که خوبی را آدمی کسب می کند ولی بدی با طبیعت او آمیخته است ؟

۴۵۱- پیامبر حقیقتی را آورد تا شما را اصلاح کند. آیا طبیعت شما به این اصلاح تمایلی پیدا کرده است ؟

از اینجامعلوم می شود که ابوالعلاجبری مذهب بوده یعنی معتقد است انسان بر اعمالی که در این دنیا انجام می دهد مجبور است و چون اساس آن اعمال در طبیعت اولیه او ترکیب شده است پس چگونه ممکنست از آنها نجات پیدا کند :

۴۵۲- پلیدیهای اصلاح ناپذیری ما را در میان گرفته اگر به ندرت کسی از ما صالح شد و در حکم نادر است .^۱

۴۵۳- اخلاق ما به اختیار فاسد نمی شود بلکه تقدیر باعث فساد آن می گردد .

۴۵۴- در اساس خلقت ریاضت و نیهت است و فرع نیز تابع اصل می باشد. پس چگونه فرزندی صالح باشد در حالی که پدرش فریبکار است؟!

با اینهمه این جبر در نظر ابوالعلا عقیده بی فلسفی نیست بلکه نتیجه بدینی اوست :

جبر قابل توجیه نیست لیکن واقعیتی است که هر

۱ - النادر کالمعدوم .

کس آنرا با رضایت می پذیرد، چون نمی تواند آنرا چاره کند یا تغییرش دهد.

۴۵۵- اگر به خدای بزرگ مطمئن هستی در گفتار و بیدارت تسلیم او شو.

با اینهمه ابوالعلا نتوانسته است از پرسش و تعجب خودداری کند:

۴۵۶- آیا من در این دنیا بر اعمالم مجبورم یا مستطیع و مختار؟

۴۵۷- ای دنیا ترا از دست دادم زیرا تمام اهل تو نادانند و مسلمو اهل کتاب ستمکار.

۴۵۸- به اجبار دنیا آمدم، خدا گواهد است که رفتن از این دنیا نیز به اجبار خواهد بود.

در اینجا ابوالعلا مانند متکلمان اشعری و معتزلی به جدل می پردازد آنگاه می کوشد رأیی اظهار کند که معمولاً از عقاید معتزله است.

۴۵۹- اگر گناهکار به اجبار گناه می کند پس عقاب او ستمگریست.

۴۶۰- خدا که فلزات را آفرید می دانست که از آنها شمشیرهای برنده ساخته خواهد شد.

آنگاه ابوالعلا به اطراف خود می نگرد و متوجه سرنوشتی که مردم را به اجبار با خود می برد می گردد. می بیند تمام آنها بر اعمال نیک و بد خود مجبورند. ولی بدبینی ابوالعلا دائماً او را وامی دارد که از بدی سخن بگوید.

او درباره بشر می گوید :

۴۶۱- مردم در کارها مجبورند پس اگر خطا کردند بر بد کارشان سرزنشی نیست و اگر کار نیک کردند سزاوار ستایش نیستند .

۴۶۲- در طول زندگی برای این گفته شواهدی پیدا کردم که پارسایی، مرا از بیان آنها منع می کند .

۴۶۳- گریبان روزگار پر از آفتهاست در این گریبان جز بدبخت فریبخورده کسی وجود ندارد .

۴۶۴- شواهد نشان می دهد که جبر است، من حقیقت این جبر را نمی فهمم ، مثل اینکه تمام مردم بسوی بدی کشیده می شوند .

ابوالعلا نمی خواهد به جبر معتقد شود چون می بیند اگر به جبر معتقد شود نسبت بدی یا آفرینش آن به خدا مربوط می شود، بنابراین پارسایی او را از این کار بازمی دارد، لیکن چون نشانه های زیاد جبر را اطراف خود می بیند از روی ناچاری یا کمان به جبر اعتراف می کند نه از روی یقین. بدین سبب تنها راه گریز از این تنگنا برای او آنست که میانه کار را بگیرد؛ یعنی نه جبری باشد که معتقد است هر چیز از روز ازل بر او مقدر شده و نه قدری که فکر می کند انسان می تواند تمام اعمالش را آزادانه انجام دهد :

۴۶۵- نه جبری باش نه قدری بکوش تا در میان آنها راه میانه بی انتخاب کنی .

با آنکه در حوادث دنیا و اخلاق و اعمال مردم بدی غلبه دارد، ابوالعلا به وجود اندکی خوبی معتقد است ولی این خوبی همیشه با بدی آمیخته است.

۴۶۶- بدی در مردم و سایر موجودات اصلی ثابت شده و خوبی و بدی از ازل درهم آمیخته اند.

۴۶۷- خوبی و بدی چنان درهم آمیخته اند که گویی هر عسلی را با زهر ممزوج کرده اند.

۴۶۸- دنیا بیست که در آن اضعاد در برابر هم قرار گرفته اند، ثروت و فقر، غم و شادی.

این خوی بد در بشر آنقدر نیرومند است که حتی عقل در مقابل آن اگر بخواهد صاحب خود را به خوبی هدایت کند قادر نخواهد بود:

۴۶۹- خوبی و بدی، تاریکی و روشنی در پی یکدیگرند و مردم دنیا مانند روزگار دو دسته اند.

۴۷۰- عقل با این ترکیب مخالف است و با آن مبارزه می کند، عقل و طبیعت نادم مرگ دشمن یکدیگرند.

جای دیگر می گوید: «طبیعت تو سلطانیست که بر عقل تو غالب است».

سیاست و امور اداری و رجال آنها

علت تنفر ابوالعلا از رجال دولت به سبب آنست که او در روزگاری پریشان و آشفته به سر می‌برده و ریاست طلبان معمولاً از راه غیر مشروع به هدف خود می‌رسیدند؛ آنها چون به مسند ریاست تکیه می‌زدند خواسته‌های مردم را از یاد می‌بردند و بکارهای خود می‌پرداختند و از نعمتهای جاه و مال بهره می‌گرفتند و بر مردم ستم نموده با آنها مستبدانه رفتار می‌کردند چون مسند نشینان مقامهای دولتی از برگزیدگان و عقلای مردم نبودند.

بدین سبب ابوالعلا بر مقامهای آنها می‌تازد و مردم را به دوری کردن از این مسند نشینان نصیحت می‌کند:

۴۷۱- امیر آنها با نیرنگ به امارت رسیده و زاهدشان با نماز شکار می کند .

۴۷۲- عراق و شام سرزمینهایی هستند که از خیلی پیش در خود فرمانروایی شایسته ندیده اند .

۴۷۳- شیطانها بر مردم امیر شده اند و در هر شهری شیطانی فرمانروایی می کند.

۴۷۴- امیر کسی است که به گرسنگی مردم توجه نمی کند و تمام شب را به عیش و نوش می گذراند.

۴۷۵- چه وقت امام ظهور می کند که انتقام ما را بگیرد و کوهها و دشتها طعم عدل را بچشند ؟

۴۷۶- به مردمی سیاستمداری گویند که کارها را نا بخردانه انجام می دهند و خودسرانه عمل می کنند .

۴۷۷- زای بر زندگی و وای بر من و بر روزگاری که اراذل و اوباش بر آن ریاست می کنند.

۴۷۸- بدترین مردم فرمانروایی است که از رعیت می خواهد او را سجده کنند .

۴۷۹- تنها باش که آفریدگار تو یکتاست ، به معاشرت با رؤسا رغبت مکن .

به عقیده ابوالعلا بیعرضگی فرمانروایان در اداره امور مملکت کمتر از بیعرضگی آنها در امر سیاست نیست بلکه ناقص تر و زنده تر می باشد، او می گوید: امیران در انجام کارهای مردم اشکال تراشی می کنند و برای پایمال کردن حقوق آنها در میان مردم پریشانی و تفرقه ایجاد

می کنند در حالی که همین مردمند که امیران را برای اداره امور مملکت اجیر کرده اند :

۴۸۰- زندگی خسته کننده است ، تاکی با مردمی معاشرت کنم که امیرشان برخلاف مصالحشان رفتار می کند؟

۴۸۱- بر مردم ستم کردند و فریب آنها را جایز شمردند، در حالی که اجیر آنها بودند مصالح آنها را زیر پا گذاشتند.

ابوالعلا می گوید: امیران از مردم مالیات می گیرند ولی برای آنها امنیت ایجاد نمی کنند بلکه مردم را در برابر دشمن تنها می گذارند :

۴۸۲- فرمانروایان را می بینم که به ملت توجهی ندارند ، پس برای چه مالیات گرفته می شود؟

ابوالعلا معتقد است کسانی که بر مردم ستم می کنند همین امیران هستند :

۴۸۳- در صحرا راهزنان خودسر ، جا گرفته اند و در مساجد و بازارها خرابکاران مسکن گزیده اند ؛

۴۸۴- این گروه را قاضی یا تاجر می گویند و آن گروه را اعراب می نامند .

در اینجا ابوالعلا حکام را به بادیه نشینان تشبیه کرده ، جز آنکه بادیه نشینان دلیرانه بر مردم می تازند و اسب و گوسفند آنها را به یغما می برند که مردم آنها را اعراب می نامند ولی نوع دیگری ازدزدان هستند که در

مساجد و بازارها می نشینند که این گروه را قاضی و تاجر می گویند .

۴۸۵- تمام مردم دنیا خیانتکارند حتی قضات که مانند دزدان هستند.

ابوالعلا در جای دیگر می گوید: فرمانروایان در

هر حال با موسیقی و شراب و آنچه معمولاً در پی این دو

می آید سرگرم عیش و نوشند، در عین حال برای ادامه

این عیش از گرفتن مالیات غفلت نمی کنند:

۴۸۶- مردم را در هر چه و مرج می بینم، کمرهانی هستند به نام معتزله و مرجئه

۴۸۷- کار امیرانشان موسیقی و شراب است و کار حکام آنها باج و خراج گرفتن .

۴۸۸- پیشوایان در چپاول ثروت مردم و تجاوز به ناموس آنها کوشش می کنند .

همچنین ستمگری قضات و عدم توجه آنها به امور

مردم و قبول شهادت دروغ و گرفتن رشوه باعث شده بود

که فساد در دستگاه قضایی منتشر شود .

البته تجاوز کاری امیران و پیشوایان بعلت کودنی

آنها نیست بلکه نشانه زیر کی آنهاست .

گرچه مملکت به هوش و خرد امیران نیازمند

است ولی امیران فقط از کودنی مردم سوء استفاده می

کنند .

ابوالعلاء معتقد است مردم در حکم خرائی هستند

که حکام آنها را به اراده خود می رانند

۴۸۹- مردم اسیر زیرکان شده اند و نسل اندر نسل چشم بسته مطیع آنها بوده اند .

۴۹۰- اگر ریاست و فرمانروایی با درایت همراه نباشد سیاستمدار از جاده حقیقت منحرف می شود.

۴۹۱- ای قوم اگر منمم روزی فرمانروای شما بودم در غیابم مانند سایر امیران مذمت می کردید .

۴۹۲- سیاستمداران شما فقط بمنزله چوپانند؛ شتر می چرانند و الاغ می رانند .

رجال دین و متظاهران به تقوا

مقدار زیادی از عیبجوییهای ابوالعلا بطور عموم متوجه رجال دین مخصوصاً آنان که به تقوا تظاهر می کنند گردیده است . او معتقد است که این گروه زندگی اجتماعی را بیشتر از رجال سیاست و حکام، فاسد کرده اند. آنها دین را بمنزله سکه شکاری برگزیده اند و مناصب و اموال را با آن غصب می کنند و هنگام ارتکاب کبائر و منکرات در پناه دین مخفی می شوند .

آنها برای عوام الناس قوانینی وضع کرده و مذهبیه بوجود آوردند تا درآمد خود را زیاد کنند، آنگاه به نفاق و دروغ متوسل شدند تا از این راه کسب روزی کنند و هزینه عیش خود را تأمین نمایند .

- درا کثر لزومیه‌های ابوالعلا پیشوایان دینی به‌ریا و
 جهل و طمع و فسق متهمند. شك نیست که مقصود ابوالعلا بعضی
 از رجال دینی می‌باشد نه همه آنها . اینک مقداری از آنچه
 ابوالعلا در اینمورد سروده است :
- ۴۹۳- دین حقیر شده حتی بهترین دینها برای عده‌ی مانند بازاسک
 شکاری گردیده است .
- ۴۹۴- آگاه باش ! با آنکه تو آزاده هستی از واعظ فریبکاری که
 زنان را موعظه می‌کند گول خورده‌ی بی ،
- ۴۹۵- واعظی که صبح شراب را بر شما حرام می‌کند و شب خودش با
 خاطری آسوده می‌نوشد ،
- ۴۹۶- شراب خالص و مخلوط را جرعه‌جرعه مانند تشنه‌ی که به آب
 اندکی دست یافته است می‌نوشد .
- ۴۹۷- به‌شما می‌گویند که در اثر فقر برهنه مانده‌اند در حالی که
 جامه آنها در گرو باده است .
- ۴۹۸- هر کس منکرات را انجام دهد از دوجہت خطا کرده است نه
 نه از يك جهت .
- ۴۹۹- آنها دینی ندارند و عبادتی نمی‌کنند، مواظب باش گول دستهایی
 را که تسبیح حمل می‌کنند نخوری .
- ۵۰۰- بسیاریند شیوخی که با موی سفید روز عبادت می‌کنند و شب
 در دریای خیانت شناورند.
- ۵۰۱- شاید واعظانی که در محرابها می‌نشینند و مردم را موعظه می
 کنند مانند آنهایی باشند که در میخانه‌ها شادی می‌کنند.
- یعنی : شاید بعضی از کسانی که در مساجد مردم را

به وسیله دین موعظه می کنند و آنها را از خشم و عذاب خدا
بر حذر می دارند به مردانی که در میخانه ها عربده می کشند
و آواز می خوانند شبیه تر باشند .

۱۱ عامه مردم

ابوالعلا اولین کس نیست که عامه را کوچک شمرده و آخرین کس هم نیست که آنها را مذمت کرده است. برای اثبات این مطلب کافیهست به گفته قرآن کریم توجه کنی: «ان هم الا کالاً نعام بل هم اضل سبیلاً» (آنها مانند چارپایان یا گمراهتر از آنها هستند). در اینجا مقصود از عامه آنهایی هستند که اعمالی را بدون اندیشه انجام می دهند: به ظاهر واجبات عمل می کنند و باطن آن را از یاد می برند.

گروهی از مردم ابوالعلا را بیشتر از عوام ناراحت می کنند. گروهی که به خواص نزد یکند و اعمال عوام را انجام می دهند یا کارهایی که می کنند جز درخور عوام نیست و به انجام آن اعمال نیز تظاهر می کنند.

هر گاه ابوالعلا از رفتار عوام ناراحت می شود و می خواهد آنها را محکوم کند حکم او بی رحمانه و صریح است ولی اینکار او از نظر فلاسفه صحیح است :

۵۰۲- مردم مانند ماهیان در دریایی از مصیبت شناورند .
 ۵۰۳- به مدح و هجو آنها اهمیت مده که این گروه چون سگان پارس-
 کننده می باشند .

۵۰۴- چارپایان شبرو و حیوانات قابل ذبح از این گروه بهترند ،
 ۵۰۵- کاش آنها را مانند حیوانات افسار می کردند و از ارتکاب
 گناه باز می داشتند .

اما صفات عوام و آنان که به خواص نزدیکند همان صفاتیست که در هر زمان و مکان نزد چنین مردمی دیده می شود ، بعضی از این صفات عبارتست از خودسری و نادانی و خودخواهی :

۵۰۶- هوس از هر طرف بر مردم غلبه کرده اگر چه آن مردم با اراده و دلیر باشند .

۵۰۷- از دلی که به فرمان من نیست و از دنیای پلیدی که مرد رشیدی در آن وجود ندارد به خدا شکایت می برم .

۵۰۸- عقل ویرانه نشین شده و جهل کاخ نشین گردیده است .

۵۰۹- باید از ادعای خردمند بر حذر بود زیرا آن ادعا ، دام فضیلت و بلای مهلك است .

صفات دیگر این مردم ، بخل و حرص ، طمع و حسد ،

کینه و سخن چینی و غیبت ، دروغ وریا و نفاق، خیانت و مکر ، نیرنگ و فریب و غیر آنهاست که اگر بنخواهم به تمام آنها استشهاد کنم سخن دراز و ملال انگیز می شود، پس به جای نقل تمام آنها به ذکر این لزومیه اکتفا می کنم :

۵۱۰- دریا فتم که قضای خدا شامل تمام مردم گردیده و مردم بدون اراده انجام وظیفه می کنند .

۵۱۱- هوس از هر طرف بر مردم غلبه کرده است اگر چه آن مردم با اراده و دلیر باشند .

۵۱۲- مردم مانند سگانی هستند که با شتاب و فریاد دنبال مردار می گردند و من از آنها لثیم تر هستم.

۵۱۳- جز غل و غش چیزی قبول نکردیم در حالی که فقط دل‌های پاک و سالم به ثواب خدا نائل می شوند .

۵۱۴- چه کسی در این دنیا قابل ستایش است ؟ هر کس مردم را بیازماید می بیند که همه سزاوار دشنامند .

در اینجا دیده می شود که ابوالعلا آنچه را برای عوام می پسندد بر خود نیز روا می دارد و شاید سرزنش خود را مقدم می دارد .

۵۱۵- ای مردم تأمل کنید! اگر رفتار شما رامذمت کردم بدون شك این مذمت را از خود شروع می کنم .

چون در میان مردمی گمراه ، وجود فردی صالح

که از لحاظ کارهای اجتماعی با ارزش باشد دشوار می باشد :

۵۱۶- من مانند حیوانات شده‌ام و نمی‌توانم خوب و بد دنیا را تشخیص دهم ...

به عقیده ابوالعلا تمام عوام و خواص مردم داری این صفات هستند و با چنین صفاتی به انجام امور حتی ایمان به خدا و ادای واجبات می‌پردازند :

۵۱۷- مانند نیاکان خود زندگی کردند و دین را بدانگونه که معمول بود از روی تقلید به ارث بردند .

۵۱۸- به آنچه گفته‌اند و شنیده‌اند توجه نمی‌کنند و به سبب کمراهی به معبود خود اهمیت نمی‌دهند .

جای دیگری می‌گوید : مردم به تقلید خود ادامه می‌دهند حتی در اموری که اساساً صحیح است و هرگز به خود زحمت فکر کردن نمی‌دهند .

۵۱۹- در تمام کارها تقلید می‌کنی حتی در گفتار به اینکه : «خدای من یکی است» .

این گروه با آنکه واجبات دینی را انجام می‌دهند اصولاً تفکر نمی‌کنند : در این مورد تمام افراد بشر یکسانند. ابوالعلا به مطالعه اعمال مردم می‌پردازد و از خود می‌پرسد :

۵۲۰- از کسری و پیروان او و نیز از شستن صورت با بول گاودر شکفتم^۱

۵۲۱- و از گفته‌های یهودیان به این‌که خدا ترشح خون قربانی و بوی کباب را دوست دارد درحیرتم .

۵۲۲- و نیز از گفته‌ی نصارا که خدا مظلوم واقع شده و حشش پایمال گردیده و کسی او را یاری نکرده است ،

۵۲۳- و از گروهی که از شهرهای دور آمدند تا رمی جمره و لثم حجر کنند^۱ .

۵۲۴- از گفته‌ی آنها در شکفتم، آیا تمام مردم از دیدن حقیقت محرومند ؟

اماد بارهٔ رغبت شدید مردم به بدیها و منکرات و ارتکاب معاصی کبیره ؛ فکر نمی‌کنم لازم باشد در اینجا راجع به آنها چیزی گفته شود ، چون در درجهٔ اول از موضوع فلسفه دور است ثانیاً بسیار معروف و مشهور می‌باشد .

همچنین ابوالعلا دریافته است که عامهٔ مردم دارای درك خاصی هستند و آدم زیرك از هر راهی می‌تواند آنها را استثمار کند حتی اگر عاقلی از این گروه با جمعیت‌های احساساتی و بی‌سواد آمیزش کند از عقل خود پیروی نکرده است .

۱ - اعمالیست که حاجیان هنگام زیارت کعبه انجام می

دهند .

- ۵۲۵- اگر می‌خواهی شیطان را آماده و شمشیر بدست ببینی در اجتماعات شرکت کن .
- ۵۲۶- اسرار مردم برملا شده و آنها را گرفتار عقاید مختلف و نادرست می‌بینی .
- ۵۲۷- با اندیشه‌های پرگناه و هوسهای چیره شده شب را به صبح می‌رسانند .
- ۵۲۸- مطالب بی‌فایده‌یی که جز اذیت و دشمنی نتیجه‌یی نداشت گفتند و گفتیم .
- ۵۲۹- بدن خود را وسیله‌ی روزی قرار دادند و روح خود را در پناه حرفه‌ها به خدمت گرفتند .
- ۵۳۰- برای روزی به سخن متوسل شدند و برای سودجویی به نظم و سجع پرداختند .

زن و ازدواج و تولید مثل

گروهی ابوالعلا را به سبب عقیده‌یی که در باره زن اظهار داشته ملامت می‌کنند ، زیرا او زن را منشأ هر بدی می‌داند. ابوالعلا موضوع زن را از جنبه عقلی بررسی نکرده بلکه به نقد جنبه اجتماعی آن که در روزگار او معمول بوده پرداخته است .

بنابراین اگر سبب بدینی ابوالعلا را بدانیم و فساد اجتماعی روزگار او را دریابیم می‌توانیم برای این مقدار از خشونت و ستم و سوء ظنی که برای ابوالعلا نسبت به زن ایجاد شده عذری بتراشیم .

موضوع زن - حتی در لزومیات ابوالعلا - دریایی پهناور و عمیق است ولی ما در اینجا آنچه را که ابوالعلا

دربارهٔ این موضوع به تفصیل سخن گفته است با ذکر شواهدی چند خلاصه خواهیم کرد.

با اینکه به عقیدهٔ ابوالعلا طبیعت بشر از اساس فاسد بوده است و این فساد، مرد و زن را یکسان شامل می‌شود ولی او می‌گوید: خطر فاسد شدن برای مرد کمتر است و علت آنرا چنین بیان می‌کند: طبیعتی که میان خصوصیات زن و مرد فرق گذاشته به مرد لطف بیشتری کرده است، یعنی اثر زیاده روی در لذات را در جسم و روح مرد چندان نمایان نکرده است، ولی این طبیعت به زن بسیار ظلم کرده چون اثر آن لذات را در روح و جسم او آشکار ساخته است، البته به دلیل آنکه حکم قانون فقط شامل کسی می‌شود که آثار جرم در او ظاهر شود اگرچه مظلوم باشد، از طرفی اجتماع مسئولیتی را که برای زن معین کرده بیش از آنست که برای مرد قائل شده یا اینکه تمام مسئولیت را به گردن زن انداخته است همانطور که ابوالعلا نیز چنین کرده است.

اگر بخواهیم عقیدهٔ صریح ابوالعلا را در مورد زن جویا شویم و آرزوی او را که برای تحققش می‌کوشیده

دریابیم؛ او فقط با يك بيت از لزومیات خود پاسخ ما را خواهد داد:

۵۳۱- چون مقابله با حوادث دشوار است، زنده به گور کردن زن از اعمال نیک محسوب می‌شود.

ولی ابوالعلا به آسانی و سرعت نتوانسته از این موضوع پیچیده بگذرد، پس به ناچار در قسمتهای مختلف لزومیات عقیده خود را برای ما تشریح می‌کند و من فکر می‌کنم که ابوالعلا بیشتر عقاید خود را در مورد زن در لزومیة بزرگی که با قافیة «ت» سروده است و شامل نود و شش بیت می‌باشد بیان کرده است.

۵۳۲- ترنم فی نهارك مستعینا بذكر الله فی المترنمات
در روز هنگام ترنم از نام خدامد بگیر.

بنابراین ما بیشتر شواهد خود را از این لزومیة انتخاب خواهیم کرد.

ابوالعلا معتقد است زن فریب دهنده مرد است؛ با زینت عشوه‌گری در برابر او ظاهر می‌شود و با محبوبیتی که در دل مرد دارد و حاجتی که مرد در وجود خود نسبت به و احساس می‌کند؛ مرد را می‌فریبد و پس از مبادله اسلام اثر این فتنه در میان مرد و زن آشکار می‌گردد.

- ۵۳۳- سلام زیبا رویان را؛ حتی با اشاره پاسخ داده ،
- ۵۳۴- این زیباییان متظلمانه با مرد روبرو می شوند و بدترین فساد را تولید می کنند .
- ۵۳۵- زنهای دلیران آشوبگر و گمراه کننده اند و برای دلربایی با زیورهای خود با مردان روبرو می شوند .
- ۵۳۶- زیباییانی که به زیبایی طبیعی و اصالت قانع نشدند و با خضاب و وسه در برابر مرد ظاهر گردیدند.
- ۵۳۷- گونه های افروخته خود را برای دلبری کافی ندانستند، پس سرانگشتان خود را با حنا رنگین کردند.
- ۵۳۸- با سخن دلها را جریحه دار می کنند و گوشها را می نوازند.
- ۵۳۹- به عنوان کار نیک و انجام عبادت بهترین عطرها را استعمال می کنند.
- ۵۴۰- مثل اینکه از لعل و دهان آنها شراب شیرینی جوشیده است.
- ۵۴۱- این شراب صافی هرگز برای دلداگان آنها حرام نشده است .

ابوالعلا می گوید: عوامل لغزش برای زن و مرد بسیار است ولی تمام آنها به برطرف شدن موانع اجتماع زن با مرد منتهی می شود حتی اگر این اجتماع در محلهایی تشکیل شود که معمولاً ایجاد سوءظن نمی کند مانند مجالس درس و لو اینکه معلم آنها مردی باشد که تعلیم قرآن بدهد.

۵۴۲- زنهای برای تعلیم حتی اگر نزد مرد خردمندی بروند، او را می فریبند.

۵۴۳- نزد مرد کور نباید بروند اگر چه به آنها قرآن تعلیم دهد،

۵۴۴- مگر اینکه دستهای آن کور مرتعش و موهایش سفید شده باشد

اما مجالس سماع و شراب و همسایه شدن با مرد در يك خانه و همسفر شدن و شرکت در کار و دیدار جادوگر و رمال یا شرکت در جشنهای عروسی این روزگار؛ از مطالبی است که بحث مفصل در باره آنها مناسب نیست:

۵۴۵- زنها اگر برای پرسش مشکلات خود نزد منجم می روند دلیل آن نیست که از کمراهی دست بردارند؛

۵۴۶- و اگر حرف ترا می شنوند، زیباییان را از رفتن به مجالس جشن و عروسی بر حذر دار.

۵۴۷- مانند طاووس لباس رنگین می پوشند و در روز عطری می زنند.

۵۴۸- آنها را از معاشرت با زنان فریبکار و جادوگر بر کنار دار.

۵۴۹- جادوگرانی که می گویند: مردهای گریز یا را چنان تحریک می کنیم که برای بازگشت به خانه سر از پانسانند.

۵۵۰- آنها را به وصال عشاق وادار می کنیم تا اینکه از بیوفایی دست بردارند.

۵۵۱- با استفاده از دعا و جادو احضار تمام اجنه برای ما آسانست

ابوالعلا عقیده دارد، اگر زنها حتی برای عبادت و اعتکاف در مساجد جمع شوند ممکن است اجتماع آنها نیز وسیله فریفتن مردها گردد:

۵۵۲- اعتکاف آنها در مساجد مانع فریفتن دیگران نخواهد بود.

به عقیده او چون بدی شامل تمام افراد بشر می شود، پس مقدار زیادی از این گمراهی را مردها نیز ایجاد می کنند، بدین سبب ابوالعلا زنها را از آمیزش با مردها بر حذر می دارد و می گوید: زن باید به امور خانه بپردازد و به عبادت مشغول شود؛ اگر فراغتی پیدا کرد باید خود را به رشتن و بافتن سرگرم کند.

اما تحصیل دانش؛ ابوالعلا می گوید: زن حاجتی به تحصیل ندارد جز آنکه بتواند دو سوره کوتاه از قرآن کریم را که پیوسته در نماز تلاوت می کند فرا گیرد، و زیاده بر آن تعلیم او خطر بزرگی در بر خواهد داشت:

۵۵۳- اگر زیبا روی تو برای خط نوشتن علاقه نشان داد او را ستایش مکن،

۵۵۴- چون برای زنها در دست گرفتن آلت پشم رسی بهتراست تا قلم تراشیده.

۵۵۵- اگر زن کتابت را بیاموزد قلم در دست او به تیر زهر آلودی تبدیل می شود.

۵۵۶- رشتن و بافتن و خانه داری را به زنها بیاموزید و آنها را از خواندن و نوشتن بازدارید.

۵۵۷- نماز دوشیزه را سوره های حمد و اخلاص کافیهست و او را پاداش سوره های یونس و براءت می دهند.

این سختگیری ها به خاطر آنست که ابوالعلا عقیده

دارد، نباید از زنها انتظار عملی را داشت که آموختن این امور را اقتضا کند :

۵۵۸- در روز جنگ اهل دفاع نیستند و هنگام غارت شهامت ندارند.

ابوالعلامی گوید : حجاب زن بایستی کامل باشد و بیگانه‌یی نباید به خانه او وارد شود و نیز در بیان فساد زن و سوء ظن به او و تهمت زدن بر او مبالعه می کند .
۵۵۹- چون پسر ت به ده سالگی رسید نباید با زنان معاشرت کند .
۵۶۰- اگر مخالفت کنی و از فرمان من سر پیچی، کودنی، اگر چه عقل داشته باشی.

۵۶۱- آگاه باش که زنها دام گمراهی هستند و به وسیله آنها شرافت خانوادگی لکه دار می شود.

با آنکه ابوالعلا ازدواج را ناپسند می داند ولی به زنها سفارش می کند شوهر کنند چون ازدواج زن باعث مصونیت او از لغزش می شود، البته در صورتی که همسر او از هر جهت با زن توافق داشته باشد .

۵۶۲- دوشیزه را کسی مانند شوهر خوب، حفاظت و حمایت نمی کند.

۵۶۳- هر گاه در يك زمان پیری ثروتمند و جوانی فقیر از زنی خواستگاری کنند زن عاقل هم شأن خود را بر میگزیند .

۵۶۴- زنی که شوهرش پیر باشد اگر دارای ثروت و زینت و زیور باشد باز فقیر است .

اما عقیده ابوالعلا در باره ازدواج مردانند کی متفاوت

است، او می گوید: هر گاه زیبا صورتان دلربا در اطراف مرد زیاد شوند مرد باید عقیف باشد و جوانی خود را با پاکدامنی حفظ کند تا در روز کارپیری از آن پاکی بهره مند شود :

۵۶۵- در جوانی خود را از دلستن به زیبا رویانی که شب هنگام برای دیدارتو بیرون می آیند حفظ کن.

۵۶۶- آنها برای دلربایی به تیرگی شب و بارانی بودن آن اهمیت نمی دهند.

جای دیگری می گوید: از تمام زنها دوری کن خواه مسلمان باشند یا یهودی یا نصرانی یا صابئی، چون تمام مردم در حقوق اجتماعی یکسانند .

۵۶۷- سروقدان نصرانی و شوخ چشمان یهودی و مسلمان نباید در نظرتو یکسان باشند ؛

۵۶۸- و پیروان دین اسلام یا خوش خرامان صابئی را بگذار تا بدرستی زندگی کنند،

۵۶۹- زیرا تمام مردم برابرند گر چه آتش جنگهای خانمانسوز شعله ور گردد .

ابوالعلا در مورد پاکدامنی بسیار سفارش می کند و به مردان پند می دهد که از ازدواج چشم پوشی کنند ، آنها را از سرانجام ازدواج و شرّ فرزند بر حذر می دارد و با تمام نیرو از تشکیل خانواده منصرف می کند .

۵۷۰- اخته شدن بهتر است از ازدواج با زنی شریف و آزاده ، چه رسد به اینکه همسر بدکاره‌یی باشی .

۵۷۱- امید تو به سندانزدواج مانند امید به آن نامه‌یست که به متلمس شاعر داده شد .

۵۷۲- در ذیل این سند هر کس از کسی گواهی میخواه بلکه آنرا پیش گواهان بینداز و بگریز .

۵۷۳- چون سرانجام آدمی خاک خواهد بود ، چرا مادر ، برای تربیت فرزند بیخوابی بکشد .

ولی در جای دیگر می گوید : دوشیزگان را باید شوهر داد- البته اگر والدین راضی نشوند که آنها را زنده بگور کنند- پس ابوالعلا چاره‌یی ندیده جز اینکه قبول کند ؛ مرد باید ازدواج کند تا برای دوشیزگان شوهر پیدا شود. او در این مورد با مردان بی پرده سخن می گوید. و بدبینی را به آنها تلقین می کند تا متنفر شوند ولی اگر تنها راه چاره برای مرد ازدواج باشد به او سفارش می کند

۱- عمرو بن هند ، سلطان حیره به متلمس شاعر که در بحرین اسلام آورده بود نامه‌یی نوشت که در آن ابهام بکار رفته بود، عمرو خواست متلمس تصور کند برایش صلح‌یی مقرر شده در حالی که در آن نامه فرمان قتل او صادر شده بود ، متلمس از قضیه با خبر شد ، نامه را در آب انداخت و خود را نجات داد .

که بازنی سترون و نازا ازدواج کند .

۵۷۴- اگر دنیای تو جای اقامت نیست چرا در آن بنای استوار ایجاد می کنی .

۵۷۵- تولید نسل گناهی نابخشودنی است ، بنابراین جز با زنان عقیم ازدواج مکن .

نکتهٔ جالب در لزومیات آنست که ابوالعلا در حالی که دختران را به ازدواج تشویق می کند پسران را از انتخاب همسر بر حذر می دارد .

۵۷۶- برای دخترت شوهری انتخاب کن تا او را حمایت کند ولی پسرت را از ازدواج و تولید مثل بر حذر دار .

آیا چنین کاری ممکن است؟ آری این کار ممکن خواهد بود، چون هدف اساسی از نصیحت ابوالعلا خودداری از تولید نسل می باشد ، پس اگر پسری با دختری عقیم ازدواج کند عفت خود و دختر را حفظ کرده و از افزون شدن بشر در روی زمین جلوگیری کرده است .

مسلم است که ابوالعلا در بعضی از ادوار فکری خود راجع به نسل بشر سهل انگاری کرده است، مثلاً گفته: در تولید مثل اندک سودیست که انسان پس از تفکر و دقت آنرا در می یابد . و این سهل انگاری بیشتر شامل دوران جوانی اوست :

- ۵۷۷- بهترین زنها آنهایی هستند که فرزند نزنایند و اگر زاییدند بهترین نسل آنست که سودمند باشد .
- ۵۷۸- بیشتر فرزندان باعث بدبختی پدر و مادر می شوند ، چنین نطفه‌یی کاش به ثمر نمی‌رسید .
- ۵۷۹- دنیا خانه‌یی است که تمام ساکنانش در انتظار وسیله کوچ کردن هستند .
- ۵۸۰- در این دنیا بهترین کاری که انجام می‌دهی تولید مثل است اگر عزم چنین کاری کردی عاقلانه رفتار کن .
- بهر حال او معتقد است که مرد باید به يك زن قناعت کند و اگر مردی با دو زن ازدواج کند مانند کسی است که در دو جبهه جنگ می‌کند و اگر با سه زن ازدواج کند مصیبت برای خود خریده است :
- ۵۸۱- اگر دارای دوزن شدی باید با دو دشمن بجنگی و از زبان سه زن بر حذر باش .
- ۵۸۲- گرچه بظاهر محبت و رضایت خود را آشکار می‌کنند ولی کینه‌های زیادی در دل نهفته دارند .
- ۵۸۳- تعدد زوجات زنان را آزار می‌کند ، به آزار زنان آزاده راضی مشو .
- ۵۸۴- اگر فریب روزگار و مردم را خورده‌یی و قصد ازدواج داری يك زن زیبا ترا بس است .
- ابوالعلا معتقد است اگر مرد قانع شود به اینکه فقط با يك زن ازدواج کند پس باید همسری پاک و دست‌نخورده انتخاب کند ، اگر چنین زنی پیدا کرد باید آن را که از

لحاظ سن و مقام اجتماعی و مخصوصاً ثروت با او همپایه
است تر جیح دهد :

۵۸۵- پیری فقیر بادوشیزه ای کم عمر و ثروتمند نباید ازدواج کند،

۵۸۶- زیرا فقر خود عیب است اگر پیری هم بر آن اضافه شود،
مشکلاتی ایجاد می کند .

۵۸۷- همسر چنین کسی باید عجوزه‌یی باشد که مردم ازدیدن صورت
عبوس او اجتناب کنند .

۵۸۸- از عجوزانی باشد که تمام امور را شناخته و سرد و گرم
روزگار را چشیده‌اند .

۵۸۹- اگر پیری ثروتمند و نیرومند با زن جوانی ازدواج کند ،
کناه او قابل اغماض است .

۵۹۰- يك زن ترا بر است در اندیشه زنی دیگر مباش که بدبختی
می آورد .

۵۹۱- اگر با داشتن همسری پاکدامن به فکر تجدید فراش افتادی
منتظر تهمت مردم باش .

۵۹۲- زن‌ها مانند شیشه‌اند ، باید با آنها مدارا کنی و گرنه شکسته
می شوند .

جای دیگر می گوید : بهترین تدبیر مرد آنست که

بتواند ارزش خود را در اندیشه زن حفظ کند، زیرا اگر

مرد در برابر زن ضعف نشان دهد و رام او گردد ؛ زن در

او طمع می کند و براو مسلط می شود :

۵۹۳- هر گاه زنان در تو طمع کنند با عشوه گری، برای خوردن بهترین

غذاها کراهت نشان می دهند ،

۵۹۴- از روی نادانی بر سرت داد می‌زنند و هستی ترا بر باد می‌دهند .

۵۹۵- و چون به تو بد گمان شوند بر تو خشم خواهند گرفت .
 ابوالعلا می‌گوید : خوبست مرد اسیر نیرنگهای همسرش نگردد و در برابر فریبهای او زیرک باشد ، ضمناً از تمام وسایلی که ممکن است باعث لغزش زن شود بیخبر نماند . به عقیده ابوالعلا حمام رفتن زن باعث ایجاد بزرگترین فتنه و آشوب می‌شود :

۵۹۶- ای زن اگر می‌خواهی شوهرت را از دست ندهی در شهر وارد حمام مشو .

۵۹۷- پناه می‌برم به خدا از زن احمقی (ناپاکی) که به شوهرش می‌گوید : من به حمام احتیاج دارم .

۵۹۸- زنها به راهی می‌روند که اگر کسری از آنها پیروی کند تاج و تخت خود را از دست می‌دهد .

پس عقیده ابوالعلا در مورد ازدواج و تولید مثل و حقیقت آنها چیست ؟

ابوالعلا عقاید ملتها را در مورد ازدواج با خودی و بیگانه و مشروع و غیر مشروع بیان می‌کند و ما را با ادای این مفهوم : «تمام این روابط یکسانند» دچار حیرت می‌کند :
 ۵۹۹- فرزندی که از نکاح حلال بوجود آید با کودکی که از جماع نامشروع تولید می‌شود فرقی ندارند .

۶۰۰- آیا در بشریت یکنفر پاك پیدا می شود یا تمام مردم ناپا کند ؟
 ۶۰۱- نصارا دختر عمورا حرام می دانند در حالی که مجوس با
 خواهران خود ازدواج می کنند .

پس از این ، سخن ابوالعلا در مورد ازدواج به
 بدبختی هایی که از طریق نسل پدید می آید منتهی می شود.
 سخن ابوالعلا در مورد فرزند فلسفی است و درباره والدین
 اجتماعی می باشد. اما عقیده او راجع به فرزند که پدرباعث
 آمدن او به این دنیای ملال انگیز می شود :

۶۰۲- پدران با تولید مثل بر فرزندان جنایت می کنند حتی اگر
 در آینده آنها امیر و خطیب بشوند .

۶۰۳- فرزندان می بینند که پدران آنها را اسیر دامی کرده اند که
 خردمندان از کشودن بندهای آن عاجزند .

اما پدر ، بدست فرزندان یا بوسیله آنها گرفتار
 عذاب و بدبختی می شود. عذابی که در جسم و مال و جاه او
 اثر می گذارد :

۶۰۴- زنان با تو معاشرت کردند و از آنها صاحب فرزند شدی و از
 این راه انواع اذیتها بتورسید .

۶۰۵- کسی که صاحب فرزند شود از مصائب روزگار در امان نخواهد
 ماند .

۶۰۶- این مصائب عبارتند از مرگ فرزند که تحمل آن دشوار است
 و نافرمانی آنها و بلاهای گونه گون دیگر .

۶۰۷- و اگر دخترانی بتو عطا شود ، چه بیچارگی هایی که در صورت

زیبای آنها خواهی دید؟!

۶۰۸- آنها شوهر و زیور می‌خواهند ، با بدیها روبرو می‌شوند و به سرزنش اهمیت نمی‌دهند .

۶۰۹- گاهی از شه‌هران جوانمرد خود جدایی‌شوند ، امان از دست زنان بیوه ۱۴!

۶۱۰- اگر مظلوم واقع‌شوند (به آنها تجاوزشود) دشمن می‌زایند و ننگ بیار می‌آورند .

گرچه ابوالعلا نسبت‌هایی به والدین می‌دهد و آنها را به سبب اینکه فرزندان خود را به این دنیای پر از رنج و بدبختی آورده‌اند به جنایت بر فرزندان متهم می‌کند ولی حق آنها را از یاد نمی‌برد و فرزندان را به احترام پدران تشویق می‌کند و در بزرگداشت مادران مبالغه می‌نماید. از این موضوع در لزومیات بسیار یاد آوری کرده است :

۶۱۱- چون زندگی در گذر است پس مقداری از آن را صرف احترام والدین کن ، مادر ، در این احسان مقدم است .

۶۱۲- او را تحمل رنج آبستنی و شیردادن مداوم بسنده است و هر انسانی از این اکرام او برخوردار است .

۶۱۳- از آنچه داری نیمی به پدرت ببخش اگر زنده یا مرده باشد و در اکرام به مادر ، بر این مقدار بیفزای ،

۶۱۴- چون سنگینی ترا به آسانی حمل کرد و دو سال ترا شیرداد و به خاطر تو رنج فراوان تحمل نمود .

۶۱۵- مادر به سختی ترا زایید و پدر خوشبختی را بتو بخشید، مادر ترا به سینه چسبانید و بویید همانطور که پدر کرد .

زهد و کناره گیری از مردم

اگر عقیده ابوالعلا در باره بشر چنین باشد تعجبی ندارد از اینکه دنیا را ترك کند و از مردم کناره بگیرد و آنها را نیز به اینکار تشویق کند :

۶۱۶- پاکی من در کناره گیری از شماست ، زیرا معاشرت با شما به غم و پلیدی من خواهد افزود .

۶۱۷- دشمنی با احمقها بهتر است تا دوستی با آنها ؛ از مردم دوری کن تا از شر آنها در امان باشی .

۶۱۸- اگر دور شوند مرا با خلوت منس بخشیده اند و اگر بدید من آیند مرا بوحشت می افکنند .

۶۱۹- شناسایی مردم و آگاهی به اینکه جهان را اساسی نیست مرا به کناره گیری از خلق واداشت .

بدین سبب ابوالعلا تمام دنیا را ناپسند می شمرد :

۶۲۰- دنیای تو کانون بدبختیهاست و شادابی در آن نیست ، دوستدار دنیا نمی داند چگونه باید خود را حفظ کند .

۶۲۱- هر کس بدنیا آمد، مانند هلال شب اول ماه، بدون درنگ پنهان شد.

۶۲۲- مرگ زودرس به مردان راحتی می بخشد زیرا اگر زنده بمانند باید از روزگار تحمل مشقت کنند .

گرچه کراهت از مردم و اعتقاد به فساد طبیعت بشر، ابوالعلا را بر آن نداشته که فقط مردم را به کناره گیری از دنیا سفارش کند یا اینکه دنیا را در بعضی ازومیاتش هجو نماید بلکه او عملاً از دنیا کناره گرفته و از تمام لذتهای جسمی و روحی چشم پوشیده و تمام منافع شخصی و اجتماعی را پشت سر گذاشته است .

اولین اقدام عملی ابوالعلا در این مورد آنست که از سال (۴۰۰ هـ) همانطور که گفته شد در خانه اش در معره خود را زندانی کرد و از آن پس به غذایی اندک مانند عدس و بعضی حبوبات دیگر و انواع سبزیها قناعت نمود و از شیرینیها به انجیر و شیرۀ خرما و بعضی میوه های دیگر قانع شد و از نوشیدن هافقط آب خالص نوشید ، بدین سبب شراب ننوشیده است :

۶۲۳- اگر شراب به منزله دوستی باشد در تمام عمر به او اجازه نخواهم داد که در پنهان یا آشکارا با من معاشرت کند .

۶۲۴- خدا مارا بیامرزد، هوسهای ماسر کشی می کند ، درحالی که

خدا خوردنیهای پاکیزه را برای ما حلال کرده است .
 ابوالعلا پس از آنکه پارسایی اختیار کرده از خوردن
 هر نوع گوشت امتناع ورزیده است و مواد خوراکی که
 از حیوان تولید می شود مانند گوشت و شیر و تخم مرغ و عسل
 و ماهی را نیز نخورده است :

۶۲۵- از آنچه از دریا صید می شود؛ و از گوشت حیوانات ذبح شده
 منخور که اینکار ستمگریست .

۶۲۶- و نیز از تخم حیوانات تغذیه مکن که آنها برای فرزندان
 خود می اندوزند نه برای زیبارویان .

۶۲۷- به اندوخته پرنده غافل دستبرد مزن که بدترین کارها تجاوز-
 کاریست .

۶۲۸- از عسلی که زنبور برای تولید آن سحر خیزی کرده تا آنها
 از گل‌های خوشبو گرفته است چشم بیوش .

۶۲۹- زنبور، عسل خود را برای بخشش و دلسوزی به دیگران ذخیره
 نکرده است .

۶۳۰- از تمام این غذاها دست کشیدم ، کاش این مطلب را پیش از سفید
 شدن مو دریافته بودم .

برای ابوالعلا در حال بیماری گوشت تجویز کردند
 ولی او از خوردن امتناع کرد^۱.

۱- در بیشتر تذکره‌های عربی نقل شده که ابوالعلا در آخر عمر سه
 روز بستری شد و طبیب برای او سوپ جوجه تجویز کرد. چون ابوالعلا از
 این موضوع باخبر شد عبارتی را که در صفحه ۱۰۳ نقل کردیم بیان نمود ←

همچنین به لباس کمتر توجه می کرده؛ جامه‌های ساده از پنبهٔ خام بدون رنگ و پیرایه می‌پوشیده، بوی خوش استعمال نمی‌کرده، گاهی بر خود سخت می‌گرفته و در زمستان جامهٔ پشمین نمی‌پوشیده و حتی آتش روشن نمی‌کرده است.

ابوالعلا هرگز به هیچیک از دلخوشیهای زندگی دل‌ن بسته است بنابراین در فکر جمع‌ثروت نبوده و برای رسیدن به مقام و منصب کوششی از خود نشان نداده است: ۶۳۱- مذهب من آنست که به‌ظرف نقره‌بی دل‌بندم و از ساغر عاجی باده ننوشم.

۶۳۲- عمر خود را به قناعت می‌گذرانم و به اندک موجود شادم، زیرا

→ ایرج میرزا این موضوع را چنین بنظم کشیده:

قصه شنیدم که بوالعلا بهمه عمر
لحم نخورد و ذوات لحم نیازد
در مرض موت با اجازت دستور
خادم او جوجه با، به محضر او برد
خواجه چو آن طیر کشته دید برابر
اشک تحسّر ز هردو دیده بیفشرد
گفت به مرغ، از چه شیرش رزه نگشتی
تا نتواند گشت به خون کشد و خورد
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است
هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

- این فناعت مرا از هر چیز بی نیاز می کند .
- ۶۳۳- هدف من درزندگی فناعت است ؛ دوست ندارم جامعه فرمانروایی در بر کنم و تاج حکمرانی بر سر نهم .
- کسی که در زندگی دارای چنین رفتاری باشد، حق دارد که هرگز ازدواج نکند و نسبت به فرزند بی میل باشد :
- ۶۳۴- جز سرزنش آنکس که دارای فرزند است ، اندیشه‌یی که مرا ناراحت کند ندارم .
- ۶۳۵- فرزندانم را در نعمت عدم که به نعمت دنیا برتری دارد آسوده گذاشتم .
- ۶۳۶- اگر آنها به دنیا می آمدند به بدبختی و سختی گرفتار می شدند و هلاک می گردیدند .
- در این مورد ابوالعلا آرزو می کند که تمام مردم مانند او عمل کنند :
- ۶۳۷- اگر تمام مردم دارای عقیده‌یی چون اعتقاد من بودند از ایجاد بدی دست می کشیدند ؛
- ۶۳۸- و این دنیا را طلاق می گفتند ، فرزند نمی زاییدند ، ثروت و مال نمی اندوختند تا از بلاد امان باشند .
- بلکه از اینهم فراتر می رود ؛ آرزو می کند به اینکه کاش به جای حضرت آدم بود و حضرت حوا را طلاق می داد و بشر بوجود نمی آمد :

- ۶۳۹- اشراف زادگان روزگارد حکم کرده خرانند و من آنها را شایسته لغت کرده اسب نمی دانم .
- ۶۴۰- کاشکی حضرت آدم مادر آنها را طلاق داده بود یا بوسیله «ظهار»^۱ او را بر خود حرام کرده بود .
- ابوالعلا معتقد است، اساس بدبختی، وجود بشر است که ممکن نیست آنرا با اصلاح برطرف کرد، این بدبختی فقط با نابودی نسل بشر از روی زمین از بین می رود :
- ۶۴۱- ممکن است نسل بشر را بارانی از روی زمین بشوید ؟ چون تا زمانی که بشر وجود دارد پلیدی معدوم نمی شود.
- ۶۴۲- به پاکی زمین امیدی نیست مگر زمانی که وجود انسان از کرانه های آن زایل گردد .
- ۶۴۳- زادو ولد کردند و با نسل آنها بدی زیاد شد ، اگر جوانان آنها ازدواج نمی کردند بدی به این حد نبود.

۱- ظهار : تحریم همخواهی با زنان.

تن و روان، آغاز و سرانجام آنها

فلاسفه و دانشمندان و فقها در اینکه انسان مرکب است از ماده که همان تن اوست و «معنایی زاید بر ماده» که نزد فلاسفه به «نفس» و پیش دانشمندان به «نیروی تفاعل شیمیایی» و به اصطلاح فقها به «روح» معروفست، اختلافی ندارند. تمام آنها تقریباً درباره حقیقت تن و آغاز و سرانجام آن هم عقیده اند ولی در اینکه معنایی زاید بر ماده وجود دارد، و این معنا به تنهایی انسان «بما هو انسان» را بوجود می آورد، اختلاف دارند.

ابوالعلا در این مورد با فلاسفه و دانشمندان هم عقیده است. آنها می گویند: تن انسان از خاک است و عناصری که وجود آنرا تشکیل می دهند همان عناصری هستند

که در طبیعت وجود دارند و در تشکیل تمام موجودات مؤثرند :

۶۴۴- بدنهای خاکی ما هر گاه از مصاحبت مردم جدا شوند آسوده می گردند.

۶۴۵- در وجود ما چهار عنصر بکار رفته و در نتیجه کینه توزی و جنگجویی رادر ما ایجاد کرده اند .

ابوالعلا در اعتقاد بوجود آدم و حوا اشکالی نمی-

بیند یعنی عقیده دارد تازمانی که برای پیدایش وجود انسان در روی زمین دلیل روشنی بدست نیامده می توان مبدأ خلقت بشر را به آدم و حوا نسبت داد؛ ولی نزدیکی زمان این : آدم و حوا را بنا به پندارهایی که در کتب تاریخ ذکر شده منکر می شود :

۶۴۶- ما را آفریدگار است که در قدیم بودن او تردیدی نیست ولی زمان برانسان مقدم بوده است.

۶۴۷- ممکن است پیش از حضرت آدم، آدم دیگری بوده باشد و این آدم بعدی باشد.

۶۴۸- دریافت عمر خورشید ترا به زحمت می افکند؛ عقل گواهی می دهد که عمر او دراز است.

۶۴۹- در مذهب عقل آدم یکی نیست، چون بنا به قیاس آدمهایی بوده اند.

در اینجا ابوالعلا بعضی آراء اسکندرانی ها

«افلاطونیان جدید» را در مورد جان و تن و ارتباط میان آنها را قبل اتحاد در این جهان نقل می کند، این بازگویی ابوالعلا اندکی به تهکم آمیخته است.

۶۵۰- بدون شك تن از خاك است و جوهری لطیف از عالم اعلی با آن در آمیخته است.

۶۵۱- بعضی گفته اند: جان از عالمی نزدیک به دنیای تن آمده و گروهی گفته اند از عالم بالا فرود آمده.

۶۵۲- خدا قادر است که با حکمت خود گروهی را وادار کند که ادعای اولیت کنند.

۶۵۳- جان و تن پیش از اتحاد در آرامش بودند و اندوه و بیماری نداشتند.

۶۵۴- جدائی هر چیز از ترکیب آن با شئی دیگر بهتر است زیرا انس و الفت بدبختی می آورد.

ابوالعلا ماهیت تن را شناخته ولی نتوانسته ماهیت روان را بشناسد، بدین سبب او در این مورد فقط بآنچه در روزگارش شایع بوده است اشاره می کند:

۶۵۵- روان پرنده بی است که در زندان تن گرفتار شده، تا مرگ او را آزاد سازد.

و در پایان می گوید: تن و روان بوسیله مرگ از هم جدا می شوند.

اما مرگ چیست؟ علت آن کدامست؟ چگونه پدید می آید؟ تمام اینها اسرار است که ابوالعلا نتوانسته به حقیقت آنها پی ببرد:

۶۵۶- دوستان رفتند و نیامدند، وعده ملاقات مامرگ خواهد بود.

۶۵۷- رازی قدیم وامری پنهانست، آیا کسی این حقیقت را برای خوشنودی ما روشن می کند؟

۶۵۸- جان وتن دارای دو حرکت متضاد هستند یکی فرود می آید و دیگری بالا می رود.

۶۵۹- مرگ آمد و دیگران را برد و ما را باقی گذاشت تا پند دهد و تهدید کند.

ولی ابوالعلا می داند که علتی میان جان وتن جدایی می افکند و این علت یکی از حوادثی است که برای بشر اتفاق می افتد، این حوادث را روزهای شوم گویند، به قول ابوالعلا: روز شوم برای تن:

۶۶۰- میان جان و تن حادثه بی جدایی می افکند، آگاه باش که روز جدایی شوم است.

۶۶۱- جانها به سرعت به آسمان می روند و تنها در خاک باقی می ماند.

ابوالعلا در لزومیات خود عقیده فلاسفه اسکندرانی

- افلاطونیان جدید - را بسیار بازگومی کند. عقیده بی

که در روزگار او شایع شده بود، به اینکه روح چون از

تن جدا شود به آسمان می رود.

ولی اگر از عقیده خود او در این مورد سؤال شود
او آشکارا می گوید: از سر انجام روح بیخبر است و درک این
مطلب برای هیچکس ممکن نیست:

۶۶۲- اما تن ها آخر به خاک بر می گردند ولی از سر انجام جانها بیخبرم.

۶۶۳- تن ها را به یقین در زمین دفن می کنیم و در مورد جانها چیزی
جز گمان در دست نیست.

۶۶۴- کوشش انسان برای دریافت اینگونه مطالب، جنون یا شبه
جنون محسوب می شود.

پس از این ابوالعلا متوجه می شود که فلاسفه و پیروان
ادیان در امر روح اختلاف دارند ولی او در هر حال معتقد
است که هیچیک از این دو گروه از سر انجام روح چیزی
نمی دانند. اما برای کسب روزی سخنان نادرستی در مورد
روح می سازند و بدین وسیله مردم را فریب می دهند:

۶۶۵- گذشت زمان ثابت کرده که جای تن در خاک است، آیا مردم

از این فرصت کوتاه استفاده می کنند؟

۶۶۶- به عقیده گروهی روح از خاک است و فلاسفه معتقدند که
به آسمان می رود،

۶۶۷- بوجه صورت و هیأت شخصی که با او زندگی می کرده به بهشت
یا دوزخ خواهد رفت،

۶۶۸- وجود روان در زندان تن، انسان را به لباس و غذا نیازمند
کرده و به زحمت گرفتار نموده است.

- ۶۶۹- خدا قادر است و حشر مخلوق و رستاخیز مردگان برای او آسانست .
- ۶۷۰- در شگفتم از اینکه گفته اند : بعضی از اجرام خاموش آسمانی دارای اصواتند .
- ۶۷۱- از مردمی که مذهب آنها جز فریبکاری برای کسب ثروت نیست پیروی مکن.
- ۶۷۲- اهل تورات فقط به خاطر جلب منفعت تورات را حمل می کنند نه برای تلاوت .
- فلاسفه طبیعی می گویند همانطور که تن از بین می رود جان نیز معدوم می شود و فنای آنها یکسانست ، اما فلاسفه الهی معتقدند که روان پس از مرگ تن باقی می ماند.
- در نظر ابوالعلا این دو عقیده متناقض در برابر ایمان حقیقی و دین صحیح که عبارتست از انصاف و خیر خواهی شکفت می نماید و نیز بحث و گفتگو در امر فنای روح و بقای آن به عقیده ابوالعلا بیفایده است .
- ۶۷۳- حق داری تعجب کنی اگر روح من پس از مرگ دوباره جسم را تصاحب کند .
- ۶۷۴- اگر روح در این فضای فراخ نابود شود همچنانکه جسم در خاک نابود می شود جای تأسف است .
- ۶۷۵- دین عبارتست از انصاف با تمام مردم ، کدام دین اعمال نیک را ناپسند شمرده است ؟
- مردی که با چنین تجاها و پیرشش در برابر امری

از امور زندگی ایستادگی می کند و شك فلسفی خود را در ماهیت آنها آشکار می سازد ممکن نیست که بقاء روح را بشکلی که در ادیان آمده است بپذیرد و به رستاخیز معتقد شود. بنابراین در اینجا مطلب بسیار مهمی وجود دارد که چرا ابوالعلا آشکارا نگفته است: «آخرت یا بقایی نیست»؟ اگر چنین گفته بود، فیلسوف یا حکیم یادشمنند نبود.

ابوالعلا می گوید: «تزد من و دیگران دلیلی مبنی بر اینکه پس از مرگ زندگی دیگری وجود داشته باشد در دست نیست».

گروهی تصور می کنند این تجاهل ابوالعلا ممکن است از روی نادانی باشد، یا اینکه ابوالعلا اساساً نمی داند که آیا در آن جا بقایی هست یا نه. این پرسش بجای خود، ولی این عمل را که ما تجاهل می شمیریم در حقیقت انکار صریح است.

پیش از هر چیز باید بدانیم که ابوالعلا مسلمان بوده است، و اسلام تصدیق روز رستاخیز را رکنی از ارکان ایمان قرار داده است.

ابوالعلا در این مورد چنین می گوید :

- ۶۷۶- آینه را بردار و از ستارگان سیار کسب خبر کن .
 ۶۷۷- بدون شك ترا از مرک با خبر می کنند ولی از رستاخیز چیزی نخواهند گفت .

آیا این مطلب دلیل آنست که ابوالعلا به امور آخرت مطابق آنچه اسلام یا نصرانیت یا ادیان دیگر گفته اند معتقد بوده است؟ و آیا می توان این سخنها را دلیل بر اعتقاد او به بقاء روح دانست؟ یا اینکه در حقیقت حمله آشکار است بر اعتقاد به بقاء روح و شك فلسفی صحیح یا انکار صریحی است در این مورد؟

اگر هنوز نسبت به حسن ظن ابوالعلا درباره امور

آخرت معتقدی ، این ابیات را با دقت بخوان :

- ۶۷۸- هر یادی را فراموشی در پی است و هر اثر و نشانه بی ناپدید می شود .
 ۶۷۹- زندگی چیزی جز رنج نیست و حوادث ترا از آزار آن باخبر می کنند .
 ۶۸۰- زمین سنگینی ساکنان خود را حس نمی کند و آب از جریان خسته نمی شود .
 ۶۸۱- نفس ها یکی پس از دیگری تمام می شوند و روزگار و زمان بدینگونه در گذرند .
 ۶۸۲- تمام مخلوق با شتاب بسوی فساد می روند و تمام ادیان در گمراهی یکسان هستند .

۶۸۳- خندیدیم ولی خنده ما نشانه حماقت است ، حق آنست که مردم دنیا گریه کنند .

۶۸۴- حوادث روزگار مارا مانند شیشه می شکند ولی به درست کردن توجهی ندارد .

بنابر این بشر مانند شیشه در اثر حوادث می شکند ولی میان ما و شیشه فرقی هست ، شیشه را پس از شکستن ممکن است دوباره در قالب ریخت و ظرف شکسته را با اینکار می توان برای بار دوم درست کرد . اما تجدید حیات برای بشر ممکن نیست .

این حقیقت در سخنان ابوالعلا آشکار است و بسیار تکرار می شود :

۶۸۵- شیشه شکسته را ممکن است دوباره در قالب ریخت ولی اصلاح در شکسته ممکن نیست .

۶۸۶- شیشه گر می تواند شیشه شکسته را ترمیم کند ولی در شکسته را نمی تواند، چون به آتش تبدیل می گردد .

۶۸۷- شیشه چون شکسته شد درست می شود ولی درهای بسیاری شکستند و درست نشدند .

با اینهمه ابوالعلا ایاتی سروده است که خواننده کم مایه و سطحی فکر می کند که او به روز رستاخیز و بقاء روح مؤمن بوده است .

گروه زیادی گول این ابیات را خورده اند ولی اگر

آنگاه این دو بیت را نیز مطالعه کن :

با دقت نظر مطالعه کنند و حالاتی را که ابوالعلا در این ابیات وارد کرده است دریابند و ایبائی که همراه آنها ذکر شده بررسی کنند، مسلماً تغییر عقیده خواهند داد. اینک یکی از لزومی‌های او را که انسان عامی و سطحی معتقد می‌شود به اینک که این لزومیه در تأیید عقیده بهرستاخیز و بقاء روح سروده شده در اینجا نقل می‌کنیم:

۶۸۸- تقوا توشه تست ، یقین بدان که تقوا بهترین چیز است که تو در مشك ذخیره می‌کنی .

۶۸۹- وای ، از عرفی که روز مرگ بر زمین می‌ریزد و خون دلی که به آسمان می‌رود .

۶۹۰- جامه من کثیف شده و به‌شوینده‌یی نیازمند است ، کاش دل من به تمیزی جامه‌ام بود .

۶۹۱- مرگ ساده و نوری که راحتی همراه داشته باشد بهتر است از ثروت و طول عمر .

۶۹۲- تمام حالات زندگی را آزمودیم و غیر از بدبختی چیزی در آن نیافتیم .

۶۹۳- باده مرگ برای نوشنده‌اش چه خوشگوار است
 آیامی دانی مصراع محذوف این لزومیه کامل چیست؟
 آن مصراع عبارتست از : اگر ملاقات مردگان در آخرت صحیح باشد !

تا اینجا که ابوالعلا پیوسته در پرده یا با کنایه سخن گفت، حال بینیم آیا اندکی از اعتقاد واقعی خود را در امر آخرت و روز رستاخیز به صورت مثبت آشکار می کند؟

او این کار را فقط در مواردی می کند که بقای روزگار را آشکار سازد و بگوید: مرگ انسان، خوابی ابدی یا بسیار طولانی است:

۶۹۴- فرمانروایانی که از تخت سلطنت بزیر آمدند و به عنصر خاکی باز گشتند بسیارند.

۶۹۵- خواب مرگی است شبیه به رستاخیز و مرگ خوابی است طولانی.

۶۹۶- می میریم همچنانکه پدران ما مردند ولی روزگار بهمین صورت که می بینی باقی می ماند.

۶۹۷- روز می درخشد و شب فرا می رسد، ستاره بی خاموش می شود و ستاره دیگر طلوع می کند.

آنگاه به این گفته او توجه کن که می گوید: شب و صبح، گرما و سرما، خانه و گور را می شناسد ولی شناسایی غیر اینها برای او و دیگران، ممکن نخواهد بود:

۶۹۸- از حوادث پس از مرگ بی خبرم و مانند حیوان مهار شده بدنبال،

۶۹۹- شب و روز، گرما و سرما، خانه و گور کشیده شده ام.

۷۰۰- پیش از ما بسیاری کوشیدند تا از حقیقت این مطلب باخبر شوند ولی تقدیر فریاد برآورد: ممکن نیست .

۷۰۱- گروهی پنداشته‌اند که من بجوانی بر می‌گردم ، چطور چطور؟! این آرزوی من است .

۷۰۲- آنها گمان کرده‌اند ، پس از آنکه مدتی دراز در کور بسر بردیم به بهشت می‌رویم و متنعم می‌شویم .

در کلمه «پنداشته‌اند» خوب دقت کن !

اگر در اینکه ابوالعلا بقاء روح و روز رستاخیز را منکر می‌شده، اندکی تردید در اندیشه‌ات باقی مانده باید همراه من به فصل دیگری از لزومیات مراجعه کنی، یعنی به قسمت آراء ابوالعلا درباره مرگ و به آرزویی که پیوسته برای تحقق آن کوشش می‌کرده است .

ابوالعلا مرگ را آسایش از رنج زندگی می‌داند و نیستی را از نعمت وجود برتر می‌شمرد ، او معتقد است که برای تن پس از رنجی که در دنیا کشیده است مردن و در خاک پنهان شدن ، آسایش حقیقی و حقیقت واقعی است :

۷۰۳- ای مردم دنیا ناراحت نباشید، زیرا اگر اعمال شما را مذمت می‌کنم، این مذمت را از خود شروع می‌کنم.

۷۰۴- کی عمر تمام می‌شود؟ - خدا قادر است - که ما در این خاک وطن کنیم و خاموش شویم.

۷۰۵- جسم و روح لحظه‌یی در کنار هم قرار گرفتند و از این مجاورت پیوسته به روح آزار می‌رسید.

۷۰۶- اگر آنچه ارسطو گفته که هر کس مرد، دوباره زنده می‌شود درست باشد، فلک کنجایش تمام آنها را نخواهد داشت.

۷۰۷- اگر در آسمان بشری نباشد، در زمین یا زیرزمین فرشته‌یی نخواهد بود.

۷۰۸- بسیاری از ملتها آمدند و زندگی کردند، سپس مردند و راه واحدی پیمودند.

۷۰۹- اگر سرنوشت پیشینیان را از عقل پیرسی غیر از خیر هلاکت آنها پاسخی نمی‌شنوی.

ظاهراً ابوالعلا در آغاز امر منکر رستاخیز نبوده است، از اشعاری که در این زمینه سروده معلوم می‌شود که به رستاخیز آنطور که در ادیان آمده معتقد بوده است. خود او به این مطلب اعتراف کرده و گفته است:

۷۱۰- سوگند یاد می‌کنم که لحظه‌یی خود را فریب دادم و مطالب دروغگویان را تصدیق کردم.

مطالبی را که تصدیق کرده است، بهشت و دوزخ

و رستاخیز بوده :

۷۱۱- هر گاه از خواب بیدار شدی یا به خواب پناه بردی، خدا را یاد کن.

۷۱۲- از ریاکاری برای روز حساب پرهیز کن که خدا بهترین
نقاد است.

۷۱۳- اشك توبه کنندگان، دوزخ را با همه سوزندگی خاموش
می کند.

۷۱۴- زندگی عفت است یا ناپاکی، آنگاه مرگ و پس از مرگ
بهشت است یا دوزخ.

اما این طرز فکر به آغاز زندگی ابوالعلا مربوط
بوده و پیش از آنکه آرائش پختگی پیدا کند سپری
شده است، این دوره در تاریخ نظم لزومیات ابوالعلا دوران
بسیار کوتاهی محسوب می شود .

می دانیم که برای تمام فلاسفه تحول عقیده‌ی مانند
این تحول یا شدیدتر از این اتفاق افتاده است. زیرا می
بینیم که ابوالعلا در دوره‌های بعد، این عقاید را منکر
می شود و می گوید که او گول خورده یا اینکه خود را
گول زده است، بنابراین دلیلی ندارد که او را نقیض گو
و سرگردان بخوانیم بلکه انصاف آنست که تغییر عقیده
او را حمل بر تحول اندیشه‌اش بنمائیم .

پس از مبحث روان بحث تناسخ مطرح می شود.^۱

۱ - تناسخ : انتقال روح در اجسام متعدد.

مقصود از تناسخ انتقال روح است از شخصی به شخص دیگر یا انتقال روح میان انسان و حیوان و نبات. مسلماً ابوالعلا به تناسخ معتقد نبوده بلکه پیروان مذهب تناسخ را مسخره می کرده است:

۷۱۵- می گویند تن، جان خود را به دیگری منتقل می کند تا این انتقال او را پاکیزه کند.

۷۱۶- اگر عقل سخن آنها را نپذیرفت به گفتار کمراه کننده آنها توجه مکن.

۷۱۷- تن مانند نخل نیست که بروید و مدتی بماند، آنگاه خشک شود و شاخه جانشین آن گردد.

ابوالعلا عقیده «نصیریّه» را که می گویند: روح انسان به غیر انسان مثلاً به نبات منتقل می شود انتقاد می کند:

۷۱۸- ای خورنده سبب در این کار زیاده روی مکن تا سیه روزی تو تجدید نشود.

۷۱۹- روزگاری تو سبب بوده‌ی و این سبب خورنده تو بوده است!

ابوالعلا عقیده تناسخی ها را به شدت رد می کند و در «رسالة الغفران» به نقد اعتقاد هندیان می پردازد و می گوید: «این عقیده در میان گروه متشیع زیاد شده است، از خدا توفیق و کفایت می خواهم».

آنکاه از زبان مردی از پیروان مذهب «نصیریه»

چنین می گوید :

۷۲۰- مادر! گردش روزگار را بین که خواهرما «سکینه» موش شده است.

۷۲۱- کربه را از او دور کن، سر ظرف حبوبات را میند و او را آزاد بگذار.

تمام اینها پنداره‌های این گروه است که مانند

گفتارشان در مورد تقمص^۱ می باشد:

۷۲۲- پنداشته‌اند که این روح‌ها باقی می‌مانند و در بدنهای دیگر وارد می‌شوند تا کامل گردند،

۷۲۳- و باز از آن بدنها منتقل می‌شوند، خوشبخت از این ملاقات کریم می‌شود و بدبخت پریشان می‌گردد.

ابوالعلا همچنانکه به تناسخ معتقد نیست، به رجعت

نیز عقیده ندارد.

رجعت یعنی انسان در فاصله کوتاهی پس از مرگ

دوباره به زندگی برمی‌گردد. فرق میان تناسخ و رجعت

آنست که تناسخ استمرار روح است در دنیا، ولی در بدن-

های مختلف اما رجعت بازگشت روح است به بدن اولیه

پس از مدتی بعد از مرگ.

۱ - تقمص: انتقال روح انسانی به انسان دیگر.

- ابوالعلا در ابیات زیر آشکارا این مذهب را رد می کند :
- ۷۲۴- می روم و بر نمی کردم چون این سفر به علت نفرت از دنیا انجام شده است.
- ۷۲۵- ایدوست ، برق به عنوان سرزنش بر مرگ نمی خندد و رعد نیز گریه نمی کند.
- ۷۲۶- ای جسم خدا حافظ به زودی مرگ می رسد و من از تو جدا می شوم .
- ۷۲۷- کاش می دانستم آنکس که پس از من در تو حلول می کند ، نیکوکار است یا بدکار؟
- ۷۲۸- آیا امیدوار هستید که نزد شما برگردم ؛ انتظار نکشید که بر نمی گردم.
- ۷۲۹- تن من به خاک می رود؛ و روحم به آسمان صعود می کند !
- ۷۳۰- شبهایی که در گذر است، برای گروهی مبارک و برای جمعی نامبارک است.
- ۷۳۱- چه وقت در خاک پنهان می شوم؟ تا دیگر نه بر من ستم شود و نه من به دیگران ستم کنم.
- ۷۳۲- از دنیا می روم و باز گشت ممکن نیست، آیا ممکن است باران به ابر باز گردد ؟
- کسی که منکر بقاء روح است و رستاخیز را انکار می کند و راحت را در مرگ می بیند و عدم را نیکو می شمرد، حق دارد که به جسم پس از مفارقت روح توجهی نداشته باشد .
- بدین سبب ابوالعلا بر کسانی که به دفن و کفن جسد

و اقامهٔ مراسمی بر سر گور توجه می کنند خرده می گیرد و خواهش می کند پس از مرگ جسد او را در صحرا بیفکنند :

۷۳۳- تا زنده‌ام کار نیک خواهم کرد، روزی که مردم، بر من نماز مکنزار .

۷۳۴- کسی را که گور در بر گرفت به ثروت و سود دنیا اهمیت نمی‌دهد.

۷۳۵- جسد خاک می‌گردد، و لمس حریر و ضرب نیزه برای او یکسانست.

۷۳۶- ناخنم را بارها چیدم، و جسد من پس از مفارقت روح مانند ناخن چیده شده می‌باشد .

۷۳۷- هر کس در سخنان من دقیق شود جمله‌هایی می‌بیند که شرح اسرار مردم را شامل است.

۷۳۸- شما ادعا کردید ، ما گفتیم: بچه دلیل ؟ از این گفت و شنود خردمند مجروح شد.

۷۳۹- اگر عذاب گور برای مردگان واقعیت دارد پس مرا در گور مگذارید.

۷۴۰- بهتر است وحش و طیر بر سر نعش من نزاع کنند ، پس مرا در صحرا بیفکنید.

این مطلب نیز شامل کنایاتی است که اگر بعضی بخواهند اندکی جدال فلسفی همراه دارد.

ابوالعلا در لزومیهٔ بعد و اضحتر به این بحث می‌پردازد و می‌گوید که جسم پس از مفارقت روح

مانند سنک یا چوب افکنده بر زمین است ، بدون هیچ اختلاف. آنگاه ابوالعلا کسانی را که می کوشند تا حقیقت را غیر از این جلوه دهند و می گویند پس از مرگ برای انسان زندگی دیگری نیز هست ، متهم می کند :

۷۴۱- جسدها پس از مفارقت روح مانند سنک یا چوب مدفون شده هستند.

۷۴۲- مرده دفن شده نمی‌داند کفن او کهنه و کم بهاست یا نو و پربها.

۷۴۳- ذهن ما را در اینمورد مشوب کردند ، کاش چنین نکرده بودند.

شاید ابوالعلا خواسته است در اثناء اظهار عقیده،

این امور را مسخره کند :

۷۴۴- زندگی برای انسان بیماری دردناکی است و مرگ برای درمان این بیماری می‌آید.

۷۴۵- جایگاه من و شما خاک است ، کسی را ندیدیم که از این خاک برخیزد!

۷۴۶- اگر تنها مردگان شهرهای بزرگ زنده شوند تمام دنیا را پر خواهند کرد.

۷۴۷- آنچه خریدند گفته است بپذیر و عمل کن و گفته گمراهان درغگو و نادان را رها کن.

ابوالعلا عمل‌هندیان را درمورد سوزاندن مردگان

می‌ستاید و اینکار را بردفن اجساد ترجیح می‌دهد، و می

گوید : این عمل برای مرده بهتر است، زیرا درندگان

بز او حمله نمی کنند و از نبش قبر نمی هراسد ، و نیز سوزانیدن جسد از فساد هوای گورستانها جلوگیری می کند .

۷۴۸- در اینکه هندیان مردگان خود را می سوزانند تأمل کن ، زیرا عذابش از دفن کمتر است.

۷۴۹- اگر او را بسوزانند، از آزار درندگان و نبش قبر و متلاشی شدن نمی هراسد .

۷۵۰- آتش از کافوری که ما به مرده می زنیم بهتر است و بوهای ناپسند را از بین می برد.

۱۵ فلسفه اخلاق

ابوالعلائی معری در درجه اول اخلاق را از جنبه اجتماعی بررسی می کند، و گاهی نیز از لحاظ عقلی یا روانی به اخلاق می پردازد تا ارزش اجتماعی آنرا اثبات نماید. «عارف النکدی» پس از آنکه دریافت فلسفه اخلاقی ابوالعلا شامل تمام خصوصیات انسانی است حق داشت بگوید: «ابوالعلا مردم را به انسانیت واقعی و معنویت حقیقی که از لغزش و خودخواهی بدور است و برای ثبات و نیکوکاری استوار می باشد دعوت می کند»^۱.

به عقیده ابوالعلا سازش با مردم اخلاق محسوب نمی شود، بلکه اخلاق در اعمال بشر فطریست.

۱- المهرجان الالفی، ۱۳۲.

بنابراین انسان باید کار نیک را فقط بخاطر نیکی انجام دهد نه اینکه برای انجام کار نیک به پاداش امیدوار باشد یا از مکافات ترك آن بهراسد .

به این دلیل ابوالعلا در مورد اخلاق مثالی النظر است یعنی به اصلی ثابت و معنوی معتقد است نه سوفسطایی مذهب که هر روز رنگ عوض می کند و نه مادی مسلک که تنها به سود توجه دارد .

ابوالعلا میان اخلاق و دین فرقی نمی بیند .

بد نیست در اینجا آراء ابوالعلا را در مورد اخلاق

خلاصه کنیم :

۱- نیکی را فقط بخاطر نیکی انجام بده

ابوالعلا مردم را به انجام کار نیک دعوت می کند و انجام آنرا بر خودش نیز لازم می شمرد. او معتقد است که مردم باید کار نیک را فقط برای نیکی انجام دهند و از بدی و ستمگری به خاطر زشتی آن پرهیز کنند . چون مادامی که انسان کار نیک را برای نیکی انجام می دهد برایش فرق نمی کند که آنرا پنهان یا آشکار انجام دهد و سپس از یاد ببرد .

- همچنین ابوالعلا نسبت به گروهی که به نیکوکاری
تظاهر می کنند و بر سر منابر مردم را به انجام کار نیک دعوت
می کنند و خود قدم خیری بر نمی دارند اظهار نفرت می کند:
- ۷۵۱- اگر می توانی فقط به کار نیک پرداز و از هر زشتی کناره کن .
- ۷۵۲- شمارا سفارش می کنم که از کار زشت کناره بگیرد و از کار نیک
غفلت نکنید .
- ۷۵۳- پرهیز کار باشید و کار نیک انجام دهید، زیرا هر که شمشیر است
که بشریت را قطع می کند .
- ۷۵۴- هر گاه کار نیک به تو پیشنهاد شد انجام بده ، و من می گویم:
اگر نیکی ترا فراخواند ، آری بگو .
- ۷۵۵- من شمارا به ترک ستمگری نصیحت می کنم ، اگر سفارش من
پذیرفته شود ، دیگر کسی اسیر نمی گیرد .
- ۷۵۶- کار نیک را انجام بده حتی اگر اثر آن فقط در گوشه باقی بماند .
- ۷۵۷- تا زنده ام نیکی خواهم کرد ، و روزیکه مردم تو بر من نماز
مکزار .
- ۷۵۸- انسان خوب ، کار نیک را فقط به خاطر نیکی انجام می دهد
نه برای مزد و پاداش .
- ۷۵۹- اگر کار نیک انجام دادی برای خدا عمل کن و از ستایش مردم
چشم پیوش .
- ۷۶۰- نیکی را از پاداش منزله بداز زیرا اگر برای آن پاداشی آرزو
کنی تجارت کرده بی .
- ۷۶۱- اگر تصمیم کار نیک داری ، در پنهان انجام بده که خدا بر تمام
-
- ۱- اگر کار نیک را دوست داشته باشند جنگ نمی کنند و
به مردم بی دفاع نمی تازند تا هنگام بازگشت اسیر و برده بیاورند .

اسرار آگاه است .

۷۶۲- کارنیکی را که انجام داده‌ی زیاد ببرزیرا اگر آنرا فراموش

کنی زنده می ماند .

۷۶۳- روح من برای انجام کارنیک به اندرز قانع نمی شود گرچه

واعظان بسیار چنین کرده اند .

ابوالعلا نه تنها آرزومی کند که انسان از روی میل

انجام کارنیک را از یاد نبرد، بلکه معتقد است که انسان باید

پیش از آنکه نیکی را برای دیگران انجام دهد در حق خود

عمل کند. و نیز می گوید: آدم نیکیو کار نباید به انجام کارنیک

تظاهر کند، و تا زمانی که انسان فردی از افراد اجتماع

محسوب می شود باید خود را به انجام کارنیک ملزم بدارد .

این کار ارزش دیگری هم دارد، یعنی ابوالعلا

می خواهد، نیکی کردن در حق خود را مقیاسی قرار دهد

تا با آن مقیاس انسان، نیکی در حق دیگران را بسنجد .

۷۶۴- اگر می خواهی برای مردم کار نیکی انجام دهی اول در حق

خودت عمل کن .

۷۶۵- آنچه برای خود می پسندی برای مردم انجام بده و آنچه

از شنیدنش خوشنود می شوی به دیگران بگو .

در اینجاست بینیم که ابوالعلا «قانون طلایی» کنفوسیوس

فیلسوف چینی را پذیرفته است . کنفوسیوس می گوید :

« با دیگران چنان کن که خواهی باتو آن کنند. » و نیز آنچه در ادیان به صورتهای گونه گون آمده است. مثلاً در حدیث نبوی چنین آمده است: « از شما کسی ایمان نیاورده است مگر آنچه را که برای خود دوست دارد برای برادرش نیز دوست بدارد. »

۲- انسان پاداش عمل خود را خواهد دید

ابوالعلا می گوید: انسان باید کار نیک را برای خوشنودی خدا و به خاطر نفس نیکی انجام دهد، البته در هر حال پاداش آنرا خواهد دید یعنی مردم پاداش نیکوکار را از یاد نمی برند و اگر مردم از پاداش او غفلت کنند مسلماً خدا پاداش نیکوکار را فراموش نخواهد کرد.

۷۶۶- کار نیک را هیچکس ناپسند نمی داند، پس مسلمان و صابئی و یهودی باید بدان عمل کنند.

۷۶۷- درد دنیا به هر کس که می خواهی بدی یا خوبی کن، ولی بدان که هر عملی را پاداشی در پی است.

۷۶۸- اگر کار نیک انجام دادی و مورد قبول مردم واقع نشد متاثر نباش که خدا پاداش آنرا از یاد نمی برد.

۷۶۹- کار نیک انجام بده! اگر مردم به پاداش آن توجهی نکردند، خدا بهترین پاداش دهنده است.

۷۷۰- به نیکی توجه کن و آنرا به خاطر نیکی انجام بده، ناامید مباش که خدا پاداش آنرا می دهد.

۳- نیکی را به کمک عقل می توان شناخت

در نظر ابوالعلا نیکی و بدی فقط با کمک عقل شناخته می شوند و انسان باید بکار نیک اقدام کند زیرا خردمند ارزش آن را در می یابد ، اما اگر نتواند کار نیک انجام دهد لااقل باید از بدی پرهیز کند :

۷۷۱- کسی که نیکی را برای خود می پسندد باید بد دیگران نیکی کند زیرا خردمند نیکی را می شناسد .

۷۷۲- اگر از انجام کار نیک ناتوان هستی پس از ترك کار بد ناتوان مباش .

۴- موانع نیکی

ابوالعلا معتقد است ، کار نیک دوست داشتنی است ولی موانع زیادی همراه دارد .

پلیدی سرشت انسان مانع شناسایی نیکی است و از تمایل روح به کار نیک جلوگیری می کند . زیرا برای نفس عمل به عادت سهل تر است تا اینکه رنجی را برای شادی دیگران تحمل کند .

بدین سبب انجام کار نیک برای عامه مردم دشوار است و انسان آن را با کراهت انجام می دهد اما اگر سرشت آدمی پاک باشد - که البته نادر است - در بعضی موارد کار نیک طبیعی و فطری از او سر می زند .

مهمترین عاملی که انجام کار نیک را برای انسان مشکل می نماید نیروی غریزه است که لذتهای زود گذر را طلب می کند؛ زیرا بدن آدمی برای صاحب خود نیازمندیهایی تولید می کند و او را به جانب هوسها و خواهشهایی می کشاند که انجام کار نیک را دشوار می سازد. مادامی که نیکی عبارت باشد از محروم کردن نفس از اموری که انسان طبیعتاً به طرف آنها کشیده می شود و تا زمانی که نیازمندیهای مردم با ازدیاد جمعیت در شهرها رو به افزایش است باید اعتراف کرد که مردم دهات از شهرنشینها نیکوکارترند.

بنابراین ابوالعلا از این مطلب که بدی در دهات

اندک و در شهرها بسیار است بی خبر نمانده است:

۷۷۳- کار نیک محبوب است ولی مردم برای انجام آن اظهار ناتوانی یا تنبلی می کنند.

۷۷۴- نفس سرکش را در پنهان و آشکار به اجبار به کار نیک وادار!

۷۷۵- گروهی از مردم ندانسته نیکی می کنند ولی اگر فکر کنند در انجام آن بخیل می شوند.

۷۷۶- نیکی را به زحمت انجام میدهند ولی به طرف اعمال بد از روی میل و طبیعت می روند.

۷۷۷- انسان کریم نیکی را با آسانی انجام می دهد ولی سخاوت لثیم با زحمت انجام می شود.

۷۷۸- برتری جمادات بر انسان آنست که جمادات احساس و آرزو ندارند تا از آن پیروی کنند .

۷۷۹- بدی ، در صحرا اندک است ولی در شهرها بسیار است .

در اینجا مطلبی است که متفکران و ادیبان قرون وسطی را بخود مشغول کرده است. یعنی گروهی از فلاسفه و متفکران آن روزگار معتقد بودند که زیبایی ظاهری به نیکی اخلاق پیوسته است.^۱

اما ابوالعلا میان زیبایی و زشتی و اعمال مردم ، رابطه‌ی معتقد نیست ، او می گوید : زیبا صورتان بد کردار و زشت صورتان نیکوکار بسیارند :

۷۸۰- زیبا صورتان بد کردار و زشت صورتان نیکوکار بسیارند .

۵- فرق اخلاق و دین

در نظر ابوالعلا اخلاق و دین فرقی ندارند بلکه او معتقد است ، متدین بد اخلاق مانند انسان بی دین است :

۷۸۱- اگر همه‌ما ، در بد رفتاری و خلافتاری یکسان باشیم پس متقی کیست و کافر کدام است ؟

۱ - درباره این موضوع زیاد بحث شده : مثلاً ابن رومی معتقد است، زشتی صورت دلیل پلیدی طینت است و غزالی نیز به این مطلب اشاره کرده است .

۷۸۲- از ستمی که به مردم کرده‌ام پشیمانم و از جاودان زیستن در بهشت شادمان نیستم .

بدنیست که در اینجا به اظهار نظر د کتر «جمیل صلیبا» در مقاله‌یی که برای هزارهٔ ابوالعلاء نوشته و در کتاب «المهر- جان الالفی» (ص ۲۰۲- ۲۱۲) چاپ شده است اشاره‌یی بشود .

د کتر جمیل صلیبا کوشیده است تا آراء ابوالعلاء را بر موازین خیر مطلق عرضه کند . فکر می‌کنم جمیل صلیبا مطلب را از حدود ممکن بیشتر گسترش داده باشد یا اینکه هنوز به شواهد بیشتری مخصوصاً از لزومیات نیازمند باشد . به نظر من آنچه که ابوالعلاء را به پیچ و خمهای فلسفهٔ اخلاق کشانیده است تنها جنبهٔ عملی زندگی است زیرا ابوالعلاء هرگز دربارهٔ نیکی بحث نظری نکرده است، بنابراین در اینجا فقط یک نکته جلب نظر می‌کند یعنی ابوالعلائی که به فساد طبیعت بشر معتقد است و آشکارا گفته است: اصلاح آنها به کمک دین غیر ممکن است، چگونه می‌خواهد مردم را از طریق اخلاق اصلاح کند؟

البته انتظار می‌رفت ، پس از آنکه ابوالعلاء دربارهٔ

فساد طبیعت بشر سخن گفت، به اخلاق منلی «ایده آلی» توجهی نکند و مردم را به آن تشویق ننماید، ولی او بر خلاف انتظار چنین کرده است.

شاید همین مطلب «عارف نکدی» را واداشته که در سخنرانی خود در هزارهٔ ابوالعلا زیر عنوان «ابوالعلا و آراء او در اصلاح اجتماع»^۱ بگوید: ابوالعلا در آنچه به طبیعت بشر مربوط می‌شود بدبین بوده است ولی در مورد اخلاق و تأثیر آن در اجتماع خوشبین بوده است.

۱- المهرجان الالفی ص ۱۲۴-۱۳۴ مخصوصاً در ص ۱۳۲-۱۳۳.

۱۶ فلسفه طبیعی

در لزومیات ابوالعلا آراء زیادی نقل شده که به ماده و طبیعت بستگی دارد - البته اگر اقسام طبیعیات را آنطور که شیخ الرئیس ابن سینا متوفی (۴۲۸ هـ) تعبیر کرده است بپذیریم - مانند ماده و زمان و مکان و حرکت و فلك و عناصر چهار گانه و امثال آنها .

ابوالعلا تمام این آراء را پذیرفته است ولی در موارد مختلف در آنچه پذیرفته تصرف کرده است .

در لزومیات از هیأت و نجوم زیاد بحث شده است ، مثلاً يك لزومیة کامل در بارهٔ برجهای دوازده گانه و ماه و امثال آنها سروده شده و این لزومیة چنین آغاز می شود :

۷۸۳- صلیب دلو ، میان ستارگان طلوع کزد و مردم را از پرستش

صلیب بازداشت .

۷۸۴- خدای شما کسی است که ستاره کم نور «سهی» را آفرید و ثریا و دوسماک و قلب را پدید آورد ،

۷۸۵- و ماه تمام را پس از کمال ناقص نمود

در این لزومیه اسامی نجوم و کواکبی مانند «سهی» که به علت دوری کوچک دیده می شود و ماه که تاج زمین نامیده می شود ذکر گردیده و نیز در آن نام عنایید (مجموعه ستارگان) مانند ثریا و برجها (منازل خورشید) مانند دلو و دوسماک برده شده است .

بعضی از گفته های ابوالعلا شامل تقسیم موجودات به نامی و غیر نامی است ، یعنی حیوان و جماد . و حیوان به نبات و جاندار و انسان تقسیم شده است ، همانطور که جاحظ در « کتاب الحیوان » تقسیم کرده است و اخوان الصفا نیز چنین کرده اند :

۷۸۶- موجودات عبارتند از حیوان و جماد غیر نامی و نبات که به کمک آب رشد می کند .

جای دیگر ابوالعلا اشاره می کند که در جسم غرائز چهار گانه یی وجود دارد که اگر نسبت آنها برابر باشد بدن سالم می ماند و اگر یکی بر دیگری فزونی یابد بنا به آنچه در طب قدیم آمده بدن بیمار می شود :

۷۸۷- در بدنهای ما چهارغریزه موجود است که دشمن یکدیگرند .
 ۷۸۸- اگر توافق کنند بدن سالم می ماند والا بیماری ورنجوری از بدن جدا نمی شود .

ما این مبحث را به دو علت فلسفه نمی شمیریم: اول،
 بکار گرفتن معلومات دلیل آن نیست که ابوالعلا در آن فن
 عالم است. دوم ، ابوالعلا تمام ابواب این فن را آنطور که
 مبحث «زن و روح» را موشکافی کرده بررسی نکرده است.

فلسفه ماوراءالطبیعه

در یادداشتهای خود مطالبی در این مورد گرد آورده ام که ارزش آنرا دارد تا در فصلی مستقل بررسی شود. چون با این بحث مختصر و فرصت اندک نمی توان تمام جوانب این باب بزرگ فلسفی را بررسی کرد.

نظریه معرفت :

پس از آنکه ابوالعلا در برابر امور «ماوراءالطبیعه» در مقام لا ادری و شك و انکار می ایستد، انتظار نمی رود برای مبحث «معرفت» نظریه‌ی پیشنهاد کند، بدین سبب او نمی تواند در مورد تقدیر و سرنوشت یقین حاصل کند یا مقیاسی بدست آورد :

۷۸۹- به جان خودم سوگند که سرنوشت مقیاسها را از بین برده و رذر روشن را چون شب تیره کرده است .

آنگاه ابوالعلا اظهار می کند که فقدان این مقیاس باعث اختلاف رأی و عقیده مردم شده است ، با آنکه ابوالعلا معتقد است هر دو فرقه یی مختلف بر خلاف حقیقت گام برمی دارند ، حتی در نفی و اثبات :

۷۹۰- گروهی گفتند : هیچ امری حقیقت ندارد ، آیا ثابت کردند

که خوشبختی و بدبختی نیست ؟

۷۹۱- گروهی در نفی و اثبات مردم را دچار شك کردند و با مرکب

گمراهی دروادی حیرت پیش رفتند ،

۷۹۲- ما و آنها در پندار و نزاع بسر می بریم ، خدا می داند کدامیک

از ما دروغگو تر است .

زمان و مکان:

در لزومیات ابوالعلا ایباتی وجود دارد که اندیشه

«زمان و مکان» را از لحاظ فلسفی بررسی کرده است ، اما

نکته جالب آنست که ابوالعلا مخصوصاً زمان را « ظرف »

منظمی برای تذکریا ادراک حوادث قرار داده است ، این

تعبیر « ظرف » به کانت منسوبست ، زیرا فیلسوف آلمانی

زمان را ظرف بزرگی تصور کرده که فاقد سطح است

(یعنی بعد ندارد) :

۷۹۳- خدا برای مردم و شهرها دو ظرف قرار داده : زمان گذران

و مکان .

۷۹۴- هر موجودی را زمان و مکان در بر گرفته اند ولی خود آنها

رنک و طعمی ندارند .

۷۹۵- مردم را گرفتار دو امر می بینم : گذشته و آینده و اسیر دو ظرف :
زمان و مکان .

۷۹۶- زمان ظرفی است برای تذکر، این ظرف اگر گسترش داده
شود از بین می رود .

اگر ایاتی را که ابوالعلا درباره مرگ سروده است
بررسی کنیم می بینیم که در نظر ابوالعلا زمان از دو طرف
نامتناهی است یعنی از لحاظ گذشته و آینده :

۷۹۷- می میریم همانطور که پدران ما مردند و زمان به همین شکل
باقی می ماند .

۷۹۸- روز می درخشد و شب فرا می رسد ، ستاره بی ناپدید می شود و
ستاره دیگر طلوع می کند .

۷۹۹- اگر جبرئیل برای خروج از روزگار تمام عمر پرواز کند
نمی تواند از حدود آن بیرون رود .

۸۰۰- شبها مانند کشتی بدون لنگر ما را همراه خود می برند .

۸۰۱- روز کار در گردش است و هرگز توقف نمی کند ...

۸۰۲- دریافت سرآغاز این خورشید برای ما ممکن نیست ، عقل
می گوید که آن قدیم است .

۸۰۳- بدن و جامه تو فرسوده می شوند ولی روز و شب فرسوده شدنی
نیستند .

قدیم بودن عالم :

به عقیده ابوالعلا «عالم» قدیم و جاوید است و هرگز

فرسوده نمی شود و پایانی ندارد :

۸۰۴- اگر جبرئیل برای خروج از روزگار، تمام عمر پرواز کند نمی تواند از حدود آن بیرون رود .

۸۰۵- گروهی پنداشته اند که افلاک فرسوده می شوند، اگر درست باشد پس میان پاکی و پلیدی فرقی نیست .

۸۰۶- آفرید کار افلاک منزله است ، من نمی گویم : شهاب ها با گذشت زمان معدوم می شوند .

ابوالعلا آشکارا می گوید که تمام اهل زمین می میرند

آنگاه می پرسد آیا خود جهان هم معدوم می شود ؟

۸۰۷- اگر دنیا آینه عقل ترا صیقلی کند ، عقل بتو می فهماند که امور مهم چندان اهمیتی ندارد .

۸۰۸- نیست و نابود شو، ای منزل نامبارک ! که بدترین مسافر یعنی انسان را در خود جاداده بی .

۸۰۹- ساکنان زمین یکی پس از دیگری می میرند ، آیا زمین هم روزی معدوم می شود ؟

پرتو خدایی :

بدون شك عالم در برابر عنایتی حکیمانه سر تسلیم فرود آورده است . ولی رجال دینی و فیلسوفان مادی در چگونگی این عنایت اختلاف دارند : رجال دینی معتقدند که خدا عنایت خاصی به اقوام یا بشری معین دارد، یعنی خداست که مردی را بر مردی یا ملتی را بر ملت دیگر برتری می دهد و گاهی او مجرای قانونهای طبیعی را به خاطر دوستی شخصی یا ملتی معین تغییر می دهد .

اما فیلسوفان مادی عقیده دارند، این عنایت حکیمانه موجود است ولی چیزی غیر از قانونهای طبیعی نیست. مثلاً باران بر زمین می بارد، چون قانون و حالتی باعث ریزش آن می شود، بدون توجه به اینکه زمینی که مشروب می شود مزروعست یا غیر مزروع، به آب نیاز دارد یا ندارد، مردمی نیکو کار بر آن زندگی می کنند یا بدکار، یا اینکه مطلقاً انسانی در آن ساکن نیست.

ابوالعلا مانند فیلسوفان مادی یعنی گروه دوم فکر

می کرده است :

۸۱۰- ای فرزندان حوا! از دروغ بیرهزید که شما نزد خدا چندان

ارزشی ندارید .

۸۱۱- خشك سالی نتیجه گناهکاری شما نبوده و حسن توبه شما باعث

ریزش باران نخواهد شد !

۸۱۲- در گذشته خدا مقدر کرده که در روزگار شما ریزش باران کم

یا زیاد گردد .

۸۱۳- دعای شما : « خدایا ما را سیراب کن » باعث ریزش باران

نمی شود ولی عرب و عجم به اینکار خو گرفته اند .

ابوالعلا و مذاهب بیگانه

اثر افکار فیلسوفان غیر عرب در آراء ابوالعلا و تأثیر اندیشه ابوالعلا در شرق و غرب

از سالها پیش که به بررسی لزومیات مشغول بودم در پی آرای می گشتم که شاید به مؤاخذ غیر عربی منتهی شود. در نتیجه به عقاید «یونانی و هندی و چینی» بسیاری دست یافتم که در اصالت آنها تردیدی نبود، ولی چون خواستم این آراء را مرتب کنم و صحیح یا شبه صحیح آنها را بر کزینم ممکن نشد.

از مقایسه آراء ابوالعلا با عقاید فلسفی غیر عربی که احتمال می رفت این آراء از آنها گرفته شده باشد، برای من

یقین حاصل شد که میان آنها مطابقه کامل وجود ندارد و شباهت آنها نیز اتفاقی است.

مثلاً با اینکه یقین داریم بیشتر اقوال مربوط به روح که در لزمیات پراکنده است از اسکندرانی‌ها (افلاطونیان جدید) گرفته شده، ابوالعلا این بحث فلسفی را موضوع تحقیق مخصوص خود قرار نداده است، بلکه فقط آنچه در روزگار او شایع بوده انتخاب کرده و بعضی از آنها را پذیرفته و برخی را رد کرده است.

همچنین می‌بینیم ابوالعلا بعضی از عقاید مخالف اسکندرانی‌ها را در آثار خود نقل کرده است و نیز سخنان او در مورد فساد طبیعت بشری با عقیده فیلسوف چینی «سوتزه» که گفته است: «طبیعت بشری از اساس فاسد و پلید بوده است» یکسانست.

و تردیدی نیست که آراء ابوالعلا در مورد پیدایش روح و سرانجام آن با گفته «کنفوسیوس» فیلسوف بزرگ چینی بسیار شباهت دارد، او می‌گوید: «اگر شناسایی ما درباره روح خود یا چگونه‌گی حالتی که در آن هستیم اندک است، پس چگونه می‌توانیم از چگونه‌گی حالتی که در آن

بوده ایم یا حالتی که دچار آن خواهیم شد مطلع شویم» ولی این مطلب را نمی توان دلیل بر توجه ابوالعلا به فلسفه چینی دانست؛ زیرا ممکن است امثال این آراء در اندیشه افرادی وارد شود که یکدیگر را ندیده اند و سخنی از هم نشنیده اند، به خصوص وقتی بدانیم که این آراء در لزومیات ابوالعلا پراکنده است و دارای نظم خاصی نیست و از تأثیر مذاهب فلسفی دیگر کاملاً برکنار نمی باشد. هیچکس از اهل تحقیق نمی تواند منکر شود که لزومیات ابوالعلا از آراء هندی - مخصوصاً آنچه که به زهد و ترحم بر حیوان و فلسفه عدم و انکار نبوت و رستاخیز مربوط است - بقدری رنگ پذیرفته، که به مرحله همانندی رسیده است. ولی ممکن نیست این آراء چنان مرتب شود که به مذهب هندی بعینه باز گردد.

ابوالعلا هر گاه در احوال مختلف این آراء را مناسب منظور خود یافته از مکتبهای فلسفی متفاوت بر-

۱ - به بحث خاورشناس فرانسوی «هنری لاوست» زیر عنوان مذاهبی که ممکن است در ابوالعلا تأثیر کرده باشد رجوع شود، المهرجان، الاقی ص ۲۹۸-۳۰۰.

گزیده است و از آراییی که موافق اندیشه‌اش نبوده چشم پوشیده است .

بظن قوی ابوالعلا تمام مذاهب فلسفی را بررسی نکرده و برای تحقیق و درك آنها به خود زحمت نداده است، بلکه او فقط آنچه را مناسب ایده خود می‌یافته اغلب از طریق رجال یا وسیله کتب انتخاب می کرده است .

اگر فرض کنیم که ابوالعلا بر تمام مذاهب فلسفی احاطه کامل داشته و تمام آنها را از طریق مآخذ صحیح بررسی کرده است، باز به این نکته باید اعتراف کنیم که نبوغ ابوالعلا فقط در تحلیل و نقد فلسفه بوده است نه در انشاء و تنظیم آن .

به این دلیل می‌گوییم: ابوالعلا از آراء فلسفی غیر عربی که در لزومیات او فراوانست بسیار متأثر بوده است ولی هرگز در برابر مذهبی معلوم سر تسلیم فرود نیاورده و پایبند فلسفه‌یی معین نگردیده است بلکه پیوسته در زندگی دارای اراده و اندیشه‌یی آزاد بوده است . از هر چه شناخته آنچه مورد پسندش بوده برگزیده است و به گنجینه معلوماتی که از محیط خود گرفته یا از

چشمه جوشان روحش تجلی کرده افزوده است، تا
 این نظرات صحیح و آراء و افکار ارزنده را به مطالعه -
 کننده لزومیات خود تقدیم نماید .
 این آراء و افکار از مردیست که در بحث از حقیقت
 بی باک است و در اعلان واقعیت جسور .

۱ ابوالعلا و مذهب «درزی»

دیدیم که ابوالعلا پیوسته بر ادیان و مذاهب مخصوصاً مذاهب باطنی، می تازد ولی در بعضی آراء او شباهت عجیبی با عقاید درزی ها دیده می شود. پس اگر ابوالعلا بعضی عقاید درزی ها را نقل کند و نیکو بشمرد یا انتقاد نماید یا اینکه عقاید آنها در آثار و افکارش نمودار شود تعجبی ندارد.

چنانکه دیدیم ابوالعلا با پیدایش مذهب درزی همزمان بوده است. و اگر بدانیم ابوالعلا از قبیله تنوخ است و تمام یا اکثر تنوخی ها دعوت «درزی» را پذیرفته اند و شمال سوریه - زادگاه ابوالعلا - میدان این دعوت بوده است از مشاهده این فصل در این کتاب در شکفت نخواهیم شد بلکه فقدان این بحث ممکن است گروهی را به پرسش

وا دارد^۱.

بد نیست در اینجا به بررسی دو مطلب پردازیم: اول آنکه ابوالعلا به مذهبی معلوم نگرویده و معتقدات هیچ مذهبی را به تمامی نپذیرفته است. خصوصیات فکری ابوالعلا و اساس فلسفه او این حقیقت را طوری برای ما روشن می کند که جای هیچگونه تردیدی باقی نمی ماند. دوم آنکه پیشوایان مذهب درزی از افشای اسرار

۱- مورخ محقق آقای عبدالرزاق حسنی پس از چاپ اول این کتاب در تاریخ (۲۹ نisan ۱۹۴۴) به من نوشت: « من معتقدم که موافقت ابوالعلا با مذهب درزی به سبب آن نبوده که ابوالعلا از قبیلۀ تنوخ است و تمام تنوخی ها دعوت درزی را پذیرفته اند، این موافقت به خاطر آنست که ابوالعلا می خواسته با محیط زندگی خود سازش کرده باشد زیرا قدرت دعوت در زمان او به حدی بوده که برای هیچکس جرأت انتقاد باقی نگذاشته است ». نظر آقای حسنی ارزنده است و روایت درزی ها این نظر را تأیید می کند. درزی های گویند: ابوالعلا تا پایان دعوت «درزی» حدود سال (۴۲۷ هـ) عقیده آنها را پذیرفته و پس از این تاریخ تغییر عقیده داده است. برای ابوالعلا ممکن نبوده که دعوت درزی را قبول کند، چون او خود را به هیچ مذهبی پایبند نکرده است. پس تنها راه چاره آنست که بگوییم: هر گاه از گفته های «درزی» چیزی موافق عقیده اش بوده پذیرفته است. و بنابه آنچه در این بحث روشن شد اگر در آغاز پیدایش این مذهب را مورد انتقاد قرار نداده به علت تقیه بوده است.

برای مریدان بی تقوای خود و پیروان دیگر مذاهب بخل می‌ورزند، بنابراین برای دریافت نکته‌های دقیق این مذهب راهی وجود ندارد، حتی اگر کسی به کتابهای آنها دست یابد، نمی‌تواند مشکلات آنرا حل کند و منظور آنها را که به پیروان مخلص خود بنام «المتصلین بالدین» به درجات متفاوت و مختلف از لحاظ ابهام شفاهاً گفته‌اند یا در کتاب نوشته‌اند بفهمد.

ولی در مصادر و مآخذ مختلف مذهب درزی مطالبی وجود دارد که در سایر مآخذ نیز آمده و مورد تصدیق اهل نظر واقع شده است و نیز تماس شخصی من این حقیقت را ثابت کرده است که اگرچه درزی‌ها در اظهار عقاید مذهبی خود بخل می‌ورزند ولی اشکالی نمی‌بینند که دیگران بعضی از آراء فلسفی و اجتماعی مذهب آنها را بدانند.

پس در این فصل این مطالب بررسی خواهد شد:

ابوالعلا در بعضی از لزومیات خود عقایدی اظهار می‌کند که مخالف مذهب درزی است:

چون او تمام پندارهای معتقدان به تناسخ را منکر می‌شود بنابراین طبیعی است که عقیده به «نقمص» را نیز

انکار کند. همچنین ابوالعلا برای رؤسای مذاهب احترامی قائل نیست و به فلسفه فنا و عدم معتقد است که این طرز فکر بر ضد اعتقاد درزی‌ها در مورد احترام به امام و تقمص است. منظور از تقمص ادامه زندگی بشر است در این دنیا و انتقال روح او به بدنهای دیگر تا اینکه پاك و نیکو به قیامت برسد. از طرفی ابوالعلا از ازدواج خودداری کرده و مردم را برای محبوبش از روی زمین به قطع نسل سفارش کرده است لیکن اعتقاد درزی‌ها آنست که ازدواج بایستی انجام شود ولی نه به قصد لذت. این مذهب به مرید متدین خود مخصوصاً اگر فقیر باشد توصیه می‌کند که فرزند زیاد تولید نکند.

مذهب درزی ازدواج را برای پیروان خود واجب کرده اما اعتدال در تولید مثل را برای حفظ نسل بشردر دنیا لازم دانسته است، به عقیده درزی‌ها رعایت حق زن از ارکان مذهب درزی محسوب می‌شود، اما ابوالعلا بر مقام زن حمله می‌کند و در حق او ستم روا می‌دارد و برای محرومیت او در بسیاری از حقوق اجتماعی مبالغه می‌کند. از جمله مسائل بزرگی که ابوالعلا بر سر آن با

درزی‌ها اختلاف دارد، اعتقاد او به جبر است. بدینی، ابوالعلا را بر آن داشته که معتقد شود انسان در برابر سرنوشت ناتوانست - گرچه گاهی از فلسفه این جبر پریش می‌کند - ولی عقیده درزی‌ها در این مورد بر اختیار مطلق استوار است.

درزی‌ها معتقدند که «بشر مختار است و پس از دوران کوتاه زندگی برای حساب و پاداش و کیفر برانگیخته می‌شود» با اینهمه اگر فقط لزومیات ابوالعلا بدقت بررسی شود معلوم می‌گردد که او در بسیاری از مطالب که عدد آنها از شمارش خارج است، با درزی‌ها هم عقیده است.

بدین علت بار دیگر می‌گوییم: ابوالعلا از قبیله تنوخ است؛ وبدون شك با داعیان این مذهب بدلیل مطالبی که از آنها نقل کرده ارتباط داشته است. و اگر بدانیم که دعوت درزی‌ها در آن روزگار از طبریا تا انطاکیه توسعه داشته است از تماس ابوالعلا با داعیان مذهب درزی در شکفت نخواهیم شد.

همین برخوردها باعث شده که ابوالعلا آشکارا به تمام ادیان حمله کند و معتقد شود که مصدر آنها زمینی

است نه آسمانی و بدلیل زمینی بودن ناقص هستند .

ابوالعلا هر گاه پیشوایان مذاهب را مورد حمله قرار می دهد بیشتر بر پندارهای پیروان مذاهب که درباره پیشوایان خود مبالغه می کنند خرده می گیرد، و پیشوا و پیرو را در يك ردیف می داند :

۸۱۴- ای مردم با من دشمنی نکنید ، به عقیده من مسیح شما نظیر محمد است .

۸۱۵- رفتار رهبانان را می پسندم ولی مال بخیل خوردن آنها را نیکو نمی دانم .

۸۱۶- مسیح روح خود را برای عبادت زندانی نکرد ولی مانند جهانگردان زندگی کرد .

همچنین ابوالعلا بر قانون ارث اسلام خرده می گیرد:

۸۱۷- به مادر يك ششم می دهند با آنکه او از دختری که نصف یا عروسی که يك چهارم می برد مهربانتر است .

و نیز او کارهای نیک اجتماعی را بر واجبات دینی

تر جیح می دهد همچنانکه درزیهای نیکو کاری را بر واجبات دینی در اوقات معین تر جیح می دهند .

عقیده ابوالعلا درباره آفرینش مخصوصاً آدم ابوالبشر

با عقیده درزیها درباره ابوالبشر شباهت عجیبی دارد مانند این بیت که قبلاً نقل شده است :

۸۱۸- در مذهب عقل، آدم یکی نبوده بلکه بنا به قیاس آدم‌هایی بوده‌اند .

عجیب‌تر از این، سخن ابوالعلا در مورد عقل است که انسان را از این توافق بیمانند میان عقیده او با اعتقاد درزی‌ها به پرسش و می‌دارد.

ابوالعلا گفته است: تصور این گروه پنداری دروغ است «امامی جز عقل وجود ندارد» که صبح و شام مارا رهبری کند.

اگر در کلمه «امام» که با لغت «عقل» ترکیب شده دقت کنیم و به «صبح و شام» که دنبال آنها ذکر گردیده توجه نماییم و بدانیم که بالاترین مقام، نزد درزهای موجود، مقام «شیخ عقل» است و لغت «عقل» نزد آنها دارای معنایی خاص می‌باشد و نیز مراد از «صبح و شام» ممکن است اول و آخر روزگار باشد، پس از تأمل در این فرض‌ها به این نتیجه خواهیم رسید که «امام» در نظر درزی یعنی «عقل» یا آنکس که به عقل ملقب می‌شود، آنگاه برای توجیه شواهدی که در لزومیات ابوالعلا آشکار و نهان در تأیید همین موضوع آمده است دچار حیرت خواهیم شد .

همچنین اگر لزومیات و رساله الغفران ابوالعلا را بررسی کنیم و متوجه انتقاد شدید او به اندیشه تناسخی که نصیری‌ها به آن معتقدند بشویم و از مطالعه کتب تاریخ دریابیم که شمال سوریه زادگاه ابوالعلا میدان مسابقه و محل نزاع مذهب درزی با مذهب نصیری بوده و دشمنی میان داعیان این دو مذهب ریشه دار و عمیق بوده است بر حیرت ما افزوده خواهد شد.

علاوه بر آنچه گذشت ابوالعلا بسیار تقیه می کرده و تقیه را نیکو می‌شمرد و دیگران را نیز به تقیه امر می‌نموده است. از طرفی روزگار آخر عمر ابوالعلا دوران رنج و محنت پیروان مذهب درزی بوده است، زیرا «الظاهر بن الحاکم بامر الله» نسبت به عقایدی که درزی‌ها در باره پدرش اظهار می‌کردند خوشبین نبود بنابراین این مخصوصاً در شمال سوریه و اطراف انطاکیه شخصاً به سرکوبی آنها اقدام کرد. توجه به این مطالب نیز بر شکفتی مادر مورد همفکری ابوالعلا با درزیها خواهد افزود.

۱ - کتب تاریخ «الظاهر» را همان فرزند الحاکم بامر الله معرفی می‌کند ولی عقیده درزی‌ها خلاف اینست.

با اینهمه نمی‌خواهم این بحث را بدون نتیجه رها کنم، بلکه بهتر می‌دانم آنرا با این عبارت روشن سازم:

برای ما دلیل مثبتی وجود ندارد که ابوالعلا دعوت درزی‌ها را پذیرفته باشد، بلکه در لزومیات او دلایل قطعی وجود دارد که او هنگام انکار تناسخ مخصوصاً تقمص بر مذهب درزی تاخته است:

۸۱۹- در دنیا دو تن با يك روح زندگی نکردند و دو روح در يك تن وارد نشدند.

۸۲۰- می‌گویند: تن روحش را به دیگری منتقل می‌کند تا در نتیجه این انتقال روح پاکیزه‌تر شود.

۸۲۱- این اخبار کمراه‌کننده‌را اگر عقل تأیید نکرد قبول مکن.

۸۲۲- پنداشته‌اند روح جاوید است و در بدنهای دیگر وارد می‌شود تا پاکیزه شود.

۸۲۳- و باز از آن بدن به بدن دیگر منتقل می‌شود. خوشبخت بدنی است که دارای روح شده و بدبخت جسمی است که روح خود را از دست داده است.

۸۲۴- من به دنیا بر نمی‌گرم کز چه گروهی معتقدند روزگار انسانی مانند من خواهد آفرید.

دیدیم که ابوالعلا بی‌پروا به زنها حمله کرد و مردان را به محروم کردن آنها دعوت نمود و از آنها

خواست زنان را نادان یا شبه نادان نگهدارند، همچنین مردان را به ترك ایجاد نسل سفارش نمود، در حالی که بعقیدهٔ درزی‌ها تعلیم زن واجبست.

پس به این نتیجه می‌رسیم، که ابوالعلا مسلماً با داعیان و پیروان مذهب درزی برخورد کرده و از خوبی و بدی آنها متأثر گردیده است، ضمناً بعضی آراء آنها را نیکو شمرده و برخی عقاید آنها را رد کرده است.

با آنکه نظر ابوالعلا در بارهٔ مذهب درزی با نظر او نسبت به سایر مذاهب فرقی ندارد ولی در مورد مذهب درزی تأثر ابوالعلا بقدری شدید آشکار شده که گاهی انسان را به تعجب وامی‌دارد.

تأثیر ابوالعلا در شرق و غرب

کوشه گیری ابوالعلا در معره مانع نگردیده که آراء او از مرزها بگذرد و از زمانها پیشی گیرد .
 در اینجا فقط از سه نفر «شاعر فیلسوف» که در آثار خود بسیار یا اندک تأثیری از افکار ابوالعلا نشان داده اند سخن می گوئیم این سه نفر عبارتند از: **خیام، دانته، میلتن**.
 اما تأثیر او در اعراب: آقای «انیس المقدسی» معتقد است که روح ابوالعلائی یعنی بدبینی و سرگردانی او در ادبیات عرب مخصوصاً در شعر عربی اثر گذاشته است و این تأثیر تا امروز باقیست^۱.

عمر خیام و رباعیات او

نام او غیاث الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام است

۱- المهرجان الالفی ص ۲۴۱ و پس از آن .

که از مردم خراسان ایران بوده است. اودانشمند و شاعرو ادیب بوده و بسال (۵۱۷ هـ، ۱۱۲۳ م) یعنی در حدود شصت و پنج سال پس از مرگ ابوالعلا در گذشته است.

میان عمر خیام و ابوالعلا چند وجه تباین و چند وجه تشابه موجود است ولی شباهت خیام به ابوالعلا بیشتر از تباین با اوست، حتی اگر وجوه تباین آن‌دورا بررسی کنیم خواهیم دید که مکتب فلسفی آنها در مورد زندگی بزرگ پایه استوار است: مکتبی که حکیم عربی از آن به انزوا و خانه‌نشینی تعبیر کرده و حکیم فارسی به کوشش برای بدست آوردن لذت و خوشی از راه شراب و عیش توجیه نموده است.

با آنکه در اینجا مقصود ما بررسی شباهت خیام با ابوالعلاست ولی انصاف حکم می‌کند که تباین آنها را نیز نشان دهیم. عمر خیام از دانشمندان درجه اول ریاضی و از علمای نجوم بوده در حالی که بواسطه کوری برای ابوالعلا ممکن نبوده بدانستن این علوم طمع کند. خیام زندگی توأم با خوشی را دوست داشته، شراب می‌خورده و عیش می‌کرده و مردم را نیز به شراب و شادمانی دعوت می‌کرده است در مقابل

ابوالعلا در خانه به خود سخت می گرفته و از زندگی اجتماعی می گریخته و مردم را به بیهوده شمردن زندگی و فرار از آن موعظه می کرده است .

اما شباهت خیام با ابوالعلا بسیار زیاد است : هر دو تن شاعری هستند که به انتقاد و تهاکم متمایلند، شعر آندودر پرده‌یی ضخیم از بدبینی پیچیده شده ولی ظاهر و باطن اشعار آنها شامل يك فلسفه است. ابوالعلا پس از آنکه دریافته زندگی کالایی فریبنده است، از این کالا دل بر گرفته و دست از آن کشیده و مردم را از آن بر حذر داشته است. اما عمر خیام چیزی بهتر از آن ندیده که تار و زگی که برای هستی دلیلی بهتر و مهمتر از وجود خود ما پیدا نشود از متاع زندگی بهره برگیرد و مردم را به بهره‌گیری از آن تشویق کند .

همچنین خیام در زندگی معنوی در مقام ابوالعلا قرار گرفته است زیرا هر دو از لحاظ عقیده نزد مردم متهم بوده‌اند. سهل انگاری خیام در انجام واجبات دینی مانند سهل انگاری ابوالعلاست . خیام بتمام مردم به يك چشم می نگرد و آقا را بر بنده و مرد را بر زن و مسجد را بر کلیسا ترجیح نمی‌دهد

و در این قبیل امور با ابوالعلا همگام است .
 در اینجا نشانه‌های زیادی نیز گواه است که خیام
 اشعار ابوالعلا را مطالعه کرده و فلسفه و افکار او را در اشعار
 خود گنجانیده است و بعضی از مضامین خود را به سبک ابوالعلا
 بیان کرده است. این مطلب عجیب نیست زیرا خیام عربی
 را نیکو می‌دانسته و به این زبان نیز کتاب نوشته و شعر
 سروده است .

پیش از آنکه این مقایسه مختصر را شروع کنم لازم
 است دو مطلب را یادآور شوم :

اول آنکه خیام در میان شعرای ایرانی مقامی بس
 ارجمند یافته و از رباعیات او بسیار تقلید کرده‌اند حتی
 گروهی از شاعران رباعیاتی سروده و به او نسبت داده‌اند .
 اگر رباعیات منسوب به خیام را امروز شماره کنیم از هزار
 متجاوز می‌شود در صورتی که مصادر اصلی و بررسی‌های دقیق
 نشان می‌دهد که خیام بیش از صد رباعی سروده است .

مقداری از این رباعیات الحاقی از لحاظ سبک و معنی
 بقدری با رباعیات اصلی شبیه است که برای اهل تحقیق
 ایجاد تردید می‌کند ، آیا جایز است که خیام را به گناه

این گروه مؤاخذه کنیم و تمام رباعیات منسوب به او را با اشعار ابوالعلا مقایسه کنیم آنگاه از نتیجه این مقایسه بر خیام خرده بگیریم؟

مطلب دیگر آرایست که در آثار کسانی غیر از ابوالعلا و خیام وارد شده یا اینکه خیام این آراء را از همان مأخذ گرفته است که ابوالعلا گرفته، پس لازم نیست بگوییم: خیام این آراء را مستقیماً از ابوالعلا گرفته است. تعیین رباعیات اصلی هم دشوار نیست زیرا محققان، اول رباعیات اصلی را کشف کردند و تعداد آنها را محدود و معین نمودند و به اصلاح بعضی از الفاظ رباعیات موفق گردیدند و بسیاری از این الفاظ را بارزانت فطری و روشن بینی شاعرانه یا از راه بررسی زندگی خیام تصحیح کرده اند. اما در اینجا مطلبی باقی می ماند که از تعیین مقدار رباعیات و تصحیح الفاظ آنها مهمتر است و آن اینکه مقلد معمولاً در روش کسی که از او تقلید می کند عمیق می شود و می کوشد شباهت میان عمل خود و کار شاعر اصلی را به حد اعلا برساند بهمین سبب لازمست تمام آراء اساسی را که با فلسفه خیام توافق دارد به نام خیام بپذیریم. برای مافرق نمی کند که این آراء

از خیام باشد یا نباشد، چون این آراء عقیده واقعی عمر خیام را در مورد زندگی نشان می‌دهد برای ما ارزنده است. آشکارترین عقیده‌ی که عمر خیام از ابوالعلا گرفته است عقیده او در مورد صراحی و جام است و اینکه خاک این ظروف روزگاری جزئی از بدن انسانی بوده و دوباره به جسد دیگری منتقل می‌شود، بنابراین رعایت آنها واجبست.

این حقیقت را خیام در رباعیات زیادی بیان داشته است که در ترجمه مجموعه‌ی که احمد صافی نجفی از رباعیات خیام کرده است عدد آنها بیش از چهارده رباعی می‌باشد^۱ (ر.ک. ص ۱۲۰، ۱۴۰، ۲۰۵) جامی است که عقل آفرین می‌زندش

صد بوسه زمهر بر جبین می‌زندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

۱- این مقایسه به اعتماد ترجمه احمد صافی نجفی از رباعیات خیام (دمشق ۱۳۵۰ هـ ۱۹۳۱ م) انجام شد و رباعیات انتخابی را با شماره رباعی نقل کردم نه شماره صفحه.

بر گیر پیاله و سبوی دلجوی
 فارغ بنشین به کشتزار و لب جوی
 بس شخص عزیز را که چرخ بد خوی
 صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

بر کوزه گری پریر کردم گذری
 از خاک همی نمود هر دم هنری
 من دیدم اگر ندیده هر بی بصری
 خاک پدرم در کف هر کوزه گری
 آیا تمام اینها سخن ابوالعلا نیست؟ آنجا که می-
 گوید :

۸۲۵- چه بسا مردمان متکبری که خاک شده‌اند و کوزه‌گران کل
 آنها را برای ساختن ظرف زیر لگد می‌کوبند .

۸۲۶- شاید ظرفی که از خاک آنها درست می‌شود برای خوردن و
 آشامیدن مورد استفاده دیگران واقع شود .

۸۲۷- این ظرفها از شهری به شهر دیگر حمل می‌شود، وای بر
 آنها که پس از خاک شدن به غربت هم دچار می‌گردند .

خیام به این اندازه قانع نیست، از تو خواهش می

کند که بر خاک آهسته قدم نه زیرا این خاک روزی بدن
انسانی یا مردمک چشم زیبا رویی بوده است :
هر سبزه که بر کنار جویی رسته است.

گویی ز لب فرشته خوئی رسته است
پا بر سر هر سبزه بخواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است
این معنی را در شعر ابوالعلا بنگر .

ابوالعلا در قصیده مشهور خود که در رثاء یکی از
دوستانش سروده این حقیقت را به عنوان مطلبی فلسفی
عمیق تر و مدلل تر بر رسی کرده است :

۸۲۸- بر زمین آهسته قدم بگذار که بنظر من جز انسانهای خاک
شده چیزی روی زمین نیست .

۸۲۹- برای ما پسندیده نیست که با این عمل پدران و اجداد خود
را خوار بشمریم .

۸۳۰- اگر می توانی در هوا حرکت کن و بر خاک مخلوق با تکبر
قدم مگذار .

از شباهت های نزدیک میان خیام و ابوالعلا گفته خیام
است در مورد بهشت و دوزخ :

(تا چند زنم به روی دریاها خشت

بیزار شدم ز بت پرستان و کنشت)

خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟
 که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟



کس خلد و جحیم راندریده است ایدل
 گویی که از آن جهان رسیده است ایدل؟
 امید و هراس ما به چیز است کز آن
 جز نام، نشانی نپدید است ایدل
 ابوالعلا در همین معنی می گوید:

۸۳۱- آیا مرده بی از خاک برخاست که از دیده ها و شنیده های خود
 خبر دهد؟

۸۳۲- آیا شراب نقد این جهان را به امید وعده شیر و شراب بهشت از
 دست می دهی؟

۸۳۳- ای دوست (ام عمرو) زندگی و مرگ و رستاخیز، افسانه بی
 بی اساس است!

۸۳۴- اگر از مردگان کسی بر می گشت احوال گروهی را جوینا
 می شدم و برای دیگران می نوشتم.

۸۳۵- که آیا بهشتی ها به بهشت رفته اند و آیا «نوبخت»^۱ را بجهنم برده اند؟

۸۳۶- از این خاکی که جایگاه من و آنهاست کسی را ندیده ایم
 که بازگشته باشد.

۱- منظور، نوبخت اهوازی وزیر منصور دوانیقی است که به

زندفقه متهم بوده است.

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که پافشاری ابوالعلا برای احسان به مردم و انجام واجبات دینی بخاطر دینداری نیست بلکه برای آنست که او اساساً آدمی را ستمگر و شرور می‌داند.

خیام در این باره می‌گوید:
 تا بتوانی خدمت رندان می‌کن
 بنیاد نماز و روزه ویران می‌کن
 بشنو سخن راست ز خیام ایدوست
 می، می خور و ره می‌زن و احسان می‌کن



سنت مکن و فریضه حق مگزار
 وین لقمه که داری ز کسان باز مدار
 غیبت مکن و خلق خدا را مازار
 در عهده آن جهان منم، باده بیار
 شاید از آثار ابوالعلا مطالبی را که در باره حیرانی عقل و دانستن اسرار وجود و سرانجام زندگی و حقیقت قبر و جاوید ماندن یا از بین رفتن روح خواننده‌ی هنوز بخاطر داشته باشی؛ اگر چنین است اکنون به آنچه

خیام در اینمورد می گوید توجه کن :

در پردهٔ اسرار کسی را ره نیست
 زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
 جز در دل خاک هیچ منزلکه نیست
 می خور که چنین فسانه‌ها کوتاه نیست

دوست دارم استشهاد به آراء خیام و ابوالعلا را در اینجا خاتمه دهم و از این پس مقداری از الفاظ مخصوص ابوالعلا را که خیام عیناً بکار گرفته است و بدون شك نشانهٔ تأثر اوست از ابوالعلا نقل کنم . ابوالعلا در بارهٔ عقیدهٔ بعضی از مردم نسبت به تقوی و دینداری چنین می گوید:

۸۳۷- چارپایان را دیدم که عقلی ندارند تا برایشان دلیل اقامه کند و هدایتشان نماید .

۸۳۸- مردمان زیرک چنان فخر می‌فروشند که گویی برای عامه در حکم پیامبرانند .

۸۳۹- این گروه اهل فریبند و آن گروه کودن

۸۴۰- اگر پرهیزکاری عبارتست از ابله‌ی و کودنی پس خران زبون از جملهٔ پرهیزکارانند.

اینک بنگر خیام چگونه این موضوع را حرف به حرف بکار گرفته است :

با آن دو سه نادان که چنان می دانند
 از جهل که دانای جهان ایشانند
 خر باش که از خری ایشان به مثل
 هر کو، نه خر است کافرش می دانند
 اکنون به این اتفاق غریب توجه کن که ابوالعلا
 در باره سرشت آدمی از چهار عنصر تحت تأثیر کواکب
 هفتگانه مطابق پندار عامه مردم سخن گفته و با تعجب
 اظهار می کند :

۸۴۱- بدنی که از چهار عنصر ترکیب شده تحت تأثیر هفت ستاره و دو ازده
 برج است .

و خیام در این مورد چنین گفته است :

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
 وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
 (می خور که هزار بار بیشتر گفتم
 باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی)
 [در شعر عربی مصراع اول چنین آمده «یا من تولد
 من سبع واربعة» و مؤلف توضیح داده است که] در اصل فارسی
 «چهار» مقدم بر «هفت» آمده است، و از طرفی ابوالعلا

در بیت خود منازل دوازده گانه ستارگان را هم ذکر کرده است ولی خیام در اینمورد چیزی نگفته است .
 از شگفتی های دیگر اینکه ابوالعلا در اشعار خود به شخصی که نامش محمود است بسیار مثل می زند و منظورش از ذکر این نام دو نفر می باشد یکی بظن قوی از امرای معره بوده است و دیگر بلاشک محمود غزنویست زیرا این محمود از لحاظ قدرت و اقتدار بحد اعلا رسیده است و مسلم است ابوالعلا هنگامی که ابیات زیر را می سراید به او اشاره می کند :

۸۴۲- اگر دارای خلق محمود (خوی پسندیده) می شدم شادمان می گردیدم اما اگر سلطان محمود می شدم خرسند نمی شدم.

۸۴۳- سری که امروز تاجش سروری می بخشد پس از مرگ که سنگ شد چه خواهد کرد؟

خیام همین مرد را انتخاب کرده و او را مظهرزندگی

سعادت مندانه معرفی می کند :

با باده نشین که ملك محمود اینست

وز چنگ شنو که لحن داود اینست

(از نامده و رفته دگر یاد مکن

حالی خوش باش زانکه مقصود اینست)^۱
 به اصطلاح اهل ادب این قطره‌یی بود از دریا و بگفته
 ما اندکی از بسیار، زیرا اگر می‌خواستیم تمام شباهتهای
 میان خیام و ابوالعلا را بررسی کنیم و به استشهاد پردازیم
 در همین مطلب مدت‌ها وقت خود و ترا می‌گرفتم.

۱ - چندبیتی که داخل پرانتز قرار داده شد در متن نیامده
 است مترجم .

دائته و کمدی الهی

دائته^۱ در آذار سال ۱۲۶۵م (جمادی الثانی ۶۶۳هـ) یعنی سه قرن تمام پس از تولد ابوالعلا در فلورانس ایتالیا متولد شد و در کودکی پدر خود را از دست داد. دائته ازدواج کرد و از همسر خود صاحب پنج پسر و یک دختر گردید، با اینهمه در زندگی زناشویی خوشبخت نبود.

در روزگار دائته اوضاع سیاسی سخت پریشان بود ولی او خود را از این پریشانی کنار نکشید، بلکه در اموراداری حکومتی شرکت کرد و از طرف دولت متبوع خود مکرر به دربارهای امیران آنروزگار سفر کرد و

Dante, Alighieri - 1

در ایلول سال ۱۳۲۱ م. (شعبان ۷۲۱ هـ) زندگی را بدرود گفت.

دANTE از لزومیات ابوالعلا استفاده نکرده است ولی از کتاب «رسالة الغفران» ابوالعلا متأثر بوده و منظومه معروف خود «کمدی الهی» را بر آن بنا نهاده است. پیش از بررسی و مقایسه بهتر است این دو کتاب را در چند سطر خلاصه کنیم.

۱ - خلاصه رسالة الغفران :

رساله ییست که ابوالعلا در پاسخ نامه دوست خود ابوالحسن علی بن منصور معروف به «ابن قارح» نوشته است (۳۵۱ - ۴۲۳ هـ، ۹۷۲ - ۱۰۳۰ م).

ابن قارح از ادیبان بنام «حلب» بوده و بر بعضی ادیبان و شاعران خرده می گرفته و معتقد بوده است که شاعران به سبب بعضی گفتار یا اعمالشان مانند مهمل شمردن فرائض دینی یا شرب خمر یا غزلسرایی به دوزخ می روند.

ابوالعلا رسالة الغفران را از زبان ابن قارح نوشته است تا برای مردم وسعت رحمت خدا را روشن

کند و به آنها بفهماند که بیشتر شاعران مسلمان و سخنوران دوران جاهلیت که به عقیده بعضی از فقها اهل دوزخند ممکن است اهل بهشت باشند، یعنی بدون توجه به بدنامی آنها در زندگی یا نسبت‌هایی که مردم مانند کفر و زندقه به آنها می‌داده‌اند یا ترك فرائض دینی بعید نیست که در نتیجه ایمان به خدا یا نیکوکاری و خیر اندیشی از آتش نجات یافته باشند.

ابوالعلا در این رساله بر عقاید بعضی از دانشمندان و ادیبان و فقیهان، در مورد شعر و ادب و روایات مذهبی خرده می‌گیرد و خرده گیری‌های او برخلاف آنچه تا کنون در لزومیات دیده‌ایم با تهکمی تلخ و مقداری هزل آمیخته است.

پس از آنکه ابوالعلا جایگاه ابن قارح را در بهشت تصور می‌کند، به وصف بهشت و اشیاء موجود در آنجا مانند درختی که بر شرق و غرب سایه می‌افکند و درختی که دارای تمام وسائل نعمت هست می‌پردازد از شرابی که مستی ندارد و در جامهای زرین و صراحی‌ها زبرجدین برای اهل بزم در گردش است سخن می‌گوید، و از گل‌هایی که همراه

بهترین نواها ایجاد شادی می کنند یاد می کند. آنگاه برای ابن قارح گردش و سیاحت در بهشت را تصور می کند. ابن قارح در اثناء گردش بعضی از شاعران دوران جاهلیت مانند: **اعشی و زهیر و عدی بن زید نصرانی و نابغه و حسان بن ثابت** و دیگران را می بیند که تمام آنها پیش از ظهور اسلام و بعثت **محمد (ص)** می زیسته اند و به سبب نیکوکاری یا ایمان به خدا وارد بهشت گردیده اند.

آنگاه ابوالعلا اندیشه خود را از زبان ابن قارح نقل می کند و او را می دارد که برای ما حکایت کند، چگونه توانسته است وارد بهشت گردد و در این راه چه بدبختی هایی به او رسیده است و ترس از وقوف در محشر چیست؟

پس از آنکه «رضوان» نگهبان بهشت به هیچیک از وسائل تشبث ابن قارح که در دنیا معمول است مانند مدح بوسیله شعر و استشهاد بدرستی ایمان و توبه او توجهی نمی کند و اجازه ورود به بهشت باو نمی دهد، ابن قارح سرانجام به علی بن ابیطالب متوسل می شود و او را شفیع قرار می دهد علی (ع) از او شفاعت نمی کند، ابن قارح به اطراف

می‌نگرد می‌بیند مردم در محلی جمع شده‌اند می‌فهمد حضرت زهراست که بر حسب معمول برای سلام بر پدر بیرون خواهد آمد. چون حضرت زهرا بیرون می‌آید ابن قارح نظر آن بانو را جلب می‌کند و حضرت زهرا از هویت او جویا می‌شود. بعرض می‌رسد: «این مرد توبه‌اش درست بوده و بما متوسل شده تا وارد بهشت گردد».

حضرت زهرا به برادرش ابراهیم اشاره می‌کند تا ابن قارح را همراهی کند، پس از آنکه زهرا به حضور پدر خود می‌رسد داستان ابن قارح را برای او نقل می‌کند و می‌گوید: گروهی از ائمه طاهرین نیز از او شفاعت کرده‌اند محمد صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد تا اعمال او را بررسی کنند، چون به اعمال او رسیدگی می‌شود ثابت می‌گردد که او عملاً در دنیا توبه کرده است، آنگاه به او اجازه ورود به بهشت داده می‌شود.

آنگاه حضرت زهرا به کنیز خود دستور می‌دهد که ابن قارح را باخود از یل صراط بگذرانند و باتفاق

در پی ابراهیم فرزند رسول اکرم به جانب بهشت بروند، کنیز و ابن قارح دنبال می‌مانند و ابراهیم آندورا گم می‌کند ابن قارح بار دیگر بانگهبان بهشت به مجادله می‌پردازد. ابراهیم به جستجوی ابن قارح می‌پردازد و او را در حال نزاع بانگهبان بهشت پیدامی‌کند، به مجادله آنها خاتمه می‌دهد و او را باشتاب به داخل بهشت می‌راند.

ابن قارح در بهشت به گردش می‌پردازد و به شعرا برخورد می‌کند، بعضی او را همراهی می‌کنند و به اتفاق به مشاهده مجالس جشن و محافل موسیقی مشغول می‌شوند در اندیشه ابن قارح خطور می‌کند که بدیدار دوزخیان برود؛ در بین راه از شهر اجنه‌یی که با ایمان و اعمالشان سزاوار بهشت بوده‌اند عبور می‌کند. از حقیقت پندارهای مردم نسبت به آنها و نیز از اخبار و اشعار و دانش و قدرت آنها به سبک محکم و تهکم آمیزی پرسش می‌کند.

چون بنزدیک دوزخ می‌رسد، شیطان را در غل و زنجیر گرفتار می‌بیند که او را با گرزهای آهنین می‌کوبند، ساعتی با او به گفتگو می‌پردازد، آنگاه به سیر خود در دوزخ ادامه می‌دهد و از شاعران « بشاربن برد

وامراء القیس و عنتره و طرفه و اخطل» و دیگران را می بیند. چون به کم ارجی اندیشه آنها پی می برد، آنها را در بدبختی ابدی رها می کند و به بهشت باز می گردد، در بهشت به حضرت آدم و مارهایی که در دنیا کار نیک انجام داده اند بر می خورد.

در تمام این احوال ابوالعلا از انتقاد به عقاید مردم نسبت به بعضی اخبار روایت شده ورد قسمتی از آراء ادبی و بررسی پاره‌یی از احکام و اعتقادهای مذهبی غفلت نمی کند.

در پایان ابوالعلا به این گردش خیالی خاتمه می دهد و برای نامه ابن قارح پاسخی صریح و مستقیم می نویسد و در باره گروهی از ادیبان و متفکران مشهور مانند: ابونواس و متنبی و بشار بن برد و ولید بن یزید و منصور حلاج- پیشوای مذهب حلولی- و ابن رومی و ابوتمام و علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب عقیده خود را اظهار می کند؛ یا در پاره‌یی موضوعات مانند: مرگ و زندگه و دهریها و قرامطه و مذهب حلولی و تناسخ و الوهیت و ازدواج و شراب و غیر اینها اظهار نظر می کند.

۲ - خلاصه کمدی الهی :

کمدی الهی سفری خیالی است به «دار باقی». دانته معروف ترین شاعر لاتین «ویرژیل» (متولد ۱۹ ق.م) را بعنوان راهنما انتخاب می کند و به کمک او به طبقات دوزخ راه می یابد، آنگاه به اعراف و در پایان به بهشت می رود.

دانته در توصیف بهشت و اعراف و دوزخ و شرح نعمت ها و حساب و عذاب آنجا تفنن کرده است آنگاه بزرگان معاصر خود را یا آنها که پیش از او می زیسته اند در محلهای مختلف، اینجا و آنجا و جای دیگر تصور می کند و درباره وضعشان با آنها به گفتگو می پردازد و از عواملی که آنها را به آنجا کشیده است آگاه می گردد.

شک نیست که وسعت اندیشه دانته و جامعیت توصیف و قدرت تعبیر او این قصیده را یکی از بهترین نمونه های ادبیات جهان قرار داده است، ولی «رسالة الغفران» فضل تقدم را از این موضوع نادر و آموزنده انتزاع کرده است.

دانته مانند ابوالعلا به اظهار نظر در پاره یی امور ادبی و فقهی و امثال آن اکتفا نمی کند بلکه تمام حرکت های فکری و کوششهای عقلی دوران گذشته و روزگار

خود را مدح کرده یا انتقاد نموده است .

۳- ماخذ کمدی الهی:

در اینکه ماخذ کمدی الهی اسلامی است تردیدی نیست ، مهمترین آنها سفر شبانه پیامبر اسلام است از مکه به بیت المقدس و بیان عروج فرشتگان به آسمان و توصیف بهشت و دوزخ به سبکی که در قرآن کریم آمده است. همچنین ماخذ کمدی الهی از داستان معراج حضرت رسول به آسمانهای هفتگانه و ادبیات صوفیان اقتباس شده است مخصوصاً آنچه در کتاب «فتوحات مکیه» تألیف محی الدین عربی در مورد معراج پیامبر اسلام و سیر و سیاحت آنجناب در آسمانها آمده است .

اما اندیشه الهام بخش دانته و سبک داستان نویسی و تحول افکار او و نقد احوال قهرمانان داستان یعنی یکی رادر بهشت گذاشتن و دیگری را در دوزخ جای دادن تمام این مطالب از «رسالة الغفران» ابوالعلا گرفته شده است . چون در این کتاب باید فقط از ابوالعلا سخن بگوییم پس در اینجا به مقایسه «کمدی الهی» و «رسالة الغفران» اکتفا می کنیم .

۴ - تأثیر ابوالعلا در کمدی الهی^۱:

در اینکه ابوالعلا اندیشه «رسالة الغفران» را از آیه «الأسراء» و داستان معراج و کتب حدیث و بعضی اسرائیلیات^۲ گرفته است تردیدی نیست. اگر چنین باشد سزاوار نیست، تمام جنبه‌های اسلامی کمدی الهی را فقط به رسالة الغفران منحصر کنیم، با اینهمه بعضی از عقاید و احوالی که در کمدی الهی ظاهر شده ممکن نیست غیر از رسالة الغفران از جای دیگر گرفته شده باشد^۳.

با آنکه میان رسالة الغفران و کمدی الهی اختلافاتی

۱- در باره این مطلب کاملترین بحث در کتاب «الاسلام و کمدی الهی»، تألیف مستشرق مشهور اسپانیایی آسین پلاسیوس Migul Asin Palacios آمده است:

۲- اسرائیلیات اخباریست که یهودیان در ادبیات دینی اسلام وارد کرده‌اند.

۳- قدیمی‌ترین مأخذ راجع به این موضوع «ارداویرافنامه یا ارتای ویراژنامک» تألیف «ارتای ویراف» است که در عصر شاپور اول می‌زیسته، این کتاب شامل صدویک فصل و ۸۸۰۰ کلمه به زبان پهلوی است. مرحوم رشید یاسمی این متن را ترجمه و منتشر کرده است. به سبک‌شناسی مرحوم بهار ص ۵۲ رجوع شود. و نیز مثنوی سیرالعباد الی المعاد، سنایی غزنوی در همین زمینه سروده شده است. (مترجم)

موجود است، مثلاً ابوالعلا سفر قهرمان داستان خود را از بهشت شروع می‌کند و دانته ازدوزخ، یا اینکه نوشته دانته از لحاظ موضوع مفصلتر و جامعتر است از رساله الغفران ابوالعلا. همچنین دانته خودش به این سفر خیالی می‌رود ولی ابوالعلا دوست خود ابن قارح را به این سفر می‌فرستد. ولی دلیل برای وجه تشابه و تقلید دانته از ابوالعلا بسیار است که ما در اینجا به ذکر مشهورترین آنها قناعت می‌کنیم:

(الف) - هر دو شاعر کتاب خود را برای اظهار قدرت ادبی و لغوی و ابراز اطلاعات تاریخی و تعبیر و تفسیر فلسفه دینی وسیله قرار داده‌اند.

(ب) - هر دو در آنجا اشخاصی را ملاقات می‌کنند که از افراد بنام تاریخ هستند و پیش از آنها می‌زیسته‌اند یا هم‌عصر آنها بوده‌اند و یا از گروه اجنه می‌باشند ...

(ج) - هر دو اهل بهشت را گروه گروه معرفی می‌کنند و اهل دوزخ را فرد، فرد.

(د) - هر دو در اثناء گردش با اشخاصی که روبرو می‌شوند، درباره کارهایی که در دنیا انجام داده‌اند یا سر-

نوشتی که در آخرت دچار آن شده‌اند به‌چون و چرا می‌پردازند .

دانته در این مورد کاملاً از ابوالعلا تقلید کرده است: از کسی جو یا می‌شود، می‌گویند، در فلان‌جاست یا ناگهان شخص ناشناسی را در برابر خود می‌بیند و نام او را می‌پرسد .

در بسیاری از گفته‌های دانته با قهرمانان داستانش و گفته‌های ابوالعلا از زبان ابن قارح با ساکنان بهشت و دوزخ یگانگی کامل دیده می‌شود .

(ه) - نمونه دیگری از مطابقت کامل میان گفته دانته و ابوالعلا که ما را دچار حیرت می‌کند آنست :

هنگامی آن دو بر قومی وارد می‌شوند که خدا تمام یا اندکی از عذاب آنها را بخشیده است .

ابوالعلا گروهی از ادیبان را که پیش از اسلام می‌زیسته‌اند مانند: عبید بن ابرص معاصر امرء القیس و مسنّ تر از او و زهیر بن ابی سلمی و نیز عدی بن زید نصرانی را در بهشت قرار می‌دهد .

از عبید بن ابرص می‌پرسد: چه چیز باعث آمرزش او

شده؟ عبیدمی گوید: مرا به دوزخ بردند ولی از اشعاری که سروده بودم يك بيت در میان مردم شایع شد و هر گاه این بیت بوسیله آنها خوانده می شد عذاب من تخفیف می یافت تا اینکه رحمت خدا شامل حالم گردید و آن بیت اینست:

۸۴۴- هر کس از مردم کمک بخواهد محروم می شود و کسی که از خدا مدد بخواهد ناامید نمی شود.

چون شیخ (یعنی ابن قارح) این سخن بشنید به نجات گروه زیادی از شاعران امیدوار گردید.

ابوالعلا علت آمرزش عدی بن زید نصرانی را از زبان خود او نقل می کند و می گوید:

من مسیحی بودم و کسی که پیش از بعثت محمد (ص) پیرو انبیاء سلف بوده مجرم نیست، پس فقط آنها که بت پرستی می کردند مجرمند. اما اخطل را ابوالعلا در دوزخ می گذارد، و علت آن را از زبان ابن قارح چنین بیان می کند: اسلام آمد و تو از قبول آن سر باز زدی و در نادانی باقی ماندی و با یزید بن معاویه معاشرت کردی ... و این ابیات را سرودی:

۸۴۵- در ماه رمضان بارضایت روزه نکرده ام و گوشت قربانی نخورده ام.

۸۴۶- مانند خران سحر خیزی نکرده ام تا پیش از بر آمدن خورشید
«حی علی الفلاح» بگویم .

۸۴۷- ولی شراب می نوشم و پس از طلوع خورشید سجده می کنم.

در این مورد ، دانته کاملاً از ابوالعلا تقلید کرده است

او گروهی را که پیش از ظهور مسیح می زیسته اند مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و ژول سزار یا گروهی که پس از مسیح زندگی می کردند و به نصرانیت معتقد نبودند ولی به تمدن و دانش خدمت کرده اند و جوانمرد بوده اند مانند ابن سینا و ابن رشد و صلاح الدین ایوبی را در «اعراف» اطراف بهشت قرار می دهد . در حالی که چند نفر از بزرگان نصارا و پاپ های رومی را در دوزخ سرنگون می سازد.

این آسان گیری و آزادفکری که دانته نتوانسته به تمام آن دست یابد و این سبک آزاداندیشی، از خصوصیات اسلام است که دانته آن ها را نیکو شمرده و در کتاب خود «کمدی الهی» بکار گرفته ، و در استعمال آن ها از ابوالعلا تقلید کرده است .

مطلب دیگری که ذکر آن در اینجا لازم می نماید

بکار بردن «اعراف» است که اندیشه بی کاملاً اسلامی است

و در قرآن کریم آمده است. مقصود از اعراف، دیوار است میان بهشت و دوزخ، گروهی که اعمالشان سزاوار آتش نیست و اهلیت بهشت هم ندارند به اعراف برده می شوند. ابوالعلا «اعراف» را در رساله الغفران بکار گرفته و آن را محلی میان بهشت و دوزخ دانسته و «اجنّه» و شاعر هجاء محض می «حطیئه» را در اعراف قرار داده است.

علاوه بر اینها، دانه ثواب و عذاب جسمانی را که از خصائص خلود اسلامی در بهشت و دوزخ است از اسلام عاریت گرفته است. و اگر بدانی که دانه پیش از ورود به دوزخ در سفر خیالی خود به «شیر و کرگ و ببری» برخورد می کند، آنگاه پس از مطالعه رساله الغفران دریابی که ابن قارح هنگام ورود به دوزخ مستقیماً با «شیری» روبرو می شود، دچار حیرت خواهی شد.

همچنین میان سخن ابوالعلا «از زبان ابن قارح» و سخن دانه با حضرت آدم مطابقت کاملی دیده می شود. هر دو حضرت آدم را در بهشت ملاقات و با او گفتگو می کنند. و در باره زبانی که در آغاز خلقت با آن تکلم می کرده پرسش می کنند.

این مقابله مختصری بود در باره شباهت عمومی میان رساله الغفران شاعر و فیلسوف معری و کمدی الهی دانتیه پیشوای شعر جدید مغرب زمین و پرچمدار ادب اروپا از قرون وسطی تا عصر جدید.

اگر مطالب اساسی این دو کتاب آشکارا ما را به-مطابقه کامل ایندو اثر متوجه می کنند پس دلالت مطالب فرعی آنها قویتر خواهد بود مخصوصاً اگر این مقایسه وانطباق بر مجرای قوانین علمی انجام شود.

از اینرو می گوئیم سفر بشر به عالم آخرت اندیشه‌یی اسلامی است و ممکن نیست دانتیه آن را از غیر اسلام گرفته باشد^۱.

ولی باید اعتراف کرد که دانتیه حتماً در این موضوع از رساله الغفران ابوالعلا متأثر بوده است چون در کتب اسلامی طی الارض پیامبر را از مکه به بیت المقدس از معجزات شخص محمد (ص) نوشته‌اند و از آیه «الأسراء»^۲

۱ - قبلاً گفتیم این اندیشه پیش از اسلام وجود داشته و نمونه آن «ارداویرافنامه» است که در زمان ساسانیان تألیف شده است.
 ۲ - الأسرائ: سفر شبانه حضرت رسول است از مکه به بیت المقدس که در شب معراج انجام شد. (مترجم)

داستان معراج که شرح صعود پیامبر اسلام است به آسمانهای هفتگانه و ملاقات ایشان با انبیاء و رسولان و رسیدن به عرش الهی فقط در اسلام پدید آمده است، بنابراین «اسراء و معراج» سایه‌یی از معجزات پیامبر اسلام است. و اول کسی که پس از داستان معراج ب فکر افتاده، بشر عادی را به این سفر خیالی روانه کند ابوالعلا بوده است. در داستان معراج، حضرت محمد (ص) به دوزخ نمی‌رود ولی ابوالعلا ابن قارح را به دوزخ می‌فرستد و دانه در این مورد نیز مستقیماً از ابوالعلا تقلید می‌کند.

فکر می‌کنم بحث در این موضوع بهمین اندازه کافی باشد و زاید بر این، بحث ما از حدود تحقیق خارج می‌شود.

جان میلتن و بهشت گمشده

تأثر جان میلتن در دو قصیدهٔ بزرگ «بهشت گمشده و بهشت بازیافته» از رسالهٔ الغفران ابوالعلا تاجچه اندازه است. جان میلتن مانند دانته از اندیشهٔ اسلامی متأثر است ولی تأثر مستقیم او از ابوالعلا اندک است. شاید شرح زندگی میلتن و خلاصهٔ اندیشه‌اش در این دو قصیده هنگام مقایسهٔ او با ابوالعلا تا اندازه‌ی ما را بدریافت شباهت و موازنه میان افکار شاعر انگلیسی و فیلسوف عربی کمک کند. جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴) در خاندانی کاتولیکی مذهب متولد شد، پدرش آرزو داشت او کشیش شود و برای تربیت او اقدام کرد ولی «جان» از رهبانیت گریخت و از مذهب کاتولیک روگردانید و به پرستانها پیوست.

میلتن مذهب پرتستان را بسیار مورد انتقاد قرار داد و برای اصلاح آن بحدی کوشید که مورد خشم رجال دین و سیاست روزگار خود واقع شد، بخصوص وقتی همسر اول خود را پس از سپری شدن یکماه از روز گار ازدواج، طلاق داد و با زن دیگری ازدواج کرد و بعضی مقالات و کتب درباره عقیده خود راجع به طلاق منتشر کرد.

در سال (۱۶۵۲) در حالی که زن دوم او فوت کرده و با زن سومش ازدواج کرده بود چشمان خود را از دست داد. میلتن پس از کوری خانه نشین شد و از سال (۱۶۵۶) به نظم قصیده معروف خود «بهشت گمشده» پرداخت و در طول چند سال آنرا تکمیل کرد.

پیش از آنکه قصیده «بهشت گمشده» را چاپ و منتشر کند قصیده کوتاهتر و کم ارجتری - به عقیده اهل نقد - بنام «بهشت بازیافته» سرود.

موضوع قصیده «بهشت گمشده» در اطراف عقاید دینی عامه مردم دور می زند، که می گویند: چون خدا حضرت آدم را آفرید او را در بهشت مسکن داد، شیطان آدم را فریفت و به معصیت خدا واداشت، خدا آدم را از

بهشت بیرون کرد و بزمین فرستاد و انسان بدینصورت بهشت را از دست داد و آنرا گم کرد .

اما قصیده « بهشت بازیافته » که در حقیقت دنباله « بهشت گمشده » است تئوری نصرانیت را مجسم می کند. نصرانیهای گویند: خدا بر انسان ترحم کرد و فرزند خود را فرستاد تا مردم را از سرگردانی و گناه نجات بخشد. چون اینکار تمام شد انسان « بهشت گمشده » را دوباره بازیافت. شك نیست که مقایسه میلتن با ابوالعلا باید در قصیده « بهشت گمشده » انجام شود .

بعضی از منقدان انگلیسی معتقدند که شاعر آنها برای اینموضوع که اساس قصیده او را تشکیل میدهد کتابهای زیادی مطالعه کرده ولی از هیچ کتاب و نویسنده بی تقلید نکرده است و برای اثبات این عقیده به گفته خود میلتن در قصیده اش استشهاد می کنند:

۱۴۸- اموری را حکایت می کنم که مانند آنها تا امروز در نثر و نظم دیده نشده است .

امادانشمندان و نقادان ادب و فلسفه به قصیده « بهشت گمشده » از جنبه دیگری نگاه می کنند: این قصیده از قصاید حماسی درجه اول و انتقادی نیست ولی نشان دهنده عقاید دینی

میلتن می باشد که با کمدی الهی دانه شباهتی ندارد^۱.

گرچه قدرت شاعری میلتن این قصیده را در آسمان ادب انگلیس مقامی بس بلند بخشیده است. و حقاً سزاوار این مقام بوده. ولی در واقع اصل موضوع ابتداییست و اساس اندیشه‌یی که این موضوع بر آن بنا شده بسیار ساده و کم اهمیت است.

اگر در جزئیات بهشت گمشده دقت کنیم می فهمیم که افکاری که در آن بکار رفته اندیشه واقعی مسیحیت نیست. مثلاً خروج آدم از بهشت را میلتن به سبک تورات نقل نکرده است^۲. بلکه ترکیبی از اندیشه بت پرستی و پندارهای مسیحی است؛ همچنین هیأت ابلیس هرگز به صورت روایات انجیل نیست؛ زیرا پس از آنکه ابلیس از سجده آدم سر باز می زند، جدالی میان خدا و او در گیر می شود که این جدال منحصرراً قرآنی است و همچنین گردآوری ابلیس لشکریان خود را و کوشش برای گمراه کردن تمام بشر: و اذ قلنا للملائكة

Cf. Enc. R. E. VIII 646 d. - ۲

۲ - سفر تکوین، باب سوم.

اسجدوا لآدم، فسجدوا، الا ابليس، قال: اأسجد لمن خلقت طيناً؟
 (و) قال أ رأيتك هذا الذي كرمت عليّ؟ لئن أخرتني الي
 يوم القيامة لأحتنكن ذريته (اغويهم) الا قليلاً! قال: اذهب
 فمن تبعك منهم، فان جهنم جزاؤكم جزاءً موفوراً واستفزز
 من استطعت منهم بصوتك، واجلب عليهم بخيلك ورجلك
 و شاركهم في الاموال والاولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان
 الاغروراً. ان عبادي ليس لك عليهم سلطان...^۱ فكبكبا
 فيها، هم والغاؤون، و جنود ابليس اجمعين...^۲

این همان اندیشه ییست که قصیده بهشت گمشده
 اطراف آن دور می زند: اخراج ابلیس از بهشت، گردآوری
 ابلیس لشکریان و پیرهان خود را، کوشش باتمام قوا برای
 بازگشت به بهشت، نومیدی او، و فرستادن خدا عیسی را برای
 سرکوب کردن ابلیس و نجات بشر.

میلتن عموماً از قرآن متأثر است پس تأثر خاص او

از ابوالعلا چیست؟

۱ - سورة ۱۷ (الاسراء): آیه ۶۰ و بعد از آن .

۲ - سورة ۲۶ (الشعراء): ۹۴ و ۹۵ - سورة ۲: ۳۴ سورة ۷: ۱۰ و

سورة ۱۵: ۲۸ سورة ۱۸: ۵۰ سورة ۳۸: ۷۴ .

اگر نتوان ثابت کرد که میلتن از ابوالعلا تقلید کرده است، می‌توان در مطالب عمومی زیر میان این دو شاعر مطابقه برقرار نمود:

۱- شهادت بشر برای دریدن پرده‌یی که میان دنیا و آخرت فاصله شده.

۲- اندیشه عذاب مادی و جسمانی.

۳- بیان نمودن حقایق و فضائل دینی به سبکی که ابوالعلا و میلتن تصور می‌کنند نه آنطور که معاصران آنها معتقد بوده‌اند.

۴- تصویر ابلیس و احوال او مخصوصاً در فصل اول و دوم «بهشت گمشده» که باروایات مسیحیان شباهتی ندارد.



از مطالبی که گفته شد یانا گفته ماند، اگر به تأثیری که ابوالعلا در شرق و غرب باقی گذاشته بدقت بنگریم می‌توانیم قدرت نبوغی را که در این شاعر فیلسوف جلوه گر شده دریابیم. حق آنست که ما بوجود او افتخار کنیم، همانطور که غریب‌ها به شاعران بزرگ خود می‌بالند. زیرا ابوالعلا همان کسی است که به گروهی از شاعران آنها

چنان الهامی بخشیده است که آن شاعران توانسته‌اند با الهام او خود را از چهره‌ها درخشان و جاویدان تاریخ ادبیات اروپا گردانند.



اگر ما در آثار اکثر شاعران و فیلسوفان و دانشمندان خود بدقت بنگریم، خواهیم توانست نوابغی مانند ابوالعلا یا برتر از او بیابیم؛ گرچه در این روزگار گروهی از هم‌نژادان ما در گوشه و کنار پیوسته سعی دارند که از مقام و فضل بزرگان ما، چشم‌پوشی کنند و از مرتبه آنها بکاهند یا با اینکار خود را نزد جاهلان، عارف و دانشمندانما جلوه دهند یا اینکه پیش گروهی خود عزیزی کنند یا برای کسب درهمی چند که ممکن است آنرا از راههای دیگری بدست آورد به اینکار اقدام می‌کنند. بر بسیاری از این گروه سخن «ابوالفرج اصفهانی» صاحب کتاب «الآغانی» مطابقت می‌کند. ابوالفرج، در دفاع از ابوتمام می‌گوید: «در این روزگار... گروهی اشعار بد او را انتخاب و منتشر می‌کنند و از اشعار خوب او چشم‌پوشی می‌کنند؛ در اینکار آنقدر

لجاجت و بی شرمی بخرج می دهند تا آنکس که از تقلب ایشان بیخبر است بگوید: اینها بدریافت این موضوع موفق نشده اند مگر با نوردانش و کثرت معلومات، این عملیست که بسیاری از مردم این روزگار برای گذران معاش انجام می دهند و از راه دشنام دادن و متهم کردن مردم وسیله برتری و ریاست خود را بر دیگران فراهم می سازند!

ولی ناراحت نباش ای ابوالعلا! کسی که هزار سال باروز کار همگام بوده، روزگار تا ابد با او همراه خواهد بود.

پایان

منتخبی از

دیوان لزوم مالا یلزم و سقط الزند

ابیاتی که ترجمه فارسی آنها در متن آمده
با همان شماره ، در اینجا نقل می شود تا مورد
استفاده صاحب نظران واقع گردد .

- ۱- طلبتُ یقیناً، یا جهینةً ، عنهم ؛
ولم تخبرینى ، یا جهین ، سوی الظن .
- ۲- فان تعهدینى لا أزال مسائلاً
فانى لم أعط الصّحیح فاستغنى .
- ۳- اولئک إن یقعد بک الجاه ینصفوا
بجاه ، وان ینخل بنائلة یعطوا .

- ٤- وما قسطوا الأعلى المبال وحده ،
 و ذلك منهم فى مكارمهم قسط .
- ٥- نعم حبّذا يؤسى أزارت بلادهم ،
 ولا حبّذا نعى بدارهم تنطو .
- ٦- تمّيت ان الخمر حلت لنشوة
 تُجهّلى كيف اطمأنت بى الحال .
- ٧- فأذهل أنى بالعراق على شفاً ،
 رزى الامانى لائيس ولامال .
- ٨- مقلّ من الاهلين: يُسر و أسرة ؛
 كفى حزناً بين مُشتّ و اقلال .
- ٩- متى سألت ببغداد عنى و اهلها ،
 فانى عن اهل العواصم سأل .
- ١٠- و ماء بلادى كان انجع مشرباً
 ولو ان ماء الكرخ صهباء جريال .
- ١١- سيطلبنى رزقى الذى لو طلبته
 لما زاد؛ و الدنيا حظوظ و اقبال .
- ١٢- و اذا أتتك مذمتى من ناقص
 فهى الشهادة لى بأنى كامل!

- ١٣- واذا أضعتنى الخطوب فلن ارى
لوداد « اخوان الصفاء » مُضيعة.
- ١٤- يا لهف نفسى على أنى رجعت الى
هذى البلاد و قد فارقت بغدادا .
- ١٥- اذا رأيت اموراً لاتوافقنى
قلت : الأياب الى الاوطان اذى ذا .
- ١٦- أرانى فى الثلاثة من سجونى ،
فلاتسأل عن النبأ النبيث :
- ١٧- لفقدى ناظرى ، و لزوم بيتى ،
و كون النفس فى الجسد الخبيث
- ١٨- غدوت مريض العقل والدين فالقنى
لتسمع انباء الامور الصحائح
- ١٩- أيسجننى رب العلى و هو منصف
و ان تُقن راح فهى لابد تبزل ؟
- ٢٠- وكم اشتكت اشفار عين سهدها
و شفاؤها مما ألمّ شفار .
- ٢١- و لطالما صابرت ليلاً عاتماً ؛
فمتى يكون الصبح والإسفار ؟

- ٢٢- وما بى طرف للمسير و لا السرى
 . لأنى ضرير لاتضى لى الطرق .
- ٢٣- عمى العين يتلوه عمى الدين والهوى
 . فليلتى القصى ثلاث ليال .
- ٢٤- سوّلت لى نفسى أموراً و هيبها
 . ت لقد خاب ذلك التسويل .
- ٢٥- و انها مى بالمال كلّفت أن يط
 . لب منى ما يقتضى التمويل .
- ٢٦- و يقول الغواة : خولك الل
 . ه ؛ كذبتهم ، لغيرى التخويل .
- ٢٧- عيشة ضاهت الهواذير مافيه
 . بها مفيد ، بل كلها تطويل .
- ٢٨- صدقتك ، صاحبى ، لا مال عندى
 . وقد كثر الضيافن و الضيوف .
- ٢٩- أناس فى أكفهم عصى
 . و قوم فى أكفهم سيوف .

- ٣٠- دراهمهم نقيّات ، و لكن
 نفوسهم اذا كشفت زيوف .
- ٣١- رددت الى ملك الناس امرى ؛
 فلم أسأل : متى يقع الكسوف ؟
- ٣٢- فكم سلم الجهول من المنايا
 وعوجل بالحمام الفيلسوف !
- ٣٣- فان سألواعن مذهبي فهو خشية
 من الله ، لا طوقاً أبث ولا جبراً .
- ٣٤- رب اكفى حسرة الندامة في ال
 عقبى فاني محالف الندم .
- ٣٥- الحمد لله قد اصبحت في دعة
 ارضى القليل و لا اهتم بالقوت ،
- ٣٦- وشاهد خالقي ان الصلاة له
 أجل عندى من درى وياقوتى .
- ٣٧- يقولون : هلا تشهد الجمع التى
 رجونا بها عفواً من الله أوقربا ؟

- ٣٨- وهل لي خير في الحضور ، و انما
 ازاحم من اخيارهم ايلاً جرباً !
- ٣٩- أعيش بنافطار و صوم و يقظة
 ونوم ، فلاصوماً حمدت ولا فطرا !
- ٤٠- انا للضرورة في الحياة مقارن ،
 مازلت اسبح في البحار الموج .
- ٤١- و ضرورة في شيمتين لأنني
 مذكنت : لم أحجج و لم أتزوج !
- ٤٢- ولم أقض فرضاً في منى و بلادها
 و كم عاجز قد زارها متنقلاً !
- از شماره ٤٣ تا ٦١ در متن آمده است .
- ٦٢- كثير انا في حرفي أهبت له
 في التاء يلزم حرفاً ليس يلتزم
- از شماره ٦٣ تا ٦٧ در متن آمده است .
- ٦٨- و ما رقدت عنسي ، و لكن سمالها
 طروقاً ، فأعدها ، سنى متناعس
- ٦٩- كلمع الشنوف العسجديات أو كما
 أشارت باخفى سورهن العرائس

- ٧٠- جرازك ناب إن ضربت به السرى
 ورحلك ليلا نوق ناب تواعس
- ٧١- فرتك أو أذى الفرات صباية
 و أبلست لما أعرضت لك بالس
- ٧٢- و أخلقت الشباب و كان بردى ،
 و فارقت الحسام و كان حتنى .
- ٧٣- أعاذل ! طالما أتلفت مالى ،
 و لكن الحوادث أتلفتنى!
- ٧٤- و إننى لا يغير لى قتيراً
 خضاب كالمدام بلا مزاج
- ٧٥- منعت الشيب من كتم التراقى
 ولم أمنعه من خطر العجاج
- ٧٦- غدا فودى كالفودين ثقلا
 و أضحى الشيب بينهما علاوه ،
- ٧٧- لذالك سجنت النفس حتى أرحتها
 من الأپس ، ما إخلاء ربع باخلال

- ۷۸- إذا ما حللت الجذب فرداً بلا أذى
فسقياً له من روضة غير محلال
از شماره ۷۹ تا ۸۴ در متن آمده است .
- ۸۴- وحرمت شرب الراح لا خوف سائط
و لكنها ترمى العقول بعقال
۸۵- و من سره ثوب يعز بلبسه
فلا تجر منه أم دفر على بال
۸۶- هلك تهن المستهام بحبها
و تلقى الرجال المبغضين باجلال
۸۷- به شماره ۷۷ رجوع شود .
۸۸- به شماره ۷۸ رجوع شود .
۸۹- عليك السابغات فانتهه
يدافعن الصوارم و الأسته
۹۰- و من شهد الوغى وعليه درع
تلقاها بنفس مطمئنه
۹۱- ولم يترك ابوك سوى قناة
و سيف آزر فرساً و جنه .

- ٩٢- فحنّ إلى المكارم و المعالى
ولا تثقل مطاك بعبء حنّه .
- ٩٣- فانى قد كبرت و ما كعاب
ملائمة عجوزاً مقسّته .
- ٩٤- فلا تطع الدوالف مرسلات
فكم اوقعن فى ارض مجنّه .
- ٩٥- يقلن فلانة ابنة خير قوم
شفاء للعيون اذا شفّته .
- ٩٦- اولئك ما اتين بنصح خلّ
ولادن المليك و لا يدنه .
- ٩٧- ولو طاعتهن لجئن يوماً
باخت الغول و النصف الضفّته .
- ٩٨- والدهر إعدام و يسر و إبد
رام و نقض و نهار و ليل
- ٩٩- يفنى ولا يفنى و يبلى ولا
يبلى و يأتى برخاء و ويل
- ١٠٠- نزول كما زال آباؤنا
ويبقى الزمان على ماترى:

- ١٠١- نهار يضى^١ و ليل يجى^٢
 و نجم يغور و نجم يرى!
 ١٠٢- ما بعد ذين سوى الحمام واننى
 لاخال أن الهجر فيه طويل
 ١٠٣- وفضيلة النوم الخروج باهله
 من عالم هو بالأذى مجبول
 ١٠٤- يد بخمس مئة من عسجد فديت
 ما بالها قطعت فى ربع دينار؟
 ١٠٥- تناقض مالنا إلا السكوت له،
 و أن نعوذ بمولانا من النار!
 ١٠٦- قضى الله أن الآدمى معذب
 الى ان يقول العالمون به : قضى .
 ١٠٧- فهنى^١ ولاة الميت يوم وفاته،
 اصابوا ترائناً واستراح الذى مضى .
 ١٠٨- قالوا: لنا خالق قديم،
 قلنا : صدقتم ، كذا نقول .
 ١٠٩- زعمتموه بلا مكان
 ولا زمان ، ألا فقولوا .

- ١١٠- هذا كلام له خبيءٌ
معناه ليست لنا عقول .
- ١١١- ياربّ اخرجني الى دارالرضى
عجلاً فهذا عالم منكوس .
- ١١٢- يبغون بالخسر الربّاح، وبالاذى
حسن الثواب ، فكلهم موكوس .
- ١١٣- وأرى ملوكاً لا تحوط رعية ،
فعلام تؤخذ جزية و مكوس ؟
- ١١٤- قالوا فلان جيّد لصديقه
لا يكذبوا ، مافي البرية جيّد !
- ١١٥- فأمرهم نال الإيمارة بالخنا،
و تقيهم بصلاته متصيّد
- ١١٦- كن من تشاء: مهجناً أو خالصاً،
فاذا رزقت غنيّ فانت السيد .
- ١١٧- زيادة الجسم عنّت جسم حامله
الى التراب، وزادت حافراً تعباً!
- ١١٨- آله قادر و عبيد سوء
و جبر في المذاهب و اعتزال .

- ١١٩- ان كان من فعل الكبائر مجبراً
 فعقابه ظلم على ما يفعل .
- ١٢٠- يقولون: ان الدهر قد حان موته
 ولم يبق في الايام غير ذمء .
- ١٢١- فقد كذبوا، ما يعرفون انقضاءه؟
 فلا تسمعوا من كاذب الزعماء .
- ١٢٢- يا آل اسرا هل يرجى مسيحكم؟
 هيهات ، قدميز الاشياء من خلبا .
- ١٢٣- قلنا: آتانا ولم يُصلب، وقولكم:
 ماجاء بعد ، وقالت أمة : صلبا !
- ١٢٤- يقولون: صنع من كواكب سبعة
 و ماهو الا من زعيم الكواكب
- ١٢٥- هذا الفتى أوقع من صخرة
 يبهت من ناظره حيث كان .
- ١٢٦- و يدعى الاخلاص في دينه
 وهو عن الالحاد في القول كان. [كناية]
- ١٢٧- يزعم ان العشر ما نصفها
 خمس ، و ان الجسم لافي مكان !

- ١٢٨- و كفرها ليل ترهب شهبه
 تخال يهوداً عاق عن سيرها السبت
 ١٢٩- يعيش اناس لا يمس جسو مهم
 شوف و لا يحذى لأقدامهم سبت
 ١٣٠- ثلاثة ايام لأهل تنافر ،
 ولكن قول المسلمين هو الثبت :
 ١٣١- يرى الاحد النصرى عيداً لأهله
 و جمعتنا عيد لنا ولك السبت .
 ١٣٢- أينحل سبت يعقد الحظ يومه
 فينجح ساع ام هو الدهر سابت ؟
 ١٣٣- فقد اخبرت عن غيرها سنواتها
 كما اخبرت آحادها و سبوتها .
 ١٣٤- أجلت سبتها اشياع موسى ،
 أسبت القطع ذاك أم السبات ؟
 ١٣٥- اذا كانت الاحبار تعظم سبتها
 فاخو البصيرة كل يوم مسبت
 ١٣٦- فيا للنصارى اذا أمسكوا
 و يا لليهود اذا أسبتوا .

- ١٣٧- وما حَكِينٌ لِلنَّصَارَى فِي لِبَاسِهِمْ
ولا بَغِينٌ كَأَهْلِ السَّبْتِ إِسْبَاتًا
- ١٣٨- أَصَمَّتِ الشُّهُورُ فَهَلَا صَمْتُ
ولا صَوْمٌ حَتَّى تَطِيلَ الصَّمُوتَا !
- ١٣٩- يَلَاقِي الْفَتَى عَيْشَهُ بِالضَّلَالِ
وَيَبْقَى عَلَيْهِ إِلَى أَنْ يَمُوتَا .
- ١٤٠- أَخُو الرَّاحِ أَنْ قَالَ قَوْلًا وَجَدَ
تَ أَحْسَنَ مِمَّا يَقُولُ الصَّمُوتَا .
- ١٤١- وَيَشْرَبُ مِنْهَا إِلَى أَنْ يَقِيْءَ ،
ولا غُرُو أَنْ قَلَّتْ حَتَّى يَمُوتَا .
- ١٤٢- أَنْتَ جَامِعُ يَوْمِ الْعَرُوبَةِ جَامِعًا
تَقْصُ عَلَى الشَّهَادِ بِالْمِصْرِ أَمْرَهَا
- ١٤٣- فَلَوْلِمَ يَقُومُوا، نَاصِرِينَ لِصَوْتِهَا
لَخَلَّتْ سَمَاءَ اللَّهِ تَمَطَّرَ جَمْرَهَا
- ١٤٤- فَهَدُوا بِنَاءَ كَانِ يَأْوِي فَنَاءَهُ
فَوَاجِرٌ أَلْقَتْ لِلْفَوَاحِشِ خَمْرَهَا
- ١٤٥- أَلْفَنَا بِلَادَ الشَّامِ الْفِ وَوِلَادَةَ
نَلَاقِي بِهَا سَوْدَ الْخَطُوبِ وَحَمْرَهَا

- ١٤٦- فاني أرى الآفاق دانت لظالم
 يغرّ بغاياها و يشرب خمرها
- ١٤٧- وما العيش إلا لجة باطلية
 و من بلغ الخمسين جاوز غمرها
- ١٤٨- بعثت شفيعاً الى صالح
 و ذاك من القوم رأى فسد.
- ١٤٩- مالمت في افعاله صالحاً
 بل خلته احسن مني ضمير
- ١٥٠- أرى حلباً حازها «صالح»
 و جال « سنان » على «جلقا»
- ١٥١- أصلح، هل أصلح أو أعادى
 وبالي موقن بعظام بال
- ١٥٢- نجى المعاشر من برائن صالح
 ربّ يفرج كل امر معضل
- ١٥٣- حياتي بعد الاربعين منية،
 و وجدان حلف الاربعين فعود
- ١٥٤- فمالي وقدا دركت خمسة أعقد
 أبيني و بين الحادثات عقود ؟

- ١٥٥- اذا كنت قد جاوزت خمسين حجة
ولم الق خيراً فالمنية لى ستر .
- ١٥٦- ورميت اعمارى ورائى مثلما
رمت المطى مهامه السقار
- ١٥٧- وركبت منها اربعين مطية
لم تخل من عنت و سوء نفار
- ١٥٨- لعمرى لقد جاوزت خمسين حجة
و حسبى عشرين الشدائد اؤخمس
- ١٥٩- اؤخمين قد افنيتهاليس نافعى
بتأخير يوم أن أعض على خمسى
- ١٦٠- خمسون قد عشتها فلاتعش
والنعش لفظ من قولك انتعش .
- ١٦١- شربت سنى الاربعين تجرعاً
فيا مقراً ما شربه فى ناجع .
- ١٦٢- علقبت بجبل العمر خمسين حجة
فقد رت حتى كاد ينقطع الجبل .
- ١٦٣- و ذاك أن سواد الرأس غيره
فى غرة من بياض الشيب اضواء .

- ١٦٤- اصاب جمري قرّ فانتبعت له
والنار تدفي ضيفي حين ادقها .
- ١٦٥- طال الثواء، وقد أني لمفاصلي
أن تستبدّ بضمها صحراؤها .
- ١٦٦- خلني يا أخي استغفر الله
فلم يبق في الآ الذمّاء .
- ١٦٧- فقد عشت حتى ملني وملته
زمانى وناجتنى عيون التجارب .
- ١٦٨- أذهب فيكم ايام شيبى
كما اذهبت ايام الشباب ؟
- ١٦٩- تخذ الغراب على المفارق موقعا
و لقد علمت بانه سيطار .
- ١٧٠- تأخر الشيب عنى مثل مقدمه
على سواى، ووقت الشيب ما حضرا .
- ١٧١- وما أصبح بغربان الشباب: قعى؛
ولا انا دي غراب الرأس : لا تطير
- ١٧٢- مرحباً بالموت والعيش دجى
و حمام المرء كالفجر سطع !

- ١٧٣- حَكَمَ تدل على حكيم قادر
متفرد في عزّة بكمال .
- ١٧٤- والمال خدن النفس غير مدافع
والفقر موت جاء بالاهمال .
- ١٧٥- أو ماترى حكم النجوم مصوراً
بيت الحياة يليه بيت المال ؟
- ١٧٦- ومن الجهات الست ربى حائطي
لاعن يمينى مرة و شمالى .
- ١٧٧- يا صاح، ما أهوى و ما ألقى ؟
ثقلى علىّ ، فلا تزد ثقلى .
- ١٧٨- إن العقول تقول مولية :
ليس الأنام كنبات البقل .
- ١٧٩- صدئت خواطرنافما (صقلت)،
والمكث أحوجها الى الصقل .
- ١٨٠ دنياك دار كل ساكنها
متوقع سبباً من النقل .
- ١٨١- والنسل أفضل ما فعلت بها ،
و اذا سعيت له فعن عقل .

- ١٨٢- حبذا العيش و الزمان غرير
والفتى ما استجد حلة كهل .
- ١٨٣- و خمولى يزود عنى الرزايا
نام عنى الأذى فلم ينتبه لى .
- ١٨٤- أولو الفضل فى أوطانهم غرباء
تشدد و تنأى عنهم القرباء .
- ١٨٥- فماسبأ والراح الكميت للذة
ولا كان منهم للخراد سباء .
- ١٨٦- وحسب الفتى من ذلة العيش انه
يروح بادنى القوت وهو حباء .
- ١٨٧- اذا ما خبت نار الشبية ساءنى
ولونص لى بين النجوم خباء .
- ١٨٨- أراييك فى الودالذى قد بذلته
فأضعف إن اجدى لديك رباء .
- ١٨٩- وما بعد مر الخمس عشرة من صبا
ولا بعد مر الاربعين صباء .
- ١٩٠- تواصل حبل النسل ما بين آدم
و بينى ولم يوصل بلامى باء .

- ١٩١- تشاب عمرو إذ تشاب خالد
 بعدوى فما أعدتني الثؤباء .
- ١٩٢- وزهدني في الخلق معرفتي بهم
 و علمي بان العالمين هباء .
- ١٩٣- وكيف تلافى الذي فات بعدما
 تلقع نيران الحريق أباء ؟
- ١٩٤- اذا نزل المقدار لم يك للقطا
 نهوض ولا للمخدرات إباء .
- ١٩٥- على الولد يجنى والد، ولو انهم
 ولاة على أمصارهم خطباء.
- ١٩٦- وزادك بعد آمن بنيك، وزادهم
 عليك حقوداً ، انهم نجباء .
- ١٩٧- أن العقول تقول موليةً :
 ليس الانام كنبات البقل .
- ١٩٨- به شماره ١٨٠ رجوع شود
- ١٩٩- » » ١٨١ » »
- ٢٠٠- سحائب للسقيا وسحب من الردي
 و نبت اناس مثلما نبت البقل .

- ٣٠١- وليس جسوم كالنخيل وان سما
 بها الفرع الا مثلما نبت البقل .
- ٣٠٢- خصاؤك خير من زواجك حرة
 فكيف اذا اصحبت زوجاً لمومس !
- ٣٠٣- اذا لم تكن دنياك دار اقامة
 فما لك تبنيها بناء مقيم ؟
- ٣٠٤- ارى النسل ذنباً للفتى لا يقاله
 فلا تنكحن الدهر غير عقيم .
- ٣٠٥- اذا شئت يوماً وصلة بقرينة
 فخير نساء العالمين عقيمها .
- ٣٠٦- ارائيك فليغفر لي الله زلتى
 بذاك ، و دين العالمين رياء !
- ٣٠٧- وقد يخلف الانسان ظن عشيره
 و ان راق منه منظر و رواء .
- ٣٠٨- من لى الا اقيم في بلد
 اذكر فيه بغير ما يجب
- ٣٠٩- يظن بى اليسر والديانة والعا
 م و بينى و بينها حجب

- ٢١٠- أقررت بالجهل وادعى فهمي
 قوم، فأمرى و أمرهم عجب .
- ٢١١- أقارضكم ثناء غير حق
 كأننا منه فى مجرى سباب
- ٢١٢- أعبدا لله ، لاتظاهر لمن جا
 ورت يوماً بسنة أو برفض ؛
- ٢١٣- ربّ خفض أتك من بعد بأسا
 ء و بؤس لقيته بعد خفض .
- ٢١٤- أوف ديونى و خلّ إقراضى
 مثلك لايهتدى لأغراضى !
- ٢١٥- قدنال خيراً فى المعاشر ظاهراً
 من بات تحت لسانه مخبوءاً .
- ٢١٦- لاتقيّد، على لفظى فانى
 مثل غيرى تكلمى بالمجاز .
- ٢١٧- وليس على الحقائق كل قولى
 ولكن فيه اصناف المجاز .
- ٢١٨- أهوى الحياة، وحسبى من مصائبها
 أنى أعيش بتمويه و تدليس .

- ٢١٩- نطالب الدهر بالأحرار و هو لنا
 مبین عذرین : افلاس و تفلیس
- ٢٢٠- فاكتبم حديثك لا يشعر به أحد
 من رهط جبريل او من رهط ابليس
- ٢٢١- لحاها الله داراً ما تدارى
 بمثل المين في لجج و قمس .
- ٢٢٢- اذا قلت المحال رفعت صوتي
 و ان قلت اليقين اطلت همسي !
- ٢٢٣- أما اليقين فلا يقين ، و انما
 أقصى اجتهادي ان اظن واحدا .
- ٢٢٤- سألت عقلي فلم يخبر، فقلت له :
 سل الرجال ؛ فما افتوا ولا عرفوا .
- ٢٢٥- قالوا فمالوا، فلما ان حدودهم
 الى القياس ابانوا العجز واعترفوا .
- ٢٢٦- سألت عن البواكر اين أضحت
 و عن اهل الترواح اين باتوا .
- ٢٢٧- و هل ارواح هذا الخلق الآ
 عوارى المقادر لا الهبات .

- ٢٢٨- وما يدري الفتى، والظن جهل،
 و افضية المليك مغيبات .
 ٢٢٩- أرى هذياناً طال في كل امة
 يضمّنه ايجازها و شروحها .
 ٢٣٠- سألتموني فاعيتني اجابتكم
 من ادّعى انه دارٍ فقد كذبا .
 ٢٣١- وللانسان ظاهر ما يراه
 وليس عليه ما تخفى الغيوب !
 ٢٣٢- في كل أمرٍ تقليد رضيت به
 حتى مقالك : ربي واحد أحد .
 ٢٣٣- وقد أمرنا بفكر في بدائعه ؟
 وان تفكر فيه معشر لحدوا .
 ٢٣٤- واهل كل جدال يُمسكون به ،
 اذا رأوا نور حق ظاهر حجدوا !
 ٢٣٥- ولعلّ دنيانا كرقدة حالم
 بالعكس مما نحن فيه تُعبّرُ .
 ٢٣٦- فالعين تبكى في المنام فتجتبي
 فرحاً و تضحك في الرقاد فتعبر .

- ٢٣٧- والمرء ينكر ما لم تجر عاداته
بمثله ، ثم يبغى الحوت في الغدر .
- ٢٣٨- انما نحن في الضلال و تعليل
فان كنت ذا يقين فهاته!
- ٢٣٩- و لحب الصحيح آثرت الرو
م انتساب الفتى الى امهاته
- ٢٤٠- فاللب ان صح اعطى النفس فترتها
حتى تموت ، و سمي جدها لعبا .
- ٢٤١- وما الغواني الغوادي في ملاعبها
بالا خيالات وقت اشبهت لعبا !
- ٢٤٢- أفي الدنيا، لحاها الله ، حق
فيطلب في حنادسها بسرج ؟
- ٢٤٣- اري الناس شرأمن زمان حواهم،
فهل وجدت للعالمين حقائق ؟
- ٢٤٤- عرفت سجايا الدهر: أما شروره
فنقد و اما خيره فوعود .
- ٢٤٥- اذا كانت الدنيا كذاك فخلها
ولو ان كل الطالعات سعود .

- ٢٤٦- رقدنا ولم نملك رقاداً عن الأذى
و قامت بماخضنا و نحن قعود .
- ٢٤٧- فلا يرهبنا الموت من ظلرا كِباً
فان انحداراً في التراب صعود .
- ٢٤٨- وكم انذرتنا بالسيول صواعق
و كم خبرتنا بالغمام رعود !
- ٢٤٩- غلت الشرور، ولوعقلنا صيرت
دِيَةَ القتل كرامةً للقاتل .
- ٢٥٠- وردت الى دار المصائب مجبراً
واصبحت فيها ليس يعجبني النقل :
- ٢٥١- اعانى شروراً لاقوام بمثلها
و ادناس طبع لا يهذب به الصقل .
- ٢٥٢- ألا إنما الدنيا نحوس لأهلها
فما فى زمان أنت فيه سعود !
- ٢٥٣- لو كنت رائد قوم ظاعنين الى
دنياك هذى لما ألفت كذاباً ،
- ٢٥٤- لقلت : « تلك بلاد نبتها سقم
و ماؤها العذب سم للفتى ذابا .

- ٢٥٥- هي العذاب فجدّ وافي ترحلکم
الى سواها و خلّوا الذار إعذابا .
- ٢٥٦- نكذب العقل في تصديق كاذبهم
والعقل اولی باكرام و تصديق .
- ٢٥٧- وكم غرت الدنيا بنيتها ، وساءنى
من الناس مين في الاحاديث والنقل .
- ٢٥٨- سأتبع من يدعو الى الخير جاهداً
وأرحل عنها ما إمامى سوى عقلى .
- ٢٥٩- فعقوا وصلّوا واصمتوا عن تناظر
فكل امير بالحوادث يعزل .
- ٢٦٠- وجدت الناس في هرج ومرج
غواةً بين معتزل و مرج .
- ٢٦١- استغفر الله واترك ما حكى لهم
ابو الهذيل و ما قال ابن كلاب
- ٢٦٢- ودار خصمك إن حق انارله ،
ولا تنازع بتمويه و إجلاب .
- ٢٦٣- وأعلم ان ابن المعلم هازل
باصحابه ، والباقلاني اهزل .

- ٢٦٤- وكم من فقيه خابط في ضلالة
 و حجته فيها الكتاب المنزل .
- ٢٦٥- اذا كان علم الناس ليس بنافع
 ولا دافع فالخسر للعلماء .
- ٢٦٦- لا تفرحتن بفأل ان سمعت به
 ولا تطيرن اذا ما ناعب نعبا،
- ٢٦٧- فالخطب أفضح من سرّاء تأملها
 والأمر أسير من أن تضمّر الرعبا
- ٢٦٨- أسررت اذمر السنيح تفاؤلا؟
 والفأل من رأيي لعمر ك فائل .
- ٢٦٩- أرايت فعل الدهر في أمم مضت
 قبلاً و مرج قبائل بقبائل ؟
- ٢٧٠- فلا تقبلن ما يخبرونك ضلة
 اذا لم يؤيد ما اتوك به العقل .
- ٢٧١- يرتجى الناس أن يقوم « إمام »
 ناطق في الكتيبة الخرساء .
- ٢٧٢- كذب الظن لإمام سوى العقه
 ل مشيراً في صبحه والمساء .

- ٢٧٣- فاذا ما أظعته جلب الرحمة عند المسير والارساء .
- ٢٧٤- فشاورة العقل والترك غير هدرأ فالعقل خير مشير ضمه النادى .
- ٢٧٥- تَسْتَرُوا بامور فى دياتهم و إنما دينهم دين الزناديق
- ٢٧٦- توهمت يا مغرورانك دِينٌ ؛ على يمين الله مالك دين
- ٢٧٧- تسير الى البيت الحرام تنسكاً و يشكوك جار بائس و خدين !
- ٢٧٨- تصدق على الاعمى باخذ يمينه لتهديه و امنن بافهامك الصما .
- ٢٧٩- اذا رام كيداً بالصلاة مقيمها فتاركها عمداً الى الله اقرب .
- ٢٨٠- تداولنى صبح و مسى و حنيس و مرّ على اليوم والغد والأمس
- ٢٨١- يضىء نهار ثم يُخدر مظلم و يطلع بدر ثم تعقبه شمس .

- ٢٨٢- تناقض في بني الدنيا كدهرهم^م
 يمضي المقيظ و يأتي بعده القرار .
- ٢٨٣- تناقض مالنا إلا السكوت له
 و أن نعوذ بمولانا من النار .
- ٢٨٤- اخبرتنى باحاديث مناقضة
 فرابنى منك قول غير متفق .
- ٢٨٥- ناديت حتى بدافى المنطق الصحل:
 نخالف الناس، في الاغراض، والنحل .
- ٢٨٦- ودان اناس بالجزاء و كونه ؛
 و قال اناس : انما اتم بقل .
- ٢٨٧- للخير منزلتان عند معاشر ،
 وله على رأى ثلاث منازل .
- ٢٨٨- والروح أرضية في رأى طائفة ،
 وعند قوم ترقى في السموات :
- ٢٨٩- تمضى على هيئة الشخص الذى سكنت
 فيه الى دار نعمى او شقاوات .
- ٢٩٠- فاعجب لعلوية الأجرام صامته،
 فيما يقال ، و منها ذات اصوات !

- ٢٩١- ولا تطيعنّ قوماً ما دياتهم
 إلاّ احتيال على اخذ الأتوات .
- ٢٩٢- تباین فی الدین المقال : فجاحد،
 وصاحب توحيد، و آخر مشرك .
- ٢٩٣- و تعجز دنياك القوي پرومها
 و يطلب اخراه الضعيف فيدرك .
- ٢٩٤- اذا انتقلت عن الاوصال نفسي
 فما للجسم علم بانتقال .
- ٢٩٥- أسير فما اعود و ما رجوعي
 وقد كان الرحيل رحيل قال ؟
- ٢٩٦- امور يلتبس على البرايا
 كأن العقل منها في عقال !
- ٢٩٧- عالم حائر كطير هواء
 و هواف تضمها الدأماء .
- ٢٩٨- اذا كان ماقال الحكيم فما خلا
 زمانى منى منذ كان ولا يخلو .
- ٢٩٩- أفرق طوراً ثم أجمع تارة ،
 و مثلى فى حالاته السدر والنخل .

- ٣٠٠- يقولون: ان الجسم ينقل روحه
الى غيره حتى يهذبها النقل .
- ٣٠١- فلا تقبلن ما يخبرونك ضلة
اذا لم يؤيد ما أتوك به العقل .
- ٣٠٢- الجسم والروح من قبل اجتماعهما
كانا وديعين ، لاهماً و لاسقما .
- ٣٠٣- تفرد الشيء خيراً من تألفه
بغيره ، و تجرّ الالفه النقما !
- ٣٠٤- اذا كنت بالله المهيمناً واثقاً
فسلم اليه الأمر في اللفظ و اللحظ .
- ٣٠٥- يدبرك خلاق يدير مقادراً
تخطيك احسان الغمام او تحظى .
- ٣٠٦- اذا آمن الانسان بالله فليكن
ليبياً ولا يخلط بايمانه كفراً .
- ٣٠٧- فلا تتركن ورعاً في الحياة
و أذّ الي ربك المفترض ،
- ٣٠٨- فكم ملك شيد المكرمات
و قال بها الصيت ثم انقض

- ٣٠٩- قد طال في العيش تقييدى وارسالى
من اتقى الله فهو السالم السالى
٣١٠- فارقب إلهك فى عسر وفى يسر
و اترك جدالك فى بعث و ارسال
٣١١- أثبتلى خالقاً حكيماً
ولست من معشر نفاة
٣١٢- قالوا، ولما حالوا اظهروا لدداً
فالقول مين و فى الأصوات تنديد
٣١٣- ضلوا عن الرشدهم جاحد جحد
أومن يحدّ وهلله تحديد ؟
٣١٤- خالق لا يشك فيه قديم
.....
٣١٥- تعالى الله، كم ملك مهيب
تبدل بعد قصر ضيق لحد .
٣١٦- أقرّ بأن لى رباً قديراً
ولا القى بدائعه بجحد .
٣١٧- بوحدانية العلام دنا
فذرني اقطع الأيام وحدى!

- ٣١٨- إن أدخل النار فلي خالق
يحمل عني مثقلات العذاب .
- ٣١٩- يقدر ان يسكنني روضة
فيها ترامي بالمياه العذاب .
- ٣٢٠- لأطعم الغسلين في قعرها
ولا أغادي بالحميم المذاب .
- ٣٢١- باذن الله ينفذ كل أمر
فنهيه فيض ادمعك السجوم .
- ٣٢٢- يجوز بحكمة موت الثريا
و ان تبقى السماء بلا نجوم
- ٣٢٣- ان زجر الله حديداً نبا
او أمر الله حريراً كلم
- ٣٢٤- و قدرة الله حق ليس يعجزها
حشر لخلق ولا بعث لأموات
- ٣٢٥- قد عشت دهر أطويلاً ما علمت به
حساً يحس لجنى ولا ملك .
- ٣٢٦- فاخش المليك ولا توجد على رهب
ان انت بالجن في الظلماء خشيته!

- ٤٢٧- فانما تلك اخبار مَلْفَقَه
 لخدعة الغافل الحشوى حوشيتا
- ٤٢٨- لست أنفى عن قدرة الله اشبا
 ح ضياء بغير لحم ولادم !
- ٤٢٩- زعموا رجالاتنا كالنخيل جسومهم،
 و معاشر أماتهم اشبار .
- ٤٣٠- زعم الناس ان قوما من الابه
 رارعولوا بالجو بالطيران ،
- ٤٣١- ومشوا فوق صفحة الماء هذا الاف
 كك، هيهات ، ماجرى العصران.
- ٤٣٢- مامشى فوق لجة الماء لا السعدا
 ن ، فى مامضى ، ولا العمران .
- ٤٣٣- ولا تحسب مقال الرسل حقاً
 ولكن قول زور سطره .
- ٤٣٤- و كان الناس فى عيش رغيد
 فجاءوا بالمحال فكدره .
- ٤٣٥- وموّه الناس حتى ظن جاهلهم
 ان النبوة تمويه و تدليس .

- ٣٣٦- قالت معاشر: «لم يبعث إلا همك
إلى البرية عيساها ولا موسى .
- ٣٣٧- وانما جعلوا للناس مأكلة
وصيروا لجميع الناس ناموسا» .
- ٣٣٨- ولو قدرت لعاقبت الذين طغوا
حتى يعود حليف الغي مرموسا .
- ٣٣٩- اقرّوا بالآله و اثبتوه ،
و قالوا : لانبى ولا كتاب .
- ٣٤٠- تمادوا فى العتاب ولم يتوبوا،
ولو سمعوا صليل السيف تابوا .
- ٣٤١- اذا كنت فى دار الشقاء مصلياً
فانك فى دار السعادة سابق
- ٣٤٢- خسر الذى باع الخلود وعيشه
بنعيم ايام تعدّ قلائل .
- ٣٤٣- فافعل الخير و أمل غيبه
فهو الذخر اذا الله حشر .
- ٣٤٤- وهى الحياة فعقة أو فتنة ،
ثم الممات فجنة أو نار!

- ٣٤٥- اتى عيسى فبطل شرع موسى
 و جاء محمد بصلاة خمس
- ٣٤٦- و قالوا لا نبى بعد هذا
 و اودى الناس بين غد وأمس
- ٣٤٧- غد أهل الشرائع في اختلاف
 تقض به المضاجع و المهود
- ٣٤٨- فقد كذبت على عيسى النصارى
 كما كذبت على موسى اليهود!
- ٣٤٩- والعقل يعجب، والشرائع كلها
 خبر يقلد لم يقسه قانس :
- ٣٥٠- متمجسون ومسلمون ومعشر
 متنصرون و هائدون رسائس ؛
- ٣٥١- وبيوت نيران تزار تعبدأ
 و مساجد معمورة وكنائس .
- ٣٥٢- ان الشرائع القت بيننا إحنأ
 و أورثتنا افانين العداوات .
- ٣٥٣- اذا رجع الحصيف الى حجاه
 تهاون بالشرائع و از دراها .

- ٣٥٤- دين و كفرو أنباء تقص و فر
 قان ينص و توراة و انجيل .
- ٣٥٥- في كل جيل اباطيل يدان بها
 فهل تفرد يوماً بالهدى جيل ؟
- ٣٥٦- كم وعظ الواعظون منا
 و قام في الارض انبياء ،
- ٣٥٧- فانصرفوا و البلاء باق ؟
 ولم يزل داؤك العياء !
- ٣٥٨- جاء النبي بحق كي يهذبكم ،
 فهل أحسن لكم طبع بتهذيب ؟
- ٣٥٩- دعاكم الى خير الامور محمد
 وليس العوالي في القنا كالسوافل .
- ٣٦٠- حداكم على تعظيم من خلق الضحى
 وشهب الدجى من طالعات و آفل .
- ٣٦١- وألزمكم ما ليس يعجز حمله
 أخا الضعف من فرض له و نوافل
- ٣٦٢- وحث على تطهير جسم و ملبس
 و عاقب في قذف النساء الغوافل ،

- ٣٦٣- وحرّم خمراً خلّت ألباب شربها
 من الطيش ألباب النعام الجوافل
 ٣٦٤- يجرون ثوب الملك جرأوانس
 لدى البدو اذ يال الغواني الروافل .
 ٣٦٥- فصلى عليه الله ما ذر شارق
 و ما فتّ مسكاً ذكره في المحافل
 ٣٦٦- وان لحق الاسلام خطب يغضه
 فما وجدت مثلاً له نفس واجد .
 ٣٦٧- هفت الحنيفة والنصارى ما اهدوا
 و يهود حارت و المجوس مضلله
 ٣٦٨- اثنان اهل الارض: ذوعقل بلا
 دين ، و آخر دين لا عقل له !
 ٣٦٩- و اذا ما سألت أصحاب دين
 غيروا بالقياس ما رتبوه .
 ٣٧٠- لا يدينون بالعقول ، ولكن
 بأباطيل زخرف كذبوه !
 ٣٧١- أفيقوا أفيقوا، يا غواة ، فانما
 دياناتكم مكر من القدماء .

- ٣٧٢- أرادوا بها جمع الحطام فادر كوا
و بادوا ودامت سنة اللؤماء !
- ٣٧٣- شيعٌ أُجِّلَتْ يوم خُمٍّ، فاثنتت
أخرى تعارضها بيوم الغار .
- ٣٧٤- و الناس في ضد الهدى : متشيع
لزم الغلو و ناصبي شارى .
- ٣٧٥- به شماره ٢٧١ رجوع شود .
- ٣٧٦- » » ٢٧٢ رجوع شود .
- ٣٧٧- انما هذه المذاهب اسباب
لجر الدنيا الى الرؤساء .
- ٣٧٨- كالذى قام يجمع الزنج بالبه
رة و القرمطى بالاحساء .
- ٣٧٩- مذاهب جعلوها من معاشهم ،
من يعمل الفكر فيها تعطه الآرقا .
- ٣٨٠- اجاز الشافعى فعال شى ،
و قال ابوحنيفة : لا يجوز !

- ٣٨١- فضل الشيبُ والشبان منا ،
 و ما اهدت الفتاة ولا العجوز .
- ٣٨٢- لقد نزل الفقيه بدار قوم
 فكان لأمره فيهم نجوز .
- ٣٨٣- ولم آمن على الفقهاء حسبا
 اذا ما قيل للأمناء : جوزوا .
- ٣٨٤- علم الامام ، و لا اقول بظنة ،
 ان الدعاة بسعيها تكسب .
- ٣٨٥- صوفية، مارضوا للصوف نسبتهم
 حتى ادّعوا انهم من طاعة صوفوا .
- ٣٨٦- تبارك الله ، دهر حشوه كذب
 فالمرء فيه بغير الحق موصوف .
- ٣٨٧- صوفية شهدت للعقل نسبتهم
 بانها ضأن صوف نطحها يقص .
- ٣٨٨- تواجد القوم من نسك بزعمهم
 والله يشهد ما زادوا وما نقصوا .
- ٣٨٩- أشدّ عقاباً من صلاة اضعتها
 و صوم ليومٍ واحد ظلم درهم .

- ٣٩٠- اذا لم يكن يوماً لدينى تعلق
 لغيرى - رجيت السعادة فافهم
 ٣٩١- الدين انصافك الاقوام كلهم ،
 وأى دين لآبى الحق ان وجبا ؟
 ٣٩٢- والمرء يعيه قود النفس مصحبة
 للخير ؛ و هو يقود العسكر اللجبا .
 ٣٩٣- و صومه الشهر ما لم يجن معصية
 يغنيه عن صومه شعبان أو رجبا .
 ٣٩٤- الدين هجر الفتى للذات عن يسر
 فى صحة و اقتدار منه ما عمرا .
 ٣٩٥- و ما التقى باهل ان تسميه
 برأ و لوحج بيت الله و اعتمرا :
 ٣٩٦- السيد البرمن لا يستجيز اذى
 و لا يبوح بسرٍ عنده كتما ،
 ٣٩٧- الغامر الطارق المحتاج نائله
 أو ابن مرية من اماته يتما ،
 ٣٩٨- لا يرفع الصوت بالقول الهراء ضحى
 و لا يدب الى جاراته عتما !

٣٩٩- سبّح و صلّ وطف بمكة زائراً

. سبعين لاسبعاً ، فليست بناسك .

٣٠٠- جهل الديانة من اذا عرضت له

. اطماعه لم يلف بالتماسك .

٣٠١- ودينك ما على الحكم فيه

. فأبغى للذى اخفيت بغيا .

٣٠٢- اذا الانسان كف الشر عنى

. فسقياً فى الحياة له و رعياء ،

٣٠٣- و يدرس ان أراد كتاب موسى

. و يضمّر ان أحب ولاء شعياً !

٣٠٤- فان كان التقى بلهاً و عياً

. فاعيار المذلة اتقياء .

٣٠٥- قد اصبح الدين مضمحلاً

. و غيرت آيه الدهور .

٣٠٦- فلا زكاة و لا صيام

. و لا صلاة و لا طهور .

٣٠٧- ازول و ليس فى الخلاق شك

. فلا تبكوا على و لا تبكوا .

- ٤٠٨- خذوا سيرى فهن لكم صلاح
 و صلوا فى حياتكم و زكّوا .
- ٤٠٩- لقد رفق الذى اوصى اناساً
 بعشر فى الزكاة و نصف عشر .
- ٤١٠- توهمت يا مغرور أنك دين
 على يمين الله مالك دين .
- ٤١١- تسير الى البيت الحرام تنسكاً
 و يشكوك جار بائس و خدين !
- ٤١٢- فصلاة الفتاة بالحمد و الاخ
 لاص تجزى عن يونس و براءة
- ٤١٣- أقيمى ، لا أعدّ الحجّ فرضاً
 على عجز النساء و لا العذارى .
- ٤١٤- متى آذاك خير فافعليه ،
 و قولى ، ان دعاك البرّ : آرا .
- ٤١٥- به شماره ٢٧٢ رجوع شود .

١ - آرا : نعم ، قيل بالهندية (وهى فى الفارسية: آرى)

- ٤١٦- هل صح قول من الحاكي فنقبله
 أم كل ذاك اباطيلٌ و اسمار ؟
- ٤١٧- اما العقول فألت انه كذبٌ ؛
 و العقل غرس له بالصدق اثمار !
- ٤١٨- أيها الغرّ إن خصصت بعقل
 فاسألنه فكل عقل نبى !
- ٤١٩- وهكذا كان اهل الارض مذفطروا؛
 فلا يظنّ جهولٌ انهم فسدوا !
- ٤٢٠- ملّ المقام فكم أعاشر امة
 أمرت بغير صلاحها امراؤها .
- ٤٢١- ظلموا الرعية واستجازوا كيدها
 و عدوا مصالحها و هم أجراؤها .
- ٤٢٢- لا يفخرنّ الهاشمي
 على امرى من آل بربر .
- ٤٢٣- فالحق يحلف ما على
 عنده الا كقنبر .
- ٤٢٤- نسخ المعاشر فالغضنفر ثعلب
 في لؤمه ، و الناس كالسناس .

- ٤٢٥- و تفكرت نفس اللبيب وقدرات:
- أشخوص جن ام شخوص أناس؟
- ٤٢٦- عرب و عجم دائلون و كلنا
في الظلم اهل تشابه و جناس .
- ٤٢٧- قدر غالب و امر قديم ،
يتضاهى ذليله و الأبي :
- ٤٢٨- و اختلاف من عنصر ذى اتفاق ،
و تساوى الزنجى و العربى !
- ٤٢٩- فان الناس كلهم سواء
و ان ذكت الحروب مضرمات .
- ٤٣٠- ثلاث مراتب : ملك رفيع ،
و إنسان ، و جيل غير إنس .
- ٤٣١- فان فعل الفتى خيراً تعالى
الى قنس الملائك خير قنس .
- ٤٣٢- و ان خفضته همته تهاوى
الى جنس البهائم شر جنس .
- ٤٣٣- و الناس بالناس من حضروبادية
بعض لبعض - وان لم يشعروا - خدم .

- ٤٣٤- و كل عضو لأمرٍ ما يمارسه،
لامشى للكف بل تمشى به القدم .
- ٤٣٥- اذا كثر الناس شاع الفسا
دكما فسد القول لما كثر .
- ٤٣٦- والحائمون كثير ، ثم بعدهم
قوم نهال و قوم كظهم علل ،
- ٤٣٧- ياقوت ، ما انت ياقوت ولا ذهب
فكيف تعجز اقواماً مساكيناً ؟
- ٤٣٨- واحسب الناس لو أعطوا زكاتهم
لما رأيت بنى الأعدام شاكيناً .
- ٤٣٩- شر النساء مشاعات غدون سدى
كالارض يحملن اولاداً مشاعيناً .
- ٤٤٠- أن مازت الناس أخلاق يعاش بها
فانهم عند سوء الطبع أسوء
- ٤٤١- جرى الناس مجرى واحد فى حياتهم
فلم يرزق التهذيب أنثى و لا فحل .
- ٤٤٢- أرى الأرى تغشاه الخطوب فينثنى
موراً ؛ فهل شاهدت من مقر يحلو ؟

- ٤٤٣- و بين بنى حواءَ و الخلق كلهم
شوررٌ؛ فما هذى العداوة و الذحل؟
- ٤٤٤- و الطبع يهوى الى ماشان يطلبه
لكن يجر الى مازان بالمسد .
- ٤٤٥- و فى الغرائز أخلاق مذمّمة؛
فهل نلام على النكراء و الحسد؟
- ٤٤٦- لم يقدر الله تهذيباً لعالمنا
فلا ترومّن للأقوام تهذيباً!
- ٤٤٧- يندو على خله الانسان يظلمه
كالذئب يأكل عند الغرة الذيبا .
- ٤٤٨- و جبلة الناس المساد فضل من
يسمو بحكمته الى تهذيبها .
- ٤٤٩- و الشر طبع و قد بُثت غريزته
مقسومة بين انواع و أجناس .
- ٤٥٠- ألم تر ان الخير يكسبه الفتى
طريفاً، و ان الشر فى طبع مُمتلد؟
- ٤٥١- به شماره ٣٥٨ رجوع شود.

- ۴۵۲- حوتنا شرور لاصلاح لملها ،
 فان شد منا صالح فهو نادر .
- ۴۵۳- و ما فسدت اخلاقنا باختيارنا
 و لكن بامر سببته المقادر .
- ۴۵۴- وفي الاصل غش ، والفروع توابع ،
 و كيف وفاء النجل و الاب غادر ؟
- ۴۵۵- به شماره ۳۰۴ رجوع شود .
- ۴۵۶- فهل انا في ما بين ذينك مجبر
 على عمل أم مستطيع فجاهد ؟
- ۴۵۷- عدمتک يادنيا ، فأهلك أجمعوا
 على الجهل : طاغ مسلم و معاهد .
- ۴۵۸- خرجت الى ذى الدار كرها و رحلتى
 الى غيرها بالرغم ، و الله شاهد .
- ۴۵۹- به شماره ۵۸ رجوع شود .
- ۴۶۰- » » ۵۹ » »
- ۴۶۱- مدبرون: فلا عتب ، اذا خطوا ،
 على المسى ، ولا حمد إذا برعوا .

- ٤٦٢- وقد وجدت لهذا القول في زمني
شواهداً ، و نهاني دونها الورع .
- ٤٦٣- جيب الزمان على الآفات مزور
ما فيه إلاشقى الجِدِ مغرور .
- ٤٦٤- أرى شواهد جبر لا أحققه
كأن كلاً الى ماساء مجرور .
- ٤٦٥- لا تعش مجبراً و لا قدرياً
و اجتهد في توسط بيننا .
- ٤٦٦- والشرفى الناس مبثوث وغيرهم
و النفع مذ كان ممزوج به الضرر
- ٤٦٧- والخير والشرممزوجان ما افترقا
فكل شهد عليه الصاب مذرور ..
- ٤٦٨- و عالم فيه اضداد مقابلة:
غنى و فقر ، و مكروب و مغرور .
- ٤٦٩- خيرٌ و شروليل بعده وضح ،
و الناس فى الدهر - مثل الدهر - قسمان
- ٤٧٠- و اللب حارب تر كيباً يجاهده،
فالعقل و الطبع - حتى الموت - خصمان

- ٤٧١- به شماره ١١٥ رجوع شود .
- ٤٧٢- إن العراق و إن الشام مذ زمن
صفران ما بهما للملك سلطان .
- ٤٧٣- ساس الأنام شياطين مسلطة
في كل مصر من الوالين شيطان .
- ٤٧٤- من ليس يحفل خمص الناس كلهم
إن بات يشرب خمرأ وهو مبطان .
- ٤٧٥- متى يقوم إمام يستفيد لنا
فتعرف العدل أجبال و غيطان .
- ٤٧٦- يسوسون الأمور بغير عقل
فينفذ أمرهم و يقال : ساسه .
- ٤٧٧- فأف من الحياة و أف منى
و من زمن رئاسته خساسه .
- ٤٧٨- و من شر البرية رب ملك
يريد رعية أن يسجدوا له .
- ٤٧٩- توحد فان الله ربك واحد
ولا ترغبن في عشرة الرؤساء .

- ٤٨٠- به شماره ٤٢٠ رجوع شود.
- ٤٨١- » ٤٢١ »
- ٤٨٢- و أرى ملوكا لا تحوط رعية
- ٤٨٣- فعلام تؤخذ جزية و مكوس ؟
 في البدو خراب أذواد مسومة،
- ٤٨٤- فهؤلاء تسموا بالعدول أو التجار و اسم أولئك القوم أعراب .
- ٤٨٥- و كل من فوق الثرى خائن حتى عدول مصر مثل اللصوص !
- ٤٨٦- رأيت الناس في هرج ومرج غواة بين معتزل و مرجي .
- ٤٨٧- فشان ملوكهم عزف و نرف و أصحاب الأمور ولاة خرج .
- ٤٨٨- و هم زعيمهم إنهاء مال حرام النهب ، أو إحلال فرج !
- ٤٨٩- رؤس الناس بالدهاء فماينة فك جيل ينقاد طوع دهاته .

- ٤٩٠- و اذا الرئاسة لم تكن سياسة
عقلية خطي الصواب السائس .
- ٤٩١- يا قوم ، لو كنت أميراً لكم
ذمتم في الغيب ذاك الامير .
- ٤٩٢- و أنما سائسكم دائب
يرعى المطايا و يسوق الحمير .
- ٤٩٣- فالدين قد خس حتى صار أشرفه
بازالبازين او كلباً لكلاب .
- ٤٩٤- رويدك قد غررت و انت حر
بصاحب حيلة يعظ النساء .
- ٤٩٥- يحرّم فيكم الصهباء صباحاً
و يشربها على عمد مساء .
- ٤٩٦- تحسّاه فمن مزج و صرف
يعل كأنما ورد الحساء .
- ٤٩٧- يقول لكم غدوت بلاكساء
و في حاناتها رهن الكساء .
- ٤٩٨- اذا فعل الفتى ما عنه ينهى
فمن جهتين لا جهة اساء !

- ٤٩٩- وليس عندهم دين ولا نك
 فلا يغرّك أيدي تحمل السبحا .
 ٥٠٠- فكم شيوخ غدوا بيضاً مفارقهم
 يسبحون و باتوا في الخنا سبحا .
 ٥٠١- لعلّ، أناساً في المحاريب خوفوا
 بأي كناس في المشارب اطربوا .
 ٥٠٢- والخلق حيتان لجة لعبت
 في بحار من الاذى سبحوا .
 ٥٠٣- لا تحفلن هجوهم و مدحهم
 فانما القوم أكلب نبج .
 ٥٠٤- اقل منهم شراً و مرزية
 ماركبوا للسرى و ما ذبحوا .
 ٥٠٥- فليتهم كالبهائم اعترفوا
 لجماً، إذا بان زيفهم مكبحوا .
 ٥٠٦- وقد غلب الاحياء في كل وجهة
 هواهم وان كانوا غطارفة غلبا .
 ٥٠٧- الى الله اشكوا مهجة لا تطيعنى
 و عالم سوء ليس فيه رشيد .

- ٥٠٨- حجيّ مثل مهجور المنازل دارس^٥
- و جهل كمسكون الديار مشيد .
- ٥٠٩- وليحذر الدعوى اللبيب فانها
- للفضل مهلكة و خطب موبق .
- ٥١٠- رأيت قضاء الله أوجب خلقه
- و عاد عليهم في تصرفه سلبا .
- ٥١١- به شماره ٥٠٦ رجوع شود .
- ٥١٢- كلاب تغاوت اوتعاوت لجيفة،
- و أحسبني اصبحت الأمها كلبا .
- ٥١٣- أئينا سوى غش الصدور و انما
- ينال ثواب الله اسلمنا قلبا .
- ٥١٤- وأى بنى الايام يحمد قائل؟
- و من جرب الاقوام اوسعهم ثلبا
- ٥١٥- بنى الدهر مهلاً أن ذممت فعالكم
- فانى بنفسى لامحالة ابدأ .
- ٥١٦- اصبحت غير مميز من عالم
- مثل البهائم . . .

- ٥١٧- عاشوا كما عاش آباء لهم سلفوا
 و اورثوا الدين تقليداً كما وجدوا .
- ٥١٨- فلا يراعون ما قالوا وما سمعوا
 ولا يباليون من غي لمن سجدوا .
- ٥١٩- في كل امرك تقليد رضيت به
 حتى مقالك : ربي واحدٌ احدٌ
- ٥٢٠- عجبت لكسرى و اشياعه
 و غسل الوجوه بيول البقر ،
- ٥٢١- و قول اليهود إلهٌ محبٌ
 رشاش الدماء و ريح القتر .
- ٥٢٢- و قول النصارى إلهٌ يضام
 و يظلم حقاً ولا ينتصر ،
- ٥٢٣- و قوم أتوا من اقاصى البلاد
 لرمى الجمار و لثم الحجر .
- ٥٢٤- فيا عجباً من مقالاتهم ،
 أيعمى عن الحق كل البشر ؟
- ٥٢٥- إن شئت ابليس ان تلقاه منصلاً
 بالسيف يضرب فاعمد للجماعات

- ٥٢٦- تجدهم في أقاويلٍ مخالفة
وجه الصواب و أسرار مذاعات
- ٥٢٧- بياكرون بالباب، وان خلصت،
معصية و باهواء مطاعات
- ٥٢٨- قالوا و قلنا: دعاو ما تفيدلنا
إلا الأذى و اختصاما في المداعة
- ٥٢٩- نكسب الناس بالاجسام فامتهنوا
أرواحهم بالرزايا في الصناعات
- ٥٣٠- وحاولوا الرزق بالافواه فاجتهدوا
في جذب نفع بنظم اوسجاجات
- ٥٣١- ودفن - والحوادث فاجعات -
لاحداهن إحدى المكرمات !
- ٥٣٢- ترنم في نهارك مستعينا
بذكر الله في المترنمات .
- ٥٣٣- ولا ترجع بايماء سلاماً
على بيض أشرن مسلمات .
- ٥٣٤- أولات الظلم جنن بشر ظلم
و قد واجهننا متظلمات .

- ٥٣٥- فوارس فتنة اعلام غي
لقينك بالأساور معلمات .
- ٥٣٦- و سام ما اقتنن بحسن اصل
فجئتك بالخضاب موسمات .
- ٥٣٧- وأين الورد في الوجنت خيما
فغادين البنان معنمات .
- ٥٣٨- و شنفن المسامع قائلات ؛
و كلمن القلوب مكلمات .
- ٥٣٩- وقد يصبحن عن بر و نسك
بأطيب عنبر متنسمات .
- ٥٤٠- كأن خواتم الافواه فضت
عن الصهب العذاب مختمات .
- ٥٤١- خمور الريق لسن بكل حال
على طلابهن محرمات !
- ٥٤٢- و يتركن الرشيد بغير لب
أتين لهديه متعلمات .
- ٥٤٣- ولا يدنين من رجل ضريب
يلقهن آياً محكمات ،

- ٥٤٤- سوى من كان مرتعشاً يداه
ولمته من المتثغمت .
- ٥٤٥- وان جئن المنجم سائلات
فلسن من الضلال بمنجمات .
- ٥٤٦- وان طاوعن أمرك فانه غيداً
يزرن عرائساً متيممات .
- ٥٤٧- أخذن كرىش طاووس لباساً
و مسكاً بالضحي متلقمات .
- ٥٤٨- و أبعدهن من ربات مكر
سواحر يغتدين معزّمات .
- ٥٤٩- يقلن : نهيج الغيّاب حتى
يجيئوا بالركاب مذمّمات ،
- ٥٥٠- و نعطف هاجر الخلان كيما
يزول عن السجايا المسّمات ،
- ٥٥١- و جمع طوائف العمار سهل
علينا بالجواب موزّمات .
- ٥٥٢- وليس عكوفهن عن المصلّى
أماناً من غوارر مجرّمات !

- ٥٥٣- ولا تحمد حسانك إن توافت
 . مقومات . بايد للسطور
- ٥٥٤- فحمل مغازل النسوان أولى
 . مقلّمات . بهن من اليراع
- ٥٥٥- سهام إن عرفن كتاب لسن
 . مسّمات . رجعن بما يسوء
- ٥٥٦- علموهن الغزل والنسج والرد
 . قراءه . ن و خلوا كتابة و
- ٥٥٧- فصلات الفتاة بالحمد والاخ
 . براءه . لاص تجزى عن يونس و
- ٥٥٨- ولسن بدافعات يوم حرب
 . متغشّمات . ولا فى غارة
- ٥٥٩- اذا بلغ الوليد لديك عشراً
 . الوليد . فلا يدخل على الحرم
- ٥٦٠- فان خالقتنى و عصيت امرى
 . بليد . فانت ، وإن رزقت حجبى ،
- ٥٦١- ألا إن النساء حبال غنى
 . التليد . بهن يضيّع الشرف

- ٥٦٢- و ما حفظ الخريفة مثل بعل
تكون به من المتحرّجات .
- ٥٦٣- إذا خطب الزهراء شيخ له غنى
و ناشيء عدم آثرت من تعانق .
- ٥٦٤- و قل غناء عن فتاة، وزوجها
أخوهرم ، أحجالها و المخانق .
- ٥٦٥- و صن في الشرخ نفسك عن غوان
يزرن مع الكواكب معتمات .
- ٥٦٦- فقد يسرى الغوى الى مخاز
بجنح من سحائب مئجمات .
- ٥٦٧- و ساولديك أتراب النصارى
وعينا من يهود و مسلمات .
- ٥٦٨- و من جاورت من حنف و سرب
صوابيء ، فليبتن مكرمات .
- ٥٦٩- فان الناس كلهم سواء
و إن ذكت الحروب مضرّات .
- ٥٧٠- خصاؤك خير من زواجك حرّة
فكيف إذا أصبحت زوجا لمومس .

- ٥٧١- وإن كتاب المهر فيما التمسته
نظير كتاب الشاعر المتمس .
٥٧٢- فلا تشهدن فيه الشهود، وألقه
اليهم ، وعد كالعائر المتشمس .
٥٧٣- واذا الفتى كان التراب مآله
فعلام تسهر أمه و تربت ؟
٥٧٤- اذالم تكن دنياك دار إقامة
فمالك تبنيها بناء مقيم
٥٧٥- أرى النسل ذنباً للفتى لا يقاله
فلا تنكحن الدهر غير عقيم !
٥٧٦- واطلب لبنتك زوجاً كي يراعيها
و خوف ابنك من نسل و تزويج .
٥٧٧- خير النساء اللواتي لا يلدن لكم
فان ولدن فخير النسل مانفعا .
٥٧٨- وأكثر النسل يشقى الوالدان به،
فليته كان عن آبائه دفعا .
٥٧٩- به شماره - ١٨٠ رجوع شود
٥٨٠ - » ١٨١ »

- ٥٨١- اذا كنت ذاتنيتين فاغد محارباً
 عدوِّين، واحذر من ثلاث ضرائر .
- ٥٨٢- وإن هنَّ أبدين المودة والرضا
 فكم من حقوق غيبت في السرائر !
- ٥٨٣- قرانك ما بين النساء أذية
 لهنَّ فلا تحمل اذاة الحرائر .
- ٥٨٤- وان كنت غراً بالزمان واهله
 فتكفيك إحدى الآنسات الغرائر .
- ٥٨٥- ولا يتأهلن شيخ مقلِّ
 بمعصرة من المتنعمات .
- ٥٨٦- فان الفقر عيب، ان اضيفت
 اليه السن جاء بمعظمت !
- ٥٨٧- ولكن عرس ذلك بنت دهر
 تجنبت الوجوه محمات .
- ٥٨٨- من الشمط اغتزلن بكل عود
 و افنين السنين مجرّات .
- ٥٨٩- و يغتفر الغنى و خطأ بشيب
 إذا كانت قواك مسلمات .

- ٥٩٠- و واحدة كفتك ، فلا تجاوز
 . إلى اخرى تجي بمؤلمات .
- ٥٩١- و ان أرغمت صاحبة بضر
 . فاجدر ان تروع بمعمرات .
- ٥٩٢- زجاج ان رفقت به و إلا
 . رأيت ضروبه متقصمات .
- ٥٩٣- متى يطمعن فيك يُرينَ تيهاً
 . لاطيب مطعم متأجمات .
- ٥٩٤- ويرفعن المقال عليك جهلاً
 . و يُنفدن الذخائر مُغرماًت .
- ٥٩٥- توهمن الظنون فكنّ نارا
 . لما اشعرنه متوهمات .
- ٥٩٦- إن شئت أن تحفظي من انت صاحبة
 . له فلا تدخلي في المصر حماما .
- ٥٩٧- أعوذ بالله من و رهاء قائلة
 . للزوج : اني الى الحمام احتاج .
- ٥٩٨- و همها في امور لو يتابعها
 . كسرى عليها لشين الملك والتاج

- ٥٩٩- ولقد تشابه في الظواهر مولد
 حلّ النكاح و مولد بعهار .
- ٦٠٠- أيوجد في الوري نفر طهاری
 أم الاقوام كلهم رجوس ؟
- ٦٠١- بنات العم تأباها النصارى
 و بالأخوات أعرست المجوس .
- ٦٠٢- على الوالد يجنى والد ولو أنهم
 ولاة على امصارهم خطباء .
- ٦٠٣- يرّون أباً القاهم في مؤرّب
 من العقد ضلت حله الأرباء .
- ٦٠٤- صحبتك فاستفدت بهن وُلداً
 أصابك من أذاتك بالسّمات .
- ٦٠٥- و من رزق البنين فغيرنا
 بذلك عن نوائب مسقمات .
- ٦٠٦- فمن تُكلّ يهاب و من عقوق
 و أرزاء يجنّ مصمّات .
- ٦٠٧- و ان تعطى الاناث فأى بؤس
 تبين في وجوه مقسمات ؛

- ٦٠٨- يُردنُ بَعُولَةً وَيُردنُ حَلِيًّا
 و يلقين الخطوب ملوّمات .
- ٦٠٩- وقد يفقدن أزواجاً كراماً
 فيا للنسوة المتأيمات !
- ٦١٠- يلدن أعادياً و يكنن عاراً
 إذا أمسين في المتهضمات .
- ٦١١- العيش ماضٍ فاكرم والدك به،
 والأُمُّ أولى باكرام وإحسان ،
- ٦١٢- وحسبها الحمل والارضاعُ تدمنه:
 أمران بالفضل نالاكل إنسان .
- ٦١٣- وأعطِ أباك النصف حيّاً وميتاً
 و فضل عليه من كرامتها الأُمّا ،
- ٦١٤- أفلتكَ خفاً اذا أفلتكَ مثقلاً
 و أرضعت الحولين و احتملت تما .
- ٦١٥- و ألفتكَ عن جهد وألقاك لذةً
 وضمت و شمت مثلما ضمَّ أو شمّا .
- ٦١٦- طهارة مثلى في التباعد عنكم
 و قربكم يجنى همومي وأدناسي .

- ٦١٧- عداوة الحق أعفى من صداقتهم
 فابعد عن الناس تأمن شرة الناس .
- ٦١٨- قد آنسونى بايحاىى اذا بعدوا
 و أوحشونى فى قرب بايناسى .
- ٦١٩- و زهدنى فى الخلق معرفتى بهم
 و علمى بان العالمين هباء .
- ٦٢٠- دنياك دار شرور لاسرور بها
 وليس يدرى أخوها كيف يحترس .
- ٦٢١- قدم الفتى و مضى بغير تئبة
 كهلال أول ليلة من شهره .
- ٦٢٢- لقد استراح من الحياة معجل
 لوعاش كابد شدة من دهره .
- ٦٢٣- لو كانت الخمر خلا ماسمحت بها
 لنفسى الدهر ، لاسراً ولا علنا .
- ٦٢٤- فليغفر الله ، كم تطفى ما ربنا ،
 و ربنا قد أحل الطيبات لنا .
- ٦٢٥- فلا تأكلن ما اخرج البحر ظالماً
 ولا تبغ قوتاً من غريض الذبائح .

- ٦٢٦- ولا بيض أمات أرادت صريجه
 . لأطفالها دون الغوانى الصرائح .
- ٦٢٧- ولا تفجعن الطير وهى غوافل
 . بما وضعت ، فالظلم شر القبايح .
- ٦٢٨- ودع ضرب النحل الذى بكرت له
 . كواسب من أزهار نبت فوائح .
- ٦٢٩- فما احرزته كى يكون لغيرها
 . ولا جمعته للندى والمنايح .
- ٦٣٠- مسحت يدى من كل هذا فليتنى
 أبهت لشانى قبل شيب المسائح !
- ٦٣١- من مذهبي ألا أشد بفضة
 قدحى ولا أصغى لشرب معوج (؟)
- ٦٣٢- لكن اقضى مدتى بتقنع
 باليسير الأروج يغنى ، و أفرح
- ٦٣٣- هذا ولست أودّ انى قائم
 بالملك فى ثوبى أغر متوج .
- ٦٣٤- واذا افكرت فما يهيج تفكرى
 فيما اكابد غير لوم الناجل .

- ٦٣٥- وارحت اولادى فهم فى نعمة الله
 عدم التى فضلت نعيم العاجل .
 ٦٣٦- ولو انهم ظهروا لعانوا شدة
 ترميمهم فى متلفات هواجل .
 ٦٣٧- لو ان كل نفوس الناس رائية
 كراى نفسى تناهت عن خزاياها .
 ٦٣٨- و طلقوا هذه الدنيا فما ولدوا
 ولا اقتنوا، واستراحوا من رزاياها .
 ٦٣٩- و كأن ابناء الذين هم الذرى
 اعفاء اهل لااقول مهار .
 ٦٤٠- يا ليت آدم كان طلق أمهم
 او كان حرّمها عليه ظهار .
 ٦٤١- هل يغسل الناس عن وجه الثرى مطر؟
 فما بقوا لايبارج وجهه دنس .
 ٦٤٢- والارض ليس بمرجّو طهارتها
 إلا اذا زال عن آفاقها الانس .
 ٦٤٣- تناسلوا فما شرّ بنسلهم
 وكم فجور اذا شبانهم عنسوا !

- ٦٤٤- تراب جسومنا، و هي التراب^١
اذا ولى عن الآل اغتراب .
- ٦٤٥- تألف أربع^٢ فينا فتذكى
بها منا ضغائن و احتراب .
- ٦٤٦- خالق لا يشك فيه قديم
و زمان على الانام تقادم .
- ٦٤٧- جائز ان يكون آدم هذا
قبله آدم^٣ على إثر آدم .
- ٦٤٨- ومولد هذى الشمس اعياك حد^٤
و خبير لب انه متقادم .
- ٦٤٩- و ما آدم في مذهب العقل واحداً
ولكنه عند القياس اوادم .
- ٦٥٠- والجسم لاشك أرضى وقد وصلت
به لطائف عالاها^٥ معاليها .
- ٦٥١- ف قيل: جاءتته من ارض على كذب ؛
وقيل: خرّت اليه من اعاليها .
- ٦٥٢- والله يقدر ان تدعى بحكمته -
او اخر من براياه او اليها .

- ٦٥٣- به شماره ٣٠٢ رجوع شود
- ٦٥٤- به شماره ٣٠٣ رجوع شود
- ٦٥٥- الروح طائر محبس في سجنه
حتى يمن رداه بالاطلاق
- ٦٥٦- أما الصحاب فقد مروا وما عادوا .
و بيننا بقاء الموت ميعاد .
- ٦٥٧- سرّ قديم و امر غير متّضح ،
فهل على كشفنا للحق اسعاد ؟
- ٦٥٨- سيران ضدان من روح و من جسد:
هذا هبوط ، و هذا فيه اِصعاد .
- ٦٥٩- أخذ المنايا سوانا و هي تاركة
قبيلنا عظة منها و ايعاد .
- ٦٦٠- يفرق بين الشخص و الروح جادث ،
ألا ان ايام الفراق حسوم .
- ٦٦١- إلى العالم العلوى تزمع رحلة
نفوس ، و تبقى في التراب جسوم .
- ٦٦٢- أما الجسوم فالتراب مصيرها ،
و عيت بالارواح أّنى تسلك .

- ٦٦٣- دفنّاهم في الارض دفنَ تيقنِ .
 ولا علمَ بالارواح غير ظنون .
- ٦٦٤- وروم الفتى ما قد طوى الله علمه
 يعدّ جنوناً أو شبيه جنون !
- ٦٦٥- مر الزمان فاضحى في الثرى جسد ،
 فهل تملّى رجال بالملوات ؟
- ٦٦٦- والروح ارضية في رأى طائفة ،
 و عند قوم ترقى في السموات ،
- ٦٦٧- تمضى ، على هيئة الشخص الذى سكنت
 فيه ، الى دار نعمى او شقاوات .
- ٦٦٨- وكونها في طريح الجسم احوجها
 الى ملابس ، عنتها ، و اقوات .
- ٦٦٩- و قدرة الله حق ، ليس يُعجزها
 حشر لخلق ولا بعث لأموات .
- ٦٧٠- فاعجب لعلوية الأجرام صامته ،
 فيما يقال ، و منها ذات اصوات .
- ٦٧١- ولا تطيعنّ قوماً ما دياتهم
 الا احتيال على كسب الاتاوات .

- ٦٧٢- وانما حمل التوراة قارئها
كسب الفوائد لاحب التلاوات .
- ٦٧٣- ان يصحب الروح عقلي بعد مظعنهما،
للموت ، عنى فاجدر أن ترى عجباً .
- ٦٧٤- وان مضت في الهواء الرحب هالكه
هلاكَ جسمي في تربي فواشجبا .
- ٦٧٥- الدين انصافك الاقوام كلهم
وأى دين لأبى الحق إن وجبا ؟
- ٦٧٦- خذ المرأة و استخبر نجوماً
تمر بمطعم الأرى المشور .
- ٦٧٧- تدل على الحمام بلا ارتياب ،
ولكن لاتدل على النشور !
- ٦٧٨- كل ذكر من بعده نسيان
و تغيب الآثار والاعيان .
- ٦٧٩- انما هذه الحياة عناء ،
فليخبرك عن اذاها العيان .
- ٦٨٠- ما يحس التراب ثقلاً اذا دى
س ، ولالماء يتعب الجريان .

- ٦٨١- نفس بعد مثله يتقضى
 فتمرّ الدهور والاحيان .
- ٦٨٢- قد ترامت الى الفساد البرايا
 و استوت في الضلالة الأديان !
- ٦٨٣- ضحكنا، وكان الضحك مناسفاه،
 و حقّ لسكان البرية ان يبكوا .
- ٦٨٤- يحطمنا ريب الزمان كأننا
 زجاج ولكن لا يعادله سبك .
- ٦٨٥- وللسبك ردّ كسير الزجا .
 ج، ولا يسبك الدرّ إن ينكسر .
- ٦٨٦- يسبك الصائغ الزجاج ولايس
 تطيع سبكا للدرّ إذ يتشظى .
- ٦٨٧- إن الزجاج لما حطمت سبكت ،
 و كم تكسر من درّ فما سبكا !
- ٦٨٨- تفواك زاد ، فاعتقد أنه
 أفضل ما أودعته في السقاء .
- ٦٨٩- آه غداً من عرق نازل
 و مهجة مولعة بارتقاء .

- ٦٩٠- نوبى محتاج إلى غاسل
وليت قلبى مثله فى النقاء .
- ٦٩١- موت يسير معه رحمة
خير من اليسر و طول البقاء .
- ٦٩٢- وقد بلونا العيش أطواره
فما وجدنا فيه غير السقاء .
- ٦٩٣- ما أطيّب الموت لشرا به
إن صحّ للأموات و شكّ التقاء !
- ٦٩٤- و كم نزل ألقى عن منبر
فعاد إلى عنصر فى الثرى !
- ٦٩٥- و نومي موت قريب النشور
و موتى نوم طويل الكرى .
- ٦٩٦- به شماره - ١٠٠ رجوع شود
- ٦٩٧- " - ١٠١ "
- ٦٩٨- مالى بما بعد الردى مخبره
قد أدمت الأنف هذه البره :
- ٦٩٩- الليل والاصباح والقيظ وال
إبراد والمنزل والمقبره .

- ٧٠٠- كم رام سبر الامر من قبلنا ؛
 فنادت القدرة : لن تسبره !
- ٧٠١- زعموا أنني سأرجع شرحاً
 كيف لي ، كيف لي ، وهذا التماسي .
- ٧٠٢- و أزور الجنان أحبرُ فيها
 بعد طول الهمود في الارماس .
- ٧٠٣- به شماره - ٥١٥ رجوع شود .
- ٧٠٤- متى ينقضي الوقت ، والله قادر ،
 فنسكنُ في هذا التراب و نهدأ ؟
- ٧٠٥- تجاوز هذا الجسم والروح برهةً
 فما برحت تأذى بذاك و تصدأ .
- ٧٠٦- لوصح ما قال رسطاليس من قدم
 وهب من مات لم يجمعهم الفلك .
- ٧٠٧- إن لم يكن في سماء فوقنا بشر
 فليس في الارض أو ماتحتها ملك
- ٧٠٨- كم حلّ حيث تبني الحي من أمم
 ثم انقضوا و سبيلاً واحداً سلكوا

- ٧٠٩- إن تسأل العقل لا يوجدك من خبر
 عن الاوائل إلا أنهم هلكوا
- ٧١٠- لعمري، لقد خادعت نفسي برهة
 و صدقت، في اشياء، من هو مائن .
- ٧١١- أذكر إلهك إن هببت من الكرى
 و اذا هممت لهجة بركاد .
- ٧١٢- إحذر مجيئك في الحساب بزائف
 فالله ربك انقد النقاد .
- ٧١٣- تغشى جهنم دمة من تائب
 فتبوخ و هي شديدة الايقاد .
- ٧١٤- به شماره ٣٤٤ رجوع شود .
- ٧١٥- به شماره ٣٠٠ رجوع شود .
- ٧١٦- به شماره ٣٠١ رجوع شود .
- ٧١٧- وليس جسوم كالنخيل وان سما
 بها الفرع إلا مثلما نبت البقل .
- ٧١٨- يا آكل التفاح لاتبعدن
 ولا يقم يوم ردى ناكلك :

- ٧١٩- قد كنت في دهرك تفاحة ،
 و كان تفاحك ذا آكلك !
- ٧٢٠- اعجبي أمتنا لصف الليالي
 جعلت أختنا سكينه فارة .
- ٧٢١- فازجرى هذه السنائر عنها
 و اتركها و ما تضم الغرارة .
- ٧٢٢- وقد زعموا هذى النفوس بواقيا
 تشكّل في اجسامها و تهذب .
- ٧٢٣- و تنقل منها فالسعيد مكرم
 بما هو لاقٍ والشقى مشذب .
- ٧٢٤- اسير فلا اعود و ما رجوعى
 اذا كان الرحيل رحيل قال .
- ٧٢٥- صاح ، ما تضحك البروق شماتاً
 بِحمام ولا تبكى الرعود .
- ٧٢٦- يا محلى عليك منى السلام .
 سوف أمضى و ينجز الموعود
- ٧٢٧- ليت شعرى عمن يحلّك بعدى ،
 أقيام لصالح أم فعود ؟

- ٧٢٨- أترجّون أن أعود اليكم ؟
لا ترجّوا ، فأنى لا أعود .
- ٧٢٩- ولجسّمى الى التراب هبوط ؛
ولروحي الى الهواء صعود !
- ٧٣٠- و على حالها تدوم الليالي ،
فنجوس لمعشر أو سعود !
- ٧٣١- متى انا فى هذا التراب مغيب
فاصبح لايجنى علىّ ولا اجنى
- ٧٣٢- اسير عن الدنيا ولست بعائد
اليها ، وهل يرتدّ قطر الى دجن ؟
- ٧٣٣- سأفعل خيراً ما حييت فلا تنقم
علىّ صلاة يوم اصبح هالكا .
- ٧٣٤- و من ضمه جدث لم يبل
على ما افاد ولا ما اقتنى .
- ٧٣٥- يصير تراباً ، سواء عليه
مسّ الحرير و طعن القنا .
- ٧٣٦- قلّمت ظفري تارات ، وما جسدى
إلا كذاك اذا ما فارق الروحا .

- ٧٣٧- و من تأمل اقوالى رأى جُملاً
- ٧٣٨- قد ادّعتيم، فقلنا: أين شاهدكم؟
يظل فيهنّ سر القوم مشروحا .
- ٧٣٩- إن صح تعذيب رمسٍ من يحل به
فجاء من بات عند اللب مجروحا .
- ٧٤٠- الوحش والطيراولى ان تنازعنى
فجئبانى ملحوداً و مضروحا .
- ٧٤١- كأنما الاجساد ، ان فارقت
فغادرانى بظهر الارض مطروحا .
- ٧٤٢- و ما درى الميتُ أأكفانه
ارواحها ، صخرٌ ثوى أو خشبٌ
- ٧٤٣- شاب علينا أمرنا شائب ؛
مخلقة فى رمسة أم قشب .
- ٧٤٤- والعيش سقم للفتى منصب ،
و قد ودرنا أنه لم يشب .
- ٧٤٥- والترب متواى و متواهم
و الموت يأتى لشفاء السقام .
- ٧٤٥- والترب متواى و متواهم
و ما رأينا احداً منه قام .

- ٧٤٦- لوقام اموات العواصم وحدها
 . ملأوا البلاد : حزونها و سهولها .
- ٧٤٧- فخذالذى قال اللبيب و عش به
 . ودع الغواة : كذوبها و جهولها .
- ٧٤٨- فاعجب لتحريق أهل الهند ميّتهم
 . و ذاك أروح من طول التباريح .
- ٧٤٩- ان حرقوه فما يخشون من ضبع
 . تسرى اليه ولا خفى و تطريح .
- ٧٥٠- والنار أطيّب من كافور ميّتنا
 . غباً و اذهب للسكراء والريح .
- ٧٥١- فان قدرت فلاتفعل سوى حسن
 . بين الانام و جانب كل ما قبحا .
- ٧٥٢- فأوصيكم أما قبيحاً فجانبوا
 . و أما جميلاً من فعال فلاتقلوا .
- ٧٥٣- فاتق الله و افعل الخير فالمو
 . ت حسام بفرى البرية قاصل .
- ٧٥٤- متى آداك خير فافعليه
 . و قولى ان دعاك البر : آرا

- ٧٥٥- والظلم عندي قبيح لأجوزهُ
 ولو اطعتُ لما فاءوا بأجلاب
- ٧٥٦- عليك بفعل الخير لو لم يكن له
 من الفضل إلا حسنه في السامع .
- ٧٥٧- سأفعل خيراً ما حييت فلا تُقم
 على صلاةٍ يوم أصبح هالكا .
- ٧٥٨- فلتفعلِ النفس الجميل لأنه
 خيرٌ وأحسن لا لأجل ثوابها .
- ٧٥٩- إذا ما فعلت الخير فاجعله خالصاً
 لربك وازجر عن مديحك ألسنا .
- ٧٦٠- فنزّه جميلاً جنته عن جزاية
 تؤملُ أو ربح كأنك تاجر .
- ٧٦١- أسرر جميلك وافعل ان همت به
 إن المليك على الاسرار مُطلع .
- ٧٦٢- إذا ما فعلت الخير فانسِ فعاله
 فانك ما تنساه أحي لذكروه (؟)
- ٧٦٣- وما قبلت نفسي من الخير لفظه
 و ان طال ما فاهت به الخطباء .

- ٧٦٤- إِنْ تَرِدْ أَنْ تَخْصَّ حَرًّا مِنْ النَّاسِ
- س بخير فخص نفسك قبله .
- ٧٦٥- وَافْعَلْ بِغَيْرِكَ مَا تَهْوَاهُ يَفْعَلُهُ ،
- وَأَسْمَعْ النَّاسَ مَا تَخْتَارُ مَسْمَعَهُ .
- ٧٦٦- وَالْخَيْرُ لَا يُكْفَرُ ، فَلِيَحْسِنِ الْإِسْلَامَ
- مُسْلِمٌ وَالصَّابِيُّ وَالْهَائِدُ .
- ٧٦٧- فَأَحْسِنِ إِلَى مَنْ شِئْتَ فِي الْأَرْضِ أَوْ أَسْمَى
- فَانْكَ تَجْزِي حَذُوكَ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ .
- ٧٦٨- فَإِذَا فَعَلْتَ الْخَيْرَ ثُمَّ كَفَرْتَهُ
- فَلَا تَأْسِفَنَّ أَنْ الْمُهَيْمِنَ آجَرَهُ .
- ٧٦٩- فَافْعَلِ الْخَيْرَ إِنْ جَزَاكَ الْفَتَى عِنْدَ
- هَ وَ إِنْ فَاللَّهُ بِالْخَيْرِ جَازٍ .
- ٧٧٠- تَوْخَى جَمِيلًا وَافْعَلِيهِ لِحْسَنِهِ
- وَلَا تَحْكُمِي إِنْ الْمَلِيكَ بِهِ يَجْزِي .
- ٧٧١- مَنْ أَرَادَ الْخَيْرَ فَلْيَعْمَلْ لَهُ
- فَعَلِيهِ لَذَوِي اللَّبِّ عِلْمٌ .
- ٧٧٢- وَإِنْ عَجَزْتَ عَنِ الْخَيْرَاتِ فَفَعَلِيهَا
- فَلَا يَكُنْ دُونَ تَرْكِ الشَّرِّ إِعْجَازٌ .

- ٧٧٣- والخير محبوب ولا كنه
يعجز عنه الحي او يكسل .
- ٧٧٤- فأكره على الخير مجبولة
على غيره في إعلان و سر .
- ٧٧٥- وفي الناس من اعطى الجميل بديهة
و ضن بفعل الخير لما تفكروا .
- ٧٧٦- لقد فعلوا الخير القليل تكلفا
وجاءوا الذي جاءوه من شرهم طبعاً .
- ٧٧٧- والخير يفعله الكريم بطبعه ،
و اذا اللئيم سخا فذاك تكلف .
- ٧٧٨- و من الفضيلة للجوامد انها
لا حس يتبعها ولا اطار
- ٧٧٩- أما الشرور فلن تلتفى بمقفرة
إلا قليلاً ولكن تألف المدنا
- ٧٨٠- و يفعل فعلاً سيئاً رب منظر
جميل ، ويأتى الخير من لم يرق طبعاً .
- ٧٨١- واذا تساوى فى القبيح فعالنا
فمن التقى وأينا الكفار ؟

- ٧٨٢- وما سرنى انى أصبت معاشرأ
 بظلم و أنى فى النعيم مُخلد .
- ٧٨٣- أطل صليب الدوليين نجومه
 يكف رجلاً عن عبادتها الصلبا .
- ٧٨٤- فربكم الله الذى خلق السهى
 و أبدى الثريا والسماكين والقلبا
- ٧٨٥- و أنحل بدرالتم بعد كماله

- ٧٨٦- حيوان و جامد غير نام
 و نبات له بسقيا نماء
- ٧٨٧- و أرى الاربع الغرائز فينا
 و هي فى جنة الفتى خصماء ،
- ٧٨٨- إن توافقن صح ، اولاً فماينه
 فك عنه الامراض والاعماء
- ٧٨٩- لعمرى لقد أعيالمقاييس أمرنا
 فحند سنا عند الظهيرة مظلم .
- ٧٩٠- وقال أناس : مالا أمر حقيقة
 فهل أنبتوا ان لاشقاء ولا نعى ؟

- ٧٩١- وشكك في الايجاب والنفي معشر
 حيارى جرت خيل الضلال بهم ساعما
 ٧٩٢- فنحن وهم في مزعم وتشاجر ،
 ويعلم رب الناس اكدبنا زعماً .
 ٧٩٣- والله صير للبلاد و أهلها
 ظرفين : وقتاً ذاهباً و مكانا
 ٧٩٤- مكان ودهر أحرزا كل مدرك
 و ما لهما لون يُحس ولا طعم
 ٨٩٥- أرى الخلق في امرين: ماض ومقبل،
 و ظرفين : ظرفى مدة و مكان
 ٧٩٦- أرى الازمان اوعية لذكر
 إذا بسط الاوان له نفضنه
 ٧٩٧- به شماره ١٠٠ رجوع شود
 ٧٩٨- « ١٠١ رجوع شود
 ٧٩٩- ولو طار جبريل بقيه عمره
 عن الدهر ما استطاع الخروج من الدهر.
 ٨٠٠- تسير بنا هذه الليالى كأنها
 سفائن بحر ما لهن مراسى

- ٨٠١- والدهر عودٌ بلا فناء

- ٨٠٢- ومولد هذى الشمس اعياءك حده
 و خبّر لُب انه متقادم .
- ٨٠٣- اما الجديدان من ثوبى ومن جسدى
 فيليان ولا يبلى الجديدان .
- ٨٠٤- به شماره ٧٩٩ رجوع شود .
- ٨٠٥- وقد زعموا الافلاك يدركها البلى
 فان كان حقاً فالنجاسة كالطهر .
- ٨٠٦- سبحان خالقهنّ ، لست أقو
 ل : الشهب كايّة مع الدهر .
- ٨٠٧- اذا صقلت دنياك مرآة عقلها
 أرتك جزيل الامر غير جزيل
- ٨٠٨- فبعداً ، لحاك الله ياشر منزل
 نواه من الانسان شر تزيل
- ٨٠٩- وقد زال عنه ساكنٌ بعد ساكن
 فهل هو ماض مرة بمزيل ؟

- ٨١٠- تورعوا، يا بني حواء، عن كذب
 فما لكم عند رب صاغكم خطر
 ٨١١- لم تجذبوا لقبيح من فعالكم،
 ولم يجئكم لحسن التوبة المطر!
 ٨١٢- قضى الله في وقت مضى أن عامكم
 يزيد حياه أو يقل به السجم
 ٨١٣- فقولكم: «رب إسقنا» غير ممطر
 ولكن بهذا، دانت العرب و العجم
 ٨١٤- لا تبدأوني بالعداوة منكم
 فمسيحكم عندي نظير محمد
 ٨١٥- و يعجبني دأب الذين ترهبوا
 سوى أكلهم مال النفوس الشحائح
 ٨١٦- و ما حبس النفس المسيح ترهباً
 و لكن مشى في الارض مشية سائح
 ٨١٧- و الأُم بالسدس عادت، وهى أراف من
 بنت لها النصف أو عرس لها الربع
 ٨١٨- به شماره ٦٤٩ رجوع شود.

- ٨١٩- ما عاش جسمان في الدنيا بواحدة
 من النفوس ولا النفسان في الجسد .
- ٨٢٠- به شماره ٣٠٠ رجوع شود.
- ٨٢١- » » ٣٠١ رجوع شود.
- ٨٢٢- و قد زعموا هذه النفوس بواقيا
 تشكّل في اجسامها و تهذبّ .
- ٨٢٣- و تنقل منها فالسعيد مكرّم
 بما هو لاقٍ و الشقى مشدّب .
- ٨٢٤- وما أعود إلى الدنيا، وقد زعموا
 ان الزمان بمثلي سوف يحكييني .
- ٨٢٥- فلا يمس فخاراً من الفخر عائداً
 الى عنصر الفخار للنفع يُضرب ،
- ٨٢٦- لعلّ إناءً منه يُصنع مرّة
 فيأكل فيه من أراد و يشرب .
- ٨٢٧- و يُحمل من ارض لاخرى وما درى .
 فواهاً له بعد البلي يتغرّب !
- ٨٢٨- خفف الوطاء ما أظن اديم ال
 ارض الا من هذه الاجساد .

- ٨٢٩- وقبيح بنا و ان أقدم العه
 د هوانُ الآباءُ و الاجداد .
- ٨٣٠- سران استطعت في الهوائِ رويداً
 لا اختيلاً على رفات العباد !
- ٨٣١- فهل قام من جدث ميّت
 فيخبرَ عن مسمع او مرى
- ٧٣٢- أتترك ههنا الصهباء نقداً
 لما وعدوك من لبن و خمر .
- ٨٣٣- حياة ثم موت ثم حشر :
 حديث خرافة يا امّ عمرو !
- ٨٣٤- لوجاء من اهل الردى مخبر
 سألت عن قوم و أرخت :
- ٨٣٥- هل فاز بالجنة عمّالها
 و هل ثوى في النار نوبخت ؟
- ٨٣٦- و التربّ مشوايَ و مشواهم
 و ما رأينا احداً منه قام .
- ٨٣٧- فألقيت البهائم ، لاقولُ
 تقيم لها الدليلَ ولا ضياء .

- ٨٣٨- و اخوان الفطانة في اختيال
 كأنهم لقوم انبياء :
 ٨٣٩- فأما هؤلاء فاهل مكر ،
 و أما الآخرون فاغبياء .
 ٨٤٠- فان كان التقى بلهاً و عياً
 فاعيار المذلة اتقياء !
 ٨٤١- جسد من اربع تلحظها
 سبعة راتبة في اثني عشر .
 ٨٤٢- أسرّ إن كنت محموداً على خلق
 ولا أسر بأني الملك محمود .
 ٨٤٣- ما يصنع الرأس بالتيجان يعقدها ،
 و انما هو بعد الموت جلمود .
 ٨٤٤- من يسأل الناس يحر موه
 (عبيد ابرص)
 وسائل الله لا يخيب !
 ٨٤٥- و لست بصائم رمضان طوعاً
 (اخطل)
 و لست بآكل لحم الاضاحي .
 ٨٤٦- و لست بقائم كالعير أدعو
 قبيل الصبح «حي على الفلاح» .

- ۸۴۷- و لکنی سَأشُر بها شمولاً
 ۱. رَأَسُجِدَ عِنْدَ مَنبَلِجِ الصَّبَاحِ .
 ۸۴۸- تَقْصُ امُورٍ لَمْ يَحَاوِلْ مِثْلَهَا
 ۱. إِلَى الْيَوْمِ فِي نَثْرٍ (مَفِيدٍ) وَلَا نِظْمٍ .

۱ - بیت آخر از عمر فروخ است، چند بیتی هم از دیگر شاعران عرب در این مجموعه آمده است که نام سرایندهگان آنها در متن ذکر گردیده است. ضمناً ترجمه بیت ۷۸ که در صفحات ۸۱ و ۸۴ نقل شده باید اینطور اصلاح شود: اگر تنها و بدون مزاحم در بیابانی خشک وارد شوم - سیرآب باد آن بیابان - که در نظر من از بوستان بیخزان بهتر است.

مصادر و ماخذ

برای آسان شدن کار تحقیق و بررسی در آثار ابوالعلا بر هر محققى فرض است به کتابهای زیر رجوع کند :
۱- یوسف داغر: کتاب «۳۵۰ مصدر آفى در اسة ابى-

العلا» بیروت، ۱۹۴۴. یوسف داغر تا آنجا که توانسته در این کتاب اسامى کتابهایی که درباره ابوالعلا نوشته شده یا ذکرى از ابوالعلا در آنها رفته ذکر کرده است، و نیز سعی کرده که آنچه در مجلات عربى و فرنگى راجع به ابوالعلا نوشته شده جمع آوری کند .

۲- «تعريف القديما بآبى العلاء» که گروهى از رجال وزارت فرهنگ مصر زیر نظر دکتر طه حسین آنرا جمع و تدوین کرده اند ، قاهره، دارالکتب، ۱۳۶۳ هـ . ۱۹۴۴ م .

تدوین کنندگان این کتاب کوشیده‌اند تمام آنچه را که راجع به ابوالعلا نوشته شده از روزگار او تا آخر قرن ۱۳ هجری (۱۲۹۹ هـ، ۱۸۸۲ م) و در کتب و مجلات پراکنده است هر چه باشد جمع آوری کنند. جلد اول این کتاب، شامل مطالبی است که از روزگار ابوالعلا تا اواخر قرن دوازدهم هجری نوشته شده.

۳ - ابوالعلا معری :

الف- دیوان سقط الزند ، مطبعة هندیة مصر (۱۳۱۹ هـ ، ۱۹۰۱ م).

ب - لزوم مالایلزم: المكتبة التجارية الكبرى بمصر، چاپ دوم (۱۳۴۳ هـ ، ۱۹۲۴ م).

ج - رسالة الغفران: چاپ کامل گیلانی ، چاپ سوم ، بدون تاریخ .

د - رسائل ابی العلاء المعری : آکسفورد، ۱۸۹۸ م.

هـ - «المهرجان الالفی لابی العلاء المعری» شامل سخنرانیها و بحثهایی که در جشن هزاره میلاد ابوالعلا ایراد شده یا مطالبی که پس از برگزاری جشن فرستاده

شده است از انتشارات مجمع علمی عربی ، دمشق (۱۳۶۴ هـ ،
 .(۱۹۴۵

۵ - المیمنی : عبدالعزيز میمنی راجکوتی اثری
 ہندی ، «ابوالعلاء وما الیہ» المطبعة السلفیہ ، قاہرہ ،
 . ۱۳۴۴ هـ

۶ - المقدسی، انیس : «امراء الشعر العربی فی عصر
 العباسی» مطبعة امریکایی بیروت ، چاپ دوم ۱۹۳۶ م .
 ۷ - ابن العدیم : کتاب «الانصاف والتحری فی
 دفع الظلم و التجری عن ابی العلاء المعری» مطبوع در
 اعلام النبلاء طباخ ، جزء چهارم ، چاپ حلب .

۸-Buhler, Johann Georg , on the Indian Sect
 of the Jainas (Eng Transtatin) Luzac, London
 1903

۹- Nicholson , R . A .A Persian Forrunker
 of Dante , Towyn - on - Sea (N. walcs) 1944 .

فهرست اعلام

۳۰۲	آ
ابن انباری : ۱۰۳	آتن : ۹۴
ابن جوزی : ۱۰۴	آدم ابوالبشر : ۲۲۸، ۲۲۹
ابن رشد : ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۳۱۰	۲۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۳
ابن رومی : ۱۶۹، ۲۵۷، ۳۰۳	۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۷
ابن سینا : ۳۰، ۲۶۰، ۳۱۰	آل بویه : ۲۸، ۲۹، ۳۰
ابن عدیم : ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۵۲	آل حکار : ۴۲
ابن قارح : ۲۹۸ - ۳۰۰،	آل سبیکه : ۳۶
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷-۳۰۹	آل کابت (کاپسین‌ها) : ۳۳
۳۱۱، ۳۱۳	آلمان : ۳۳
ابن کلاب : ۱۴۱	الف
ابن معلم : ۱۴۱	ابراهیم بن رسول الله : ۳۰۱

اعشى : ۳۰۰	ابوبکر : ۱۶۸، ۱۵۹
افلاطون : ۳۱۰، ۹۳	ابوتمام : ۳۲۰ ، ۳۰۳
اکوینی ، توماس : ۹۴، ۹۳	ابوحنیفه : ۱۷۰
اگوستینوس : ۹۴، ۹۳	ابوالعلائی معری: ۳۷ و اکثر صفحات
امراء القیس : ۳۰۸، ۳۰۳	ابوالفرج اصفهانی : ۳۲۰
انجیل : ۳۱۷، ۱۶۴	ابوالفرج جوزی : ۱۰۳
اندلس : ۳۱	ابوالقاسم بن زکریه : ۱۶۹
انطاکیه : ۲۸۰، ۲۷۷، ۳۴	ابونواس : ۳۰۳
انگلستان : ۳۳، ۳۲	ابوهذیل : ۱۴۱
ایرج میرزا : ۲۲۷، ۱۰۳	اخطل : ۳۰۹ ، ۳۰۳
ایطالیا : ۳۴، ۳۳	اخوان الصفا: ۱۰۱، ۴۶، ۲۹، ۱۰۱، ۱۶۰
ب	۲۶۱، ۱۶۰
باخرزی : ۱۰۲	ارتقای ویراف : ۳۰۶
بازالیه (بازالیتها) : ۳۳	ارداویرافنامه: ۳۱۲-۳۰۶
باقلائی : ۱۴۱	ارسطو : ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۱۰
بالکان : ۳۴	۳۱۰، ۲۴۲، ۱۴۸
بحتری : ۷۳، ۷۲	ارویا : ۳۱۲، ۹۵، ۳۳، ۳۲
بحرین : ۲۱۷	
بخارا : ۳۰	

ت

تاج الامراء ، ثابت بن شمال :

٥١

تنوخ : ٢٧٤، ٢٧٣، ٣٦

تورات : ٣١٧ و ١٦٤

توماس ، قديس : ٩٥

ث

ثعالبى : ١٠٢

ثيودور : ١١٣، ١١٤

ج

جاحظ : ٢٦١

جبور ، جبرئيل : ٤٠، ٣٩

جلق : ١١٤

جوهر صقلى : ٣١

جهينه : ٤٠

ح

الحاكم بامر الله : ٣٢

حجاز : ٣١، ٣٦، ٦٠

برابنتى ، سيكور : ٩٥

برلين : ٤٩

بروتا گوراس : ٩٨

بساسيرى : ٣٠

بشار بن برد : ٣٠٢، ٧١، ٥٦

٣٠٣

بشر : ٧١

بصره : ١٦٩

بغداد : ٣٠، ٣١، ٤١-٤٦،

١٠٠، ٨٧، ٨١، ٧٩، ٦٠

١٠١

بهار ، ملك الشعراء : ٣٠٦

بيت المقدس : ٣١٢، ٣٠٥

بيرونى ، ابوريجان : ٣٠

بيزانس : ٣٣، ٣٤

پ

پاپ : ٣٣، ٣٢

پلاسيوس ، آسين : ٣٠٦

۳۱۷
 دجلہ : ۴۴
 درزی ، ابومحمد عبداللہ :
 ، ۲۷۳ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۳۲
 ۲۷۵ ، ۲۷۴
 ر
 ربعی ، ابوالحسن : ۶۰
 رضوان : ۳۰۰
 ز
 زکریای رازی : ۳۰
 زہرا (حضرت فاطمہ) : ۳۰۱
 زہیر بن ابی سلمی : ۳۰۰ ،
 ۳۰۸
 زیات ، احمد حسن : ۲۲ ،
 ۲۳
 ژ
 ژول سزار : ۳۱۰
 س
 سعد ابی وقاص : ۱۵۹

حسان بن ثابت : ۳۰۰
 حسنی ، عبدالرزاق : ۲۷۴
 حطیثہ : ۳۱۱
 حلاج ، منصور : ۳۰۳
 حلب : ۱۱۲ : ۵۸ ، ۴۸ ، ۳۷
 ۲۹۸ ، ۱۲۴ ، ۱۱۴
 حمص : ۴۰ ، ۳۶
 حوا : ۲۳۱ ، ۲۲۸ ، ۱۹۰ ،
 ۲۶۷
 حیدر ، سلیم : ۱۸
 خ
 خراسان : ۲۸۴
 خطیب بغدادی : ۱۰۳ ، ۱۰۲
 خیام : ۲۹۶ - ۲۸۳
 د
 داعی الدعاة ، ابونصر : ۳۸ ،
 ۵۹ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۵۰
 :اتہ : ۲۸۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۴ -

شیراز : ۲۸
 ص
 صافی نجفی، احمد : ۲۸۸
 صالح بن مرداس ، ابوعلی :
 ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۱۱۲-۱۱۵ ،
 ۱۲۴
 صلاح الدین ایوبی : ۳۱۰
 صلیبا ، جمیل : ۲۵۸
 ط
 الطائع : ۲۷ ، ۲۸
 طبریا : ۲۷۷
 طرفہ : ۳۰۳
 طغرل بیک : ۳۰
 طہ حسین : ۳۹
 ظ
 الظاہر بن الحاکم بامر اللہ :
 ، ۳۲ ، ۲۸۰
 ع
 عبداللہ بن سلیمان : ۳۶ ، ۳۹

سعید بن مالک : ۱۵۹
 سقراط : ۹۳ ، ۹۴ ، ۳۱۰
 سکینہ : ۲۴۵
 سمعانی : ۱۰۳
 سنائی غزنوی : ۳۰۶
 سنان : ۱۱۴
 سوریہ : ۳۳ ، ۳۴ ، ۵۴ ، ۶۰ ،
 ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۸۰
 سید رضی : ۴۴
 سید مرتضیٰ : ۴۴ ، ۴۵ ، ۶۰
 ش
 شاپورا اول : ۳۰۶
 شاری : ۱۶۹
 شافعی : ۱۷۰
 شام : ۳۱ ، ۴۹ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳
 شبیبی ، محمد رضا : ۷۴
 شریقی ، محمد : ۶۸
 شوینہاور : ۹۳

٤٩

ف

فاخوری، یوحنا : ٩٥

فردوسی : ٣٠

فرانسه : ٣٣

فروخ، عمر : ٢١، ٢٣، ٢٩

١٦٠

ق

القائم بامر الله : ٢٨، ٢٩

القادر : ٢٨

قرآن : ٤٩، ٨٨، ٢٠٣

٣٠٥، ٣١١، ٣١٨

قنبر : ١٨٥

ك

كانت : ٩٨، ٢٦٤

كسری : ٢٠٧، ٢٢١

کنفوسیوس : ٢٥٣، ٢٦٩

ل

لاذقیه : ٣٤

عبید بن ابرص : ٣٠٨

عدی بن زید نصرانی : ٣٠٠

٣٠٨، ٣٠٩

عراق : ٢٩، ٤٣، ٤٩، ٨٠

عزام، عبدالوهاب : ١٨-٢٤

العزیز، (خلیفه فاطمی) :

٣٢

عضد الدوله : ٢٨

علی بن ابیطالب (ع) : ١٦٨

١٦٩، ١٨٥، ٣٠٠، ٣٠٣

عمر بن خطاب : ١٥٩، ٣٠٣

عمر بن هند : ٢١٧

عنتره : ٣٠٣

عیسی (ع) : ١٦١، ١٦٣

٢٧٨، ٣١٠، ٣١٨

غ

غزالی : ٩٣، ٢٥٧

غنی زاده تبریزی، محمود :

معرة النعمان: ٣٦-٥٨، ٥٣

١١٤-١١٢، ١٠١، ٦٠

٢٩٥، ٢٨٣

معز الدولة، احمد: ٢٨

مغرب: ٤٩

مقدسى، انيس: ٥٨، ٧٨

٢٨٣

مكة: ١٦٩، ٣٠٥، ٣١٢

موسى (ع): ١١٠، ١٦١،

١٦٣

منصور دوانيقي: ٢٩١

موصل: ٣١

ميخائيل ششم: ٣٤

ميلتن: ٢٨٣، ٣١٤، ٣١٦-

٣١٩

ميمنى: ٣٨، ١٠٠

ن

نابغه: ٣٠٠

لاوست، هنرى: ٢٧٠

م

ماكنوس، برتوس: ٩٥

ماوراءالنهر: ٣٠

متلمس: ٢١٧

متنبى: ٤٤، ٤٥، ٧٩، ٣٠٣

محاسنى، زكى: ٢٥

محمد رسول الله (ص): ١٦٣،

١٦٥، ٢٢٨، ٣٠١، ٣٠٠

٣١٣، ٣١٢، ٣٠٩

محمود غزنوى: ٣٠، ٢٩٥

محي الدين عربى: ٣٠٥

مرداسيه: ٣٤

مزدك: ١٠٠

المستكفى: ٢٨

المستنصر: ٣٢

مصر: ٣١، ١١٥

معجم الادباء: ٤٠

هـ

هند : ۳۰

ی

یازجی ، کمال : ۱۲۶ ، ۱۵۰

یاسمی ، رشید : ۳۰۶

یاقوت : ۴۰

یزید بن معاویه : ۳۰۹

یمن : ۳۶

یونان : ۹۴ ، ۱۰۰

الناصر، حکم بن عبدالرحمن:

۳۱

ناصر خسرو : ۴۷ ، ۴۸

نصیر علوی ، محمد : ۱۰۱

نکدی ، عارف : ۲۵۰ ، ۲۵۹

نوبخت اهوازی : ۲۹۱

و

ولید بن یزید : ۳۰۳

ویرژیل : ۳۰۴

انتشارات مروارید / فیروزه منتشر کرده است:

زرتشت و جهان غرب

نوشته ژ. دوشن کیمن / ترجمه مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره‌مینو ناشی از همین پافشاری است. از جمله این‌گونه دانشمندان باید از اسپیکل و هنینگ نام برد. پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

حضور ایران در جهان اسلام

دکتر احسان یارشاطر و...

ترجمه فریدون مجلسی

نام کتاب کاملاً گویای محتوای آن است. و بیانگر حضور ایران در جنبه‌ای از حیات فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام در ادوار مختلف است. دکتر احسان یارشاطر روابط ایران و اعراب، تأثیر متقابل آنان بر یکدیگر و تأثیرات فرهنگی را که حتی در واژگان قرآنی منعکس است برمی‌شمارد و به حضور سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران در جهان اسلام می‌پردازد و در هر نکته ادعای خود را با سندی قاطع و گویا ثابت می‌کند.

خانم آتماری شیمل در بخشی دیگر حضور ایران را در قالب فرهنگ، زبان و شعر فارسی در شرق و غرب بررسی می‌کند. اوج تأثیرگذاری فرهنگی ایران در دورانی بود که سه امپراتوری بزرگ مشرق یعنی گورکانیان در هند، صفویان در ایران و امپراتوری عثمانی در ترکیه زبان فارسی را زبان رسمی و اداری و حتی فرهنگی خود قرار داده بودند، و در غرب با ترجمه آثار شاعران ایرانی پنجره فرهنگی بزرگی با چشم‌اندازی باشکوه به سوی ایران گشوده می‌شود، که بزرگانی چون گوته از همین پنجره با فرهنگ ایرانی آشنا می‌شوند...

اوستا / کهن‌ترین سرودهای ایرانیان

دکتر جلیل دوستخواه

اوستا، میراث مشترک فرهنگی جهانیان و کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و نامه دینی مزداپرستان است. گزارنده کوشیده است تا در این مجموعه، تکامل دانش اوستاشناسی را بر بنیادهای پژوهشهایی که در خود اوستا و یا در ادبیات پارسی میانه در چند دهه اخیر در ایران و جهان صورت پذیرفته استوار ساخته و تا آنجا که امکان یافته، برداشتهای نورا در برابر خواننده بگذارد.

نقش جهان و دیدارها

بیژن جلالی

این دو کتاب برگرفته از شعرهای سالهای ۱۳۷۵-۱۳۷۲ و ۱۳۷۸-۱۳۷۵ بیژن جلالی است. در دیدارها پس از مقدمه‌ای از دکتر مهرداد جلالی و اظهارنظرتی چند از اهل قلم، گفته‌های بیژن جلالی را درباره شعر خودش می‌خوانیم. مضمون در شعر جلالی با ترکیب واژه‌ها و اصوات و عباراتی بیان می‌شود که مخاطب نازک‌اندیش شعرش با او پرواز می‌کند. لطافت زبانی و برخوردی بی‌پیرایه با مسایل هستی، از نکات قابل توجه شعر جلالی است. بن‌مایه‌هایی نظیر مرگ، زندگی، شعر، اندوه، جاودانگی در همه دفترهای او دیده می‌شود. در شعرهای جلالی نوعی گفتگو دنبال شده، گاه با خداوند، گاه با جهان، گاه با طبیعت...

مجموعه گزینۀ اشعار

گزینه‌ها، مجموعه‌ای است برای دوستداران شعر که بتوانند در فرصت کوتاه‌تری به بهترین آثار شاعران مورد علاقه خود دست یابند. اکثر این گزینه‌ها به وسیله خود شاعران برگزیده شده است. و به ترتیب عبارتند از گزینۀ اشعار فروغ فرخزاد / فریدون مشیری / منوچهر آتشی / سیمین بهبهانی / مهدی اخوان ثالث / فرخ تمیمی / نیما یوشیج / حمید مصدق / نصرت رحمانی / م. آزاد / پروین اعتصامی / احمد شاملو / منوچهر شیبانی / علی موسوی گرمارودی / حافظ / بهار / شفیعی کدکنی / یدالله رویایی.

فریدریش نیچه و گزین‌گویه‌هایش ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نغز یا به اصطلاح گزین‌گویه‌های نیچه از سراسر کتاب‌های اوست. بی‌تردید می‌توان گفت که شیواترین و خواندنی‌ترین بخش از نوشته‌های نیچه، گزین‌گویه‌های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می‌گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی‌توانند.»

گزین‌گویه‌های نیچه کوتاه‌ترین راه و همزمان دل‌انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه‌های این فیلسوف شمرده می‌شود.

در این اثر، افزون بر گزین‌گویه‌هایی از هر کتاب نیچه، معرفی‌های کوتاهی دربارهٔ هراث، مقالات و گفتارهایی از نیچه‌شناسان برجسته جهان و نیز کتاب‌شناسی فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خوانندهٔ غیرمتخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

دایرةالمعارف شیطان

آمبروز بیرس / ترجمهٔ سید ابراهیم نبوی / مهشید میرمعزی

... تا آن زمان تنها در آثار عبید زاکانی (رسالة تعریقات) دیده بودم که کسی به تفسیر طنزآمیز واژه‌ها پرداخته است. ماه‌ها گذشت تا اینکه یکی از دوستان خویم که در فرانسه ساکن است با من تماس گرفت و به من نویسنده‌ای به نام «آمبروز بیرس» را معرفی کرد. پرسیدم: این دیگر چه جور جانوری است؟ گفته شد طنزنویسی است که در سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۷۰ آثار خود را در ایالات متحدهٔ آمریکا چاپ کرده است...

ابراهیم نبوی

گزینة شعر جهان (دوزبانه)

والت ویتمن / ترجمهٔ دکتر سیروس پرهام

هنری لانگ فلو / ترجمهٔ دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

امیلی دیکنسون / ترجمهٔ سعید سعیدپور

رابرت فراست / ترجمهٔ دکتر فتح‌الله مجتبائی

رؤیا و کابوس / گزینة شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین فرزاد

با چشمان شرمگین

طاهر بن جلون / ترجمه اسدالله امرایی

رمان چشم‌های شرمگین اثر طاهر بن جلون برنده جایزه گنکور است. نویسنده در این رمان جذاب با نگاهی همه جانبه و درک خردورزانه از هستی شگفت انسانی پرده برمی‌دارد. رمان او روایت دردناک‌کننده شدن از ریشه‌ها و زادبوم است. پاک‌رفتن در سرزمینی بیگانه که با پلشتی‌ها و رذالت‌های برخی هم‌وطنان درمی‌آمیزد. داستان دختری که در وطن پامی‌گیرد و در غربت می‌بالد. تفاوت فاحش فرهنگ‌ها و نگاه تیزبین آنهایی که به راحتی از همه چیز می‌گذرند. نویسنده با چشم سوم خویش ما را به مهمانی رنگارنگ نور و حادثه و عشق می‌برد.

اسرار

کنوت هامسون / سعید سعیدپور

اسرار داستانی است جذاب و پُر راز و رمز از نویسنده بزرگ نروژی و برنده جایزه نوبل ۱۹۲۰. پیچیدگی ملموس شخصیت اصلی، مثلث عشقی او و ارتباط دوگانه‌اش با هنر، طبیعت و ماوراءالطبیعه در صحنه‌هایی زنده برای خواننده مجسم می‌شود، بیهوده نیست که هنری میلر درباره این کتاب گفته است: آن را پارها و بارها خوانده و هر بار بیشتر مسحور شده است. سبک روایی -دراماتیک رمان با برخوردارای چشمگیر از عناصر مدرن و حتی پُست‌مدرن، دل و جان آدم‌ها را چندان می‌کاود که در پایان چیزی برجای نمی‌ماند جز مشت‌اسرار.

هرمان هسه و شادمانیهای کوچک

هرمان هسه، ترجمه پریسا رضایی و رضا نجفی

هسه در شادمانیهای کوچک به ما می‌آموزد، چگونه هستی را شاعرانه بنگریم و چگونه شادمانه زندگی کنیم. شادمانیهای کوچک دعوت اوست برای شاد زیستن و آرامغانی است برای زندگی معنوی ما و گامی به سوی نیک‌بختی و آرامشی که نویسنده، خود در واپسین دوره زندگی‌اش بدان دست یافته بود.

مترجمان برای پُر بار ساختن این اثر، برگزیده‌ای از اشعار، داستانهای کوتاه، نمونه‌هایی از نامه‌نگاریهای هسه با توماس مان و چندین نقد از هسه‌شناسان و ادبای نامدار جهان را درباره هسه به این مجموعه افزوده‌اند.